

نسل زدایی هزاره‌های ارزگان

از منظر حقوق بین‌الملل کیفری

عبدالوهاب کریمی



نسل‌زدایی هزاره‌های ارزگان

از منظر حقوق بین‌الملل کیفری

■ مؤلف: عبدالوهاب کریمی

■ ناشر: انتشارات صبح امید دانش

■ صاحب امتیاز: دبیرخانه همایش بین‌المللی ارزگان: تاریخ، فرهنگ، اجتماع و سیاست

■ ویراستار: امان‌الله شفایی ■ امور فنی چاپ: محمدحسین قنبری

■ نوبت چاپ: اول | ۱۴۰۱ ش / ۲۰۲۲ م ■ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

■ شابک: 978-622-94575-0-4

■ قیمت: ۵۵۰۰۰ تومان

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

○ مرکز پخش: قم - بلوار معلم - مجتمع ناشران -

طبعه دوم - واحد ۲۱۷ - همراه: ۰۹۳۹۴۱۳۱۲۶۶ - ۰۹۱۹۰۱۸۳۸۶۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- پیشگفتار همایش ۱۱
- مقدمه ۱۷
- مبحث اول: تعریف، انواع و تفاوت نسل زدایی با جرایم بین‌المللی دیگر ۲۵
- گفتار اول: تعریف نسل زدایی ۲۶
- گفتار دوم: تفاوت نسل زدایی با جرایم دیگر بین‌المللی ۳۳
- گفتار سوم: انواع نسل زدایی ۳۶
۱. نسل زدایی فیزیکی و بیولوژیکی ۳۶
۲. نسل زدایی فوری و تدریجی ۳۷
۳. نسل زدایی فیزیکی و فرهنگی ۳۸
- مبحث دوم: عنصر مادی مصادیق نسل زدایی ۳۹
- گفتار اول: قتل اعضای گروه ۴۱
- قراین و شواهد آمار قتل وحشتناک هزاره‌های ارزگان ۴۴
۱. تعبیر به «هزاران کشته» از سوی مورخان ۴۴
۲. ساختن کله منارها ۴۶
۳. حمله گسترده از همه اطراف به مرکز ثقل مقاومت هزاره‌ها ۴۷

۴. مدت مقاومت..... ۴۹
۵. مقاومت شدید تا پای جان..... ۴۹
۶. نقض همهٔ قواعد و مقررات اسلامی و حقوق بین‌الملل بشردوستانه . ۵۰
۷. نابودی و بردگی بیش از ۸۰ درصد..... ۵۲
- گفتار دوم: وارد کردن صدمه شدید جسمی یا روانی به اعضای گروه. ۵۶
۱. انواع صدمه شدید..... ۵۸
- ۱ - ۱. صدمهٔ شدید جسمانی..... ۵۸
- ۲ - ۱. صدمهٔ شدید روانی..... ۵۸
- ۳ - ۱. صدمه شدید جسمانی و روانی..... ۵۹
۲. نمونه‌هایی از صدمه شدید هزاره‌ها..... ۵۹
- ۱ - ۲. نمونه‌هایی از وارد کردن صدمه‌های شدید جسمی..... ۶۰
- ۲ - ۲. نمونه‌هایی از صدمه شدید روانی..... ۶۲
- ۳ - ۲. نمونه‌هایی از صدمهٔ شدید جسمی و روانی..... ۶۳
- گفتار سوم: قراردادن عمدی یک گروه در شرایط زندگی نامناسب... ۶۶
۱. تحمیل شرایط نامناسب زندگی علیه هزاره‌ها در زمان جنگ..... ۶۹
۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی علیه هزاره‌ها بعد از جنگ..... ۷۱
- ۱ - ۲. سلب ضروری‌ترین امکانات حیات..... ۷۲
- ۲ - ۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی از طریق قتل، شکنجه، دستگیری و غارت. ۷۶
- ۳ - ۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با پاک‌سازی قومی..... ۸۰
- ۴ - ۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با واگذاری مراتع هزاره‌ها به کوچی‌ها ۸۵
- ۵ - ۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با وضع مالیات سنگین..... ۸۹
- ۶ - ۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با وضع جریمه‌های سنگین ۹۵
- ۷ - ۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با رشوه‌خواری..... ۹۷
- گفتار چهارم: اقداماتی به‌منظور جلوگیری از توالد و تناسل یک گروه..... ۱۰۴

- گفتار پنجم: انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر ۱۱۲
- گفتار ششم: موضوع جرم نسل زدایی ۱۱۷
۱. تعریف گروه ملی ۱۲۰
۲. تعریف گروه مذهبی ۱۲۱
۳. تعریف گروه نژادی ۱۲۲
۴. تعریف گروه قومی ۱۲۲
- مبحث سوم: رکن روانی نسل زدایی ۱۲۵
- گفتار اول: سوءنیت عام ۱۲۷
- گفتار دوم: سوءنیت خاص ۱۲۹
- گفتار سوم: راه‌های اثبات سوءنیت خاص نسل زدایی ۱۳۱
۱. عنصر مادی جرم ۱۳۱
- ۱ - ۱. سیستماتیک بودن رفتارهای مجرمانه ۱۳۲
- ۱ - ۲. تبعیض آمیز بودن ۱۳۲
- ۱ - ۳. وسعت و شدت شقاوت‌ها و بی‌رحمی‌ها ۱۳۳
۲. سلاح‌های استفاده شده ۱۳۳
۳. اقرار متهم ۱۳۴
۴. اسناد ۱۳۴
۵. شهادت ۱۳۴
۶. صدور دستور به نابودی از سوی مقامات مافوق ۱۳۵
۷. عقیده مرتکب ۱۳۵
- گفتار چهارم: دلایل و شواهد تاریخی اثبات کننده قصد نابودی همه هزاره‌ها ۱۳۶
۱. اثبات قصد نابودی از دستور نابودی هزاره‌ها ۱۳۶
۲. اثبات قصد نابودی از تکفیر هزاره‌ها بعد از جنگ اول ۱۳۸

۳. اثبات قصد نابودی از عتاب و سرزنش طایفه درانی..... ۱۴۴
۴. اثبات قصد نابودی هزاره‌ها از نامه سران هزاره قبل از قیام عمومی ۱۸۹۳... ۱۴۴
۵. اثبات قصد نابودی از تعمیم سیاست حذف و اخراج نسبت به هزاره‌های مطیع ۱۴۵
۶. اثبات قصد نابودی از گسترده‌گی پاک‌سازی قومی و بی‌رحمی‌ها..... ۱۴۵
۷. اثبات قصد نابودی از وجود طرح و برنامه‌ریزی قبلی برای نابودی هزاره‌ها .. ۱۴۶
- گفتار پنجم: قصد نابودسازی بخشی از یک گروه..... ۱۴۸
۱. قصد نابودی تعداد قابل توجه یک گروه ۱۴۸
۲. قصد نابودی رهبری کنندگان و بزرگان گروه ۱۴۹
۳. قصد نابودی اعضای که موجودیت گروه وابسته به آن‌هاست. ۱۵۲
۴. قصد نابودی تمام اعضای سه گانه پیشین ۱۵۳
- گفتار ششم: تفاوت میان سوءنیت خاص با انگیزه ۱۵۵
- مبحث چهارم: مرتکب اصلی و معاون جنایت نسل‌زدایی..... ۱۵۹
- گفتار اول: تعریف مرتکب اصلی نسل‌زدایی ۱۶۳
- گفتار دوم: تعریف معاون نسل‌زدایی ۱۶۹
- گفتار سوم: تفاوت مرتکب اصلی نسل‌زدایی با معاون آن ۱۷۱
۱. معیار ذهنی ۱۷۱
۲. معیار عینی ۱۷۲
۳. معیار تلفیقی ۱۷۲
۴. معیار کنترل ۱۷۲
- گفتار چهارم: مصادیق معاونت در نسل‌زدایی ۱۷۴
۱. کمک مادی و معنوی ۱۷۴
۲. دستور دادن، تحریک کردن و تشویق نمودن ۱۷۷
- ۱ - ۲. دستور دادن ۱۷۷

۱۷۹	۲-۲. تحریک کردن.....
۱۸۳	۲-۳. تشویق کردن.....
۱۸۴	۳. برنامه‌ریزی.....
۱۸۹	نتیجه‌گیری.....
۱۹۵	منابع.....



پیشگفتار همایش

«ارزگان» نامی آشنا در میان کسانی است که رویدادهای مربوط به تصفیه نژادی و نسل‌زدایی را در تاریخ معاصر افغانستان و فراتر از آن مطالعه می‌کنند. چه آن‌که تاریخ این خطه با جنگ، خشونت، شکنجه، قتل‌عام، کوچ اجباری، تجاوز، برده‌سازی، مصادره اموال و جایدها گره خورده است. در سال ۱۳۹۵ دکتر محمدامین احمدی در کنگره کاتب هزاره (کابل)، و در حضور رئیس‌جمهور وقت خود را «بازمانده ارزگان» خواند. او با کلیدواژه «بازمانده»، در نظر داشت آنچه در ارزگان از دوره عبدالرحمن خان بدین‌سو بر هزاره‌ها رفته است را از پستوی روایت‌های مبهم و غبار گرفته، به صحنه آورد. احمدی تنها ارزگانی است که موفق شده است پس از گذشت بیش از یک قرن، صدای خاموش و بایکوت‌شده هزاره‌های ارزگان را در قلب دستگاه قدرت، فریاد بزند. یک‌صد و سی سال از جنایت عبدالرحمن خان علیه هزاره‌های ارزگان و مناطق

پیرامونی آن می‌گذرد، اما حکمرانان پشین افغانستان چیزی از آن‌چه بر این ملت رفته است، نمی‌دانند و یا نخواسته‌اند که بدانند. چهار-پنج نسل از فاجعه دهه ۱۸۹۰ می‌گذرد، اما نسل امروز نسبت به آنچه بر اجدادشان در ارزگان گذشته است، بی‌اطلاع و البته بی‌پروایند. در یک جمله؛ ابعاد و زوایای هلوکاستی که بر هزاره‌های ارزگان رفته است، ناگفته مانده، مورد جعل و دستبرد واقع شده و یا به بوته نسیان سپرده شده است.

در رابطه با ارزگان گفته‌ها و ناگفته‌های بسیاری وجود دارد و البته ناگفته‌های آن خروارها بار بیشتر است از گفته‌های آن. سوگنامه ارزگان به آن‌چه از سوی عبدالرحمن‌خان بر این خطه رفته است، محدود نمی‌شود. تاریخ پشین و کنونی ارزگان نیز آکنده از تنگناها و ناروایی‌هایی است که بر مردم ارزگان بویژه ساکنان بومی آن یعنی هزاره‌ها رواداشته شده است. این که هزاره‌ها در ارزگان اکنون در اقلیتند و ناگزیرند بر زمین‌هایی دهقانی کنند که از آن پدران‌شان بوده است؛ این که بخش بزرگی از جمعیت آن در دوره‌های مختلف ناگزیر به ترک موطن شده‌اند؛ این که امروز رد پای هزاره‌های ارزگان را در چهارگوشه جهان می‌توان گرفت؛ این که در چند دهه اخیر مناطقی در ارزگان از وجود هزاره‌ها تخلیه شده و این کتله قومی تکراراً مورد تعدی و تصفیه سیستماتیک و طنداران پشتون‌تبارشان قرار گرفته‌اند، تنها شمه‌ای از ناگفته‌های ارزگان است. چه می‌توان کرد که در بسی شرایط «آن‌چه به جایی نرسد، فریاد است».

اما اکنون زمان گفتن، نگاشتن و ثبت کردن است. زمانه تغییر کرده و به لطف توسعه ارتباطات و گسترش تحصیلات، می‌توان تاریخ را از سر نوشت و ماحصل آن را در منظر وجدان بیدار افغانان و جهانیان قرار داد. هرچند هر اقدامی در این راستا نیک است و شایسته تقدیر؛ اما در دنیایی که گفته‌ها و

نوشته‌ها جز با ادبیات عالمانه و روش‌های آکادمیک خریداری ندارد، راهی جز پناه‌بردن به تحقیقات و پژوهش‌های روشمند و علمی وجود ندارد. بر کسی پوشیده نیست که در رابطه با ارزش‌گان و مسائل بی‌شمار آن-و البته دیگر مناطق هزارستان-، گام‌های جدی تحقیقی و مبتنی بر اسلوب‌های نوین پژوهش برداشته نشده و این مهمترین قسمت تلخ داستانِ راستانِ ارزش‌گان است. «همایش بین‌المللی ارزش‌گان؛ تاریخ، فرهنگ، اجتماع و سیاست»، آمده است تا از دیوار بلند نشدن‌ها و غیرممکن‌ها عبور کند. به هم‌پیوستن نهادهای بین‌المللی که هر یک تعلق خاطری به ارزش‌گان و ارزش‌گانی‌ها دارند، و هم‌دلی فرهیختگان و فرزندان ارزش‌گانی و غیرارزش‌گانی در تحت‌لوای این همایش، اقدامی بی‌پیشینه و مبارکی است که اکنون به ثمر نهشته است. اقبال ارزش‌گان در سال ۱۴۰۰ بسیار بلند بوده است که مهمترین رویداد علمی سال افغانستان را به خود اختصاص داده و این همه محقق و اندیشمند را توأم با آثار ارزشمندشان در قالب‌های کتاب، مقاله و مصاحبه گرد آورده است.

کتابی که در دست دارید، حاصل هم‌کاری خالصانه و وظیفه‌شناسانه دکتر عبدالوهاب کریمی نویسنده و پژوهشگر توانمند و پرکار حقوق‌کیفری و عضو هیأت علمی همایش بین‌المللی ارزش‌گان است. دکتر کریمی در این کتاب از نزدیک رویدادهای عصر امیر عبدالرحمن خان معطوف به ارزش‌گان و جرایم سازمان‌یافته‌ای که از سوی عوامل امیر بر هزاره‌ها رفته است را کاویده و ابعاد و زوایای تاریخی و حقوقی آن را بررسی کرده است. در این بررسی نویسنده نقش امیر، نظامیان تحت‌امرو و نیروهای قومی‌ای که در حمایت و اطاعت از حکومت علیه هزاره‌ها بویژه هزاره‌های ارزش‌گان مرتکب جرایم و جنایت‌های حقوق‌بشری و یا حقوق بشردوستانه شده‌اند را در تضاد با قوانین و داده‌های حقوق بین‌الملل کیفری، بسیار روشن و پررنگ دیده است. نویسنده کتاب به

تاریخ دهه پایانی قرن نوزدهم بازگشته و با تکیه به منابع معتبر تاریخی بویژه «سراج‌التواریخ»، نمونه‌های وحشتناک و جگرخراشی از آن‌چه از جانب عبدالرحمن خان و عوامل حکومتی و مملکتی وی بر هزاره‌ها در ارزگان رفته است را با اصول و مقررات حقوق بین‌الملل کیفری محک زده است.

صرف‌نظر از این‌که کتاب به‌صورتی هدفمند گوشه‌هایی از فجایع و ناروایی‌هایی که بر هزاره‌های ارزگان و دیگر مناطق هزارستان رفته است را بازروایت می‌کند، نتیجه می‌گیرد که شخص عبدالرحمن خان و عوامل وی شاخص‌های چهارگانه جرم نسل‌زدایی را نسبت به هزاره‌های افغانستان بویژه در ارزگان در سطحی گسترده و بی‌کم‌وکاست مرتکب شده‌اند. به‌باور نویسنده عمق و دامنه این نسل‌زدایی بسیار فراتر از چیزی است که هیتلر علیه یهودیان، عثمانی‌ها علیه ارمنه، صرب‌ها علیه بوسنی‌یایی‌ها، هوتوها علیه توتسی‌ها در رواندا، و میانماری‌ها علیه روهنگیایی‌ها مرتکب شده‌اند. اما چه می‌توان کرد که فاجعه نسل‌زدایی هزاره‌ها به‌دلایل متعددی از جمله؛ جعل و تحریف تاریخ توسط رژیم‌های حاکم، ایزوله‌شدن هزاره‌ها در حوزه سیاست، و قصورهای تاریخ‌نویسان و اصحاب قلم، نه خاطر هم‌وطنان را چندان گزیده و نه توجه جامعه جهانی را جلب کرده است.

کتاب «نسل‌زدایی هزاره‌های ارزگان از منظر حقوق بین‌الملل کیفری» در زمره نخستین تلاش‌های علمی و تحقیقی است که همایش بین‌المللی ارزگان بستر آن را فراهم آورده و باب تحقیقات علمی و روشمند را به‌روی محققین حول قصه‌های پرغصه هزاره‌ها گشوده است. هیات علمی همایش، نهادهای برگزارکننده بویژه بنیاد باب‌ه مزاری (استرالیا)، مجمع طلاب و علمای ارزگان، انجمن فرهنگی یاسین و هم‌چنین اعضای کادر اجرایی و دبیرخانه همایش، مراتب سپاس خویش را از دکتر کریمی بابت همراهی خالصانه با عوامل

همایش و خلق این اثر تحقیقی، ابراز می‌کند. باشد که انتشار این اثر در کنار سایر آثار همایش، ذره‌ای از رسالتی که بانیان و مجریان همایش برعهده گرفته‌اند را ادا کند.

امان‌الله شفاعی

دبیر علمی «همایش بین‌المللی ارزگان»

تاریخ، فرهنگ، اجتماع و سیاست»

مقدمه

نسل‌زدایی ناگوارترین و دردناک‌ترین جرم بین‌المللی است. این جنایت، بیشتر از سوی حکومت‌های فاشیستی، گروه‌های نژادپرست و تروریستی به- منظور پاک‌سازی قومی و تغییر جغرافیای قومی، مذهبی و نژادی، صورت می- گیرد. نسل‌زدایی معمولاً از طریق جنایت‌های پنج‌گانه‌ای انجام می‌شود که در ماده ۶ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی احصا شده است. بر اثر این جنایت‌ها، در طول تاریخ به گونه‌ای مکرر یک گروه قومی، نژادی و یا مذهبی به کلی نیست و نابود شده و یا اکثریت آن از بین رفته است. به همین دلیل امروزه ممنوعیت و محکومیت آن به عنوان قاعده آمره بین‌المللی شناخته شده و همه دولت‌های جهان، -اعم از دولت‌هایی که به اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی و کنوانسیون بین‌المللی منع و مجازات نسل‌زدایی ملحق شده‌اند و دولت‌هایی که عضو یکی از این دو سند بین‌المللی نیستند-، متعهد به اعمال تدابیر تقنینی و قضایی لازم برای پیشگیری از این جنایت، محاکمه و مجازات عاملان آن هستند. اسناد بین‌المللی، نسل‌زدایی را به دلیل ضررهای جبران‌ناپذیر و پی‌آمدهای ناگوار آن بر وجدان جامعه بشری، از جمله جرایم عمومی و غیرقابل‌گذشت معرفی کرده است که ممکن است در زمان جنگ انجام شود

یا در زمان صلح. مرور زمان تأثیری بر رسیدگی قضایی و محاکمه مرتکبان این جنایت ندارد.

امیر عبدالرحمن‌خان، فرماندهان و لشکریان او در جنگ علیه هزاره‌ها به-خصوص هزاره‌های ارزگان، از ارتکاب هیچ نوع بی‌رحمی و جنایتی مضایقه نکردند. در این کتاب، تنها آن دسته از جنایت‌های عبدالرحمن‌خان، فرماندهان و لشکریان او بررسی می‌شود که بر اساس ماده ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی و ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، جنایت نسل‌زدایی محسوب می‌شود. در بررسی هر مصداق از مصادیق پنج‌گانه نسل‌زدایی، رفتار مجرمانه آن‌ها و نیز موضوع و عنصر معنوی نسل‌زدایی، از اسناد بین‌المللی، دیدگاه حقوق‌دانان و رویه قضایی محاکم بین‌المللی -مانند دادگاه اختصاصی یوگسلاوی سابق، سیرالئون و روندا- استفاده شده است. در ادامه مستندها و شواهد تاریخی مربوط به نسل‌زدایی امیر عبدالرحمن‌خان، فرماندهان و لشکریان او علیه هزاره‌ها مخصوصاً هزاره‌های ارزگان، از کتاب‌های معتبر تاریخی جمع‌آوری و تبیین شده است. سعی نویسنده بر این بوده است که این شواهد و مستندهای تاریخی از کتاب سراج‌التواریخ که از منظر همه نویسندگان تاریخ افغانستان مرجعی معتبر است، جمع‌آوری و استخراج شود؛ چون سراج‌التواریخ، کتاب تاریخ رسمی دولتی است. فیض محمد کاتب این کتاب را به دستور و زیر نظر امیر حبیب‌الله‌خان پسر عبدالرحمن‌خان نوشته و حبیب‌الله‌خان مسوده اولیه این کتاب را صفحه به صفحه مطالعه و به تعبیر خود «حک و اصلاح» نموده و پس از امضای تمامی صفحات و ممهور نمودن آن‌ها، اجازه چاپ داده است. امیر حبیب‌الله‌خان در تمام دوران تهاجم پدرش علیه هزاره‌ها، در صحنه حضور فعال داشته و از همه قضایا و حوادث مطلع بوده است. لذا حتی هواداران امیر

عبدالرحمن خان نیز نمی‌توانند در صحت روایت‌های این کتاب تردید روا دارند.

ممکن است انتقاد شود که بررسی این گونه موضوعات به‌غیر از تشدید و دامن‌زدن به بحران ملی ناشی نفرت پراکنی قومی، مذهبی و نژادی که در این چهار دهه و اندی به وجود آمده است، هیچ سودی برای مردم افغانستان نخواهد داشت؛ چون مرتکبان جنایت به دیار نیستی قدم گذاشته‌اند؛ لذا اجرای عدالت نسبت به آنان و محاکمه و مجازات ایشان عملاً امکان ندارد. علاوه براین، دیوان کیفری بین‌المللی، تنها، صلاحیت رسیدگی به جرایمی را دارد که بعد از لازم‌الاجرا شدن اساسنامه آن بعد از ژوئیه ۲۰۰۲ ارتکاب یافته باشد؛ بنابراین جنایت‌های واقع شده در زمان امیر عبدالرحمن خان خارج از صلاحیت این دادگاه است. و براساس قوانین جزایی داخلی هم نمی‌توان به این نوع جنایت‌ها رسیدگی کرد؛ چون بر این قوانین اصل عدم رجعت به گذشته حاکم است.

پاسخ آن است که برعکس، هدف اصلی این تحقیق رفع بحران ناشی از نفرت پراکنی و رفع کدورت‌ها و التیام زخم‌های ناشی از جنایت نسل‌زدایی است. با این توضیح که؛ بدون تردید گروه قومی هزاره از سوی امیر عبدالرحمن خان، فرماندهان و لشکریان او قربانی فجیع‌ترین جنایت نسل‌زدایی واقع شده است؛ آنان انواع بی‌رحمی‌ها و ستمگری‌های بی‌حد و حصری که از نوع مصادیق پنج‌گانه نسل‌زدایی و جنایت علیه بشریت است علیه این گروه قومی انجام داده‌اند. به همین دلیل احساسات بازماندگان قربانیان این جنایات، جریحه‌دار شده و قلوب ورثه‌های آنان مملو از خشم و نفرت است. می‌بایست این کدورت‌ها رفع شود و این زخم‌های خونین و چرکین التیام یابد. با در پیش گرفتن سیاست کتمان و سکوت از سوی دولت افغانستان در مورد جنایت‌هایی

با این حجم وسیع و گسترده، و یا اعمال سیاست سرکوب و تبعیض علیه هزاره‌ها که تاکنون معمول و رایج بوده است، نه تنها، این معضل رفع نمی‌شود و ذره‌ای به حفظ وحدت ملی و هم‌دلی مردم افغانستان کمک نمی‌کند، بلکه مانند آن است که یک زخم عمیق را که نیازمند درمان است پنهان کنیم. (احمدی، ۱۳۹۵: ۶) غلام‌محمد غبار می‌نویسد که امیر عبدالرحمن خان با دادن صبغه «مذهبی» به جنگ علیه هزاره‌ها و سپس تأیید و مهر تکفیر هزاره‌ها از سوی میراحمدشاه‌خان و انتشار آن در سراسر کشور، تفرقه مذهبی را تشدید کرد. امیر با تشکیل سپاه نامنظم موقت مردمی و قومی علیه هزاره‌ها و تجهیز سپاه به تسلیحات دولتی و پرداخت معاش برای آنان بیش از افراد قشون دولتی در میان مردم افغانستان و مناطق مختلف آن دشمنی و استخوان‌شکنی ایجاد کرد (غبار، ۱۳۶۸: ۶۶۹) که این سیاست ملت‌سازی و دولت‌سازی را با موانع و چالش‌های عدیده‌ای مواجه کرده است.

راه‌حل معقول و منطقی رفع این کدورت‌های عمیق آن است که حقوق وارثان قربانیان این جنایت به رسمیت شناخته شود؛ حقوقی مانند حق جبران خسارت، حق جلب رضایت، حق ضمانت بر عدم تکرار فاجعه نسل‌زدایی و...، و حکومت افغانستان خسارت‌های مالی آنان را پرداخت کند و با بازماندگان قربانیان این گروه قومی هم‌دردی و غم‌شریکی نماید. هم‌چنین وحدت ملی، همبستگی ملی و هم‌دلی میان اقوام ساکن در کشور اقتضا می‌کند که همانند سایر کشورهای جهان در مورد چنین رخداد‌های تلخی، حداقل بالاترین مقام حکومتی به وقوع این جنایت فجیع اعتراف نموده و از بابت جنایت نسل‌زدایی و جنایت علیه بشریت که آبا و اجداد سایر اقوام ساکن در کشور علیه هم‌وطنان

هزاره خود مرتکب شده‌اند، حداقل عذرخواهی نماید (احمدی، ۱۳۹۵: ۵) و حقوق وارثان قربانیان را به رسمیت بشناسد.

افزون براین، دولت افغانستان و جامعه جهانی به خصوص کشورهای که امیر عبدالرحمن خان را در این نسل‌زدایی فجیع کمک مادی و معنوی کرده‌اند، مسئولیت اخلاقی دارند. وجدان، انسانیت و اخلاق اقتضا می‌کند که حداقل نسل‌زدایی هزاره‌ها را همانند نسل‌زدایی ارامنه از سوی دولت عثمانی و یهودی‌ها از سوی آلمان نازی به رسمیت بشناسند و مسئولیت اخلاقی و انسانی خود را از طریق عذرخواهی و به رسمیت شناختن حقوق قربانیان انجام دهند.

بررسی جنایت نسل‌زدایی برای پیشگیری از بازتولید آن نیز ضرورت دارد. جرم‌شناسان معتقدند هنگامی که شخص یا گروه قومی، قربانی یک جرم واقع می‌شوند، احتمال آن که مجدداً هدف آماج آن جرم واقع شوند بسیار است. این دسته از جمله اشخاص آسیب‌پذیر جامعه به شمار می‌روند؛ چون مجرمان غالباً قربانیان خود را از میان اعضای گروهی انتخاب می‌کنند که ارتکاب جرم علیه آنان دارای خطر، هزینه و تلاش کمتری است و سود بیشتری را عاید مرتکب می‌کند. یکی از این گروه‌ها، افرادی هستند که قبلاً بدون کدام خطر و یا هزینه ناچیز برای عاملان آن، قربانی آن جرم واقع شده‌اند. باید حکومت و جامعه تدابیر و اقدامات حمایتی لازم را برای پیشگیری از قربانی شدن مجدد این قربانیان در پیش گیرد (فارل و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۶۵ و ۱۴۶ و حاجی تبار فیروزجائی، ۱۳۹۰: ۲۱). گروه قومی هزاره حداقل سه بار در تاریخ کشور قربانی جنایت نسل‌زدایی واقع شده است؛ بار اول از سوی عبدالرحمن-خان، فرماندهان و افراد تحت فرمان و زیردست وی در سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ ق / ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ م، به شکل بسیار فجیع و وحشتناکی قربانی

نسل‌زدایی و جنایت علیه بشریت واقع شدند. متأسفانه اکثر مردم جهان و حتی مردم کشورهای همسایه از این وقوع این جنایت اطلاع ندارند. بار دوم ملانیاژی والی مزار در سال ۱۳۷۷ جنایت عبدالرحمن خان را علیه این گروه قومی تکرار نمود. کم‌این‌که گروه تروریستی داعش در زمان فعلی در حال ارتکاب این جنایت علیه شیعیان افغانستان هستند. در سال‌های اخیر هرروز شاهد کشتار اعضای این گروه قومی در کشور توسط داعش و دیگر گروه‌های تکفیری هستیم. این نشانگر آن است که حکومت و مردم افغانستان و جامعه بین‌المللی مسئولیت خویش را در جلوگیری از بازتولید این نوع جنایات علیه این گروه قومی و مذهبی انجام ندهاده‌اند و عاملان نسل‌زدایی فعلی را به میز محاکمه و مجازات نکشاده‌اند.

اگر حکومت افغانستان به مسئولیت خود در پیشگیری از بازتولید این گونه جنایت عمل نکند، تنها، قربانیان مستقیم نسل‌زدایی آسیب نمی‌بیند؛ بلکه به تمام اقوام ساکن در کشور ضررهای جبران‌ناپذیری وارد می‌شود. عقب‌ماندگی، قوم‌گرایی، تعصب، تازه کردن زخم‌های خونین و چرکین کینه و کدورت میان اقوام، جنگ داخلی، و ترجیح منافع قومی بر مصالح و منافع حیاتی ملی، از پی آمده‌های ویرانگر این گونه جرایم است. متأسفانه امروزه حضور این پدیده نهایت تلخ و ویرانگر در کشور مشهود است.

علاوه براین، بررسی این گونه موضوعات از این بعد نیز ضرورت دارد تا همه اقوام ساکن در کشور از وقوع جنایت‌های فجیع علیه یک گروه قومی، درس عبرت بگیرند و با آشنایی با تاریخچه و علل این جنایات و رویدادهای تلخ و دردناک، دیگر در حق هم‌وطنان و برادران خود مرتکب چنین جنایت‌هایی نشوند. هم‌چنین گروه قومی هزاره با آشنا شدن با تاریخ، جنایت-

هایی که به عنوان نسل زدایی نسبت به آنان صورت گرفته و درک علل و عوامل آن، راه حل های علمی و منطقی برای مبارزه و پیشگیری از تکرار نسل زدایی در پیش گیرند. تنها، در این صورت است که می توانند از قربانی شدن مکرر نجات یابند و از تکرار این گونه فجایع پیشگیری کنند. و در نهایت بیان حقیقت که یکی از ارزش های اخلاقی است، ایجاب می کند که حوادث گذشته را آن گونه که رخ داده است منعکس کنیم و آن را بپذیریم تا واقعاً چراغ فروزان و راهگشایی برای نسل آینده ما باشد (احمدی، ۱۳۹۵: ۸).

به همین دلایل ضروری است که موضوع نسل زدایی هزاره ها به صورت وسیع از سوی حقوق دانان هم در سطح بین المللی و هم در سطح داخلی بررسی شود تا اهداف پیش گفته تحقق یابد و به خصوص مردم افغانستان و افکار عمومی جهان و سازمان های بین المللی از مظلومیت و قربانی شدن این گروه قومی آگاه شوند. هم چنین تلاش های این چنینی موجب می شود در سطح داخلی و بین المللی نیز هزاره ها به عنوان گروه قومی ای شناخته شوند که مکرراً قربانی جنایت نسل زدایی واقع شده اند. در نتیجه انتظار می رود حکومت افغانستان، سازمان های بین المللی و کشورهای جهان با نهایت تلاش و کوشش، تدابیر و اقدامات ضروری را برای حمایت از این گروه قومی و محاکمه و مجازات عاملان این جنایت ها انجام دهند و از بازتولید این گونه فجایع ملی پیشگیری کنند.

در پایان بر خود واجب می دانم تا از تمامی مسئولان و دست اندرکاران همایش بین المللی ارزگان و نیز از بنیاد شهید بابه مزاری تشکر و قدردانی کنم که با همکاری ها و تلاش های صادقانه و شبانه روزی خود زمینه نگارش این اثر را فراهم آوردند و در صدد انعکاس مظلومیت تاریخی و قهرمانی های مردم

ارزگان هستند. هم‌چنین از ارزیاب محترم جناب آقای دکتر عبدالله شفایی دوست دیرینه و همکار عزیزم و نیز از دبیر علمی همایش جناب آقای دکتر امان‌الله شفایی و هم‌چنین از استاد گرامی جناب دکتر محمدامین احمدی که نکات ارزنده‌ای را تذکر دادند، تشکر و قدردانی می‌کنم. قطعاً رفع بعضی از اشکالات کتاب و غنای علمی و محتوایی آن، ناشی از این نکات ارزشمند علمی است که این عزیزان تذکر داده‌اند. بی‌گمان این اثر خالی از نقص و اشکال نیست. از خوانندگان گرامی انتظار دارم که کاستی‌ها و نارسایی‌های محتوایی و شکلی کتاب را از طریق ایمیل آدرس زیر با نگارنده در میان بگذارند.

karimi.wahab@gmail.com

قم؛ زمستان ۱۴۰۰

مبحث اول:
تعریف، انواع و تفاوت نسل زدایی با جرایم
بین‌المللی دیگر

گفتار اول: تعریف نسل‌زدایی

در ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، جنایت نسل‌زدایی تعریف نشده اما برای معرفی آن، مصادیق این جنایت به صورت حصری به شرح زیر آمده است:

«نسل‌زدایی ارتکاب هر یک از اعمال ذیل به قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی است:

۱. قتل اعضای گروه؛

۲. ایراد صدمه شدید جسمی یا روانی به اعضای گروه؛

۳. قراردادن عمدی گروه در معرض شرایط زندگی نامناسبی که منتهی به نابودی فیزیکی تمام یا بخشی از گروه شود؛

۴. تحمیل اقداماتی به قصد جلوگیری از تولد و تناسل گروه؛

۵. انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر».

ماده ۲ کنوانسیون منع و مجازات جنایت نسل‌زدایی، بند ۲ ماده ۴ اساسنامه دادگاه یوگسلاوی سابق و بند ۲ ماده ۲ اساسنامه دادگاه رواندا، رفتارهای فوق را عیناً به عنوان مصادیق نسل‌زدایی معرفی کرده است. کمترین که ماده ۳ کنوانسیون منع و مجازات جنایت نسل‌زدایی، توطئه برای نسل‌زدایی، تحریک

مستقیم و علنی نسل‌زدایی، شروع به ارتکاب این جرم را و نیز شرکت در این جنایت را قابل مجازات دانسته است.

با توجه به نبود تعریف نسل‌زدایی در اسناد بین‌المللی، ضروری است که این اصطلاح از نظر لغوی و اصطلاحی تعریف شود. نسل‌زدایی ترجمه واژه لاتین Genocide است که از دو کلمه Gene به معنای نژاد، نسل، ملت یا قبیله و پسوند Cide به معنای کشتن ترکیب یافته است (خالقی، ۱۳۹۴: ۱۵). این واژه مرکب، چنان‌که در تعریف معنای اصطلاحی آن بررسی خواهد شد، در هر دو قسمت Gene و Cide توسعه داده شده و گروه‌هایی غیر از نژاد، ملت و قبیله، مانند قوم و گروه مذهبی را نیز شامل می‌شود و نیز اعمالی غیر از کشتن را با هدف نابودی گروه‌های چهارگانه قومی، نژادی، ملی و مذهبی شامل می‌شود. به بیان دیگر معنای اصطلاحی این واژه در مقایسه با معنای لغوی آن، قلمرو وسیع‌تری دارد (جوانمردی صاحب، ۱۳۸۴: ۵).

واژه Genocide در فارسی به معانی متعددی چون «کشتار دسته‌جمعی»، «قتل عام»، «کشتار عام»، «کشتار جمعی»، «نژادکشی»، «نژادآزاری»، «زیست-زدایی»، «نسل‌کشی» و «نسل‌زدایی» ترجمه شده است. همه این واژه‌ها در ترجمه این کلمه، نارسا است؛ واژه‌های مرکب چون «قتل عام»، «کشتار عام»، «کشتار جمعی» و «کشتار دسته‌جمعی» همگی معادل Mass Murder در زبان انگلیسی است که دارای دو اشکال است؛ نخست آن که نسل‌زدایی به عنوان یک جنایت بین‌المللی، تنها، شامل نسل‌زدایی یکی از گروه‌های چهارگانه قومی، نژادی، ملی و مذهبی می‌شود و واژه‌های «قتل عام»، «کشتار عام»، «کشتار جمعی» و «کشتار دسته‌جمعی» شامل کشتار و قتل عام همه گروه‌های موجود در جوامع انسانی می‌شود. دوم آن‌که در این واژه‌ها به اعمال غیر از کشتن توجه نشده و صرفاً، بر کشتار جمعی و عمومی دلالت دارد. درحالی‌که

براساس ماده ۶ اساسنامه و سایر اسناد بین‌المللی، نسل‌زدایی با چهار رفتار دیگر غیر از کشتن نیز تحقق می‌یابد.

واژه «نژاد‌کشی» و «نژاد‌آزاری» که برخی مؤلفان استفاده کرده‌اند از این نظر که Genocide را به گروه‌های نژادی محدود می‌کند، جامع نیست. واژه «زیست‌زدایی» اشکال دوم یعنی در برگرفتن اعمالی غیر از کشتن را رفع می‌کند، اما از این حیث که این جنایت را منحصر در گروه‌های چهارگانه قومی، نژادی، مذهبی و ملی نمی‌کند و شامل همه گروه‌های موجود در جوامع انسانی می‌شود، با اشکال مواجه است. بنابراین در این معادل‌ها عدم توجه به حیات عده‌ای مشخص از انسان‌ها یعنی گروه‌های چهارگانه قومی، نژادی، ملی و مذهبی یا مجموعه اعمال پنج‌گانه‌ای که برای نابودی این افراد در جنایت نسل‌زدایی انجام می‌شود، دو اشکال عمده این ترکیب‌ها هستند (جوانمردی صاحب، ۱۳۸۴: ۶).

امروزه در ادبیات حقوقی کشورهای فارسی‌زبان، دو واژه «نسل‌کشی» و «نسل‌زدایی» به‌عنوان معادل واژه Genocide کاربرد بیشتری دارد؛ در هر دو واژه «نسل» به معنای عده مشخصی از انسان‌هاست که تنها، شامل گروه‌های نژادی، قومی، مذهبی و ملی می‌شود. ولی ترجمه این کلمه به «نسل‌زدایی» در مقایسه با «نسل‌کشی» رساتر و دارای کمترین اشکال است. نسل‌کشی انحصاراً در مواردی استعمال می‌شود که اعضای یک گروه به‌صورت فوری یا تدریجی کشته شوند. درحالی‌که برای ارتکاب نسل‌زدایی کشتن همه اعضای گروه ضرورت ندارد. افزون براین، جرم نسل‌زدایی منحصر به کشتن اعضای یک گروه نیست، بلکه معنای عام‌تری دارد؛ علاوه بر قتل شامل انواع مختلف صدمات شدید جسمانی، تحمیل شرایط نامناسب زندگی، جلوگیری از تولید

نسل، و انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروه دیگر نیز می‌شود که به قصد نابودی کلی یا بخشی از گروه انجام می‌شود (خالقی، ۱۳۹۴: ۱۶).

حقوق‌دانان نسل‌زدایی را از نظر اصطلاحی به بیان‌های مختلفی تعریف کرده‌اند. از جمله: «نابودی فیزیکی بخش بزرگی از یک گروه در یک منطقه محدود و یا نامحدود با هدف از بین بردن حیات جمعی آن گروه»؛ «اقدامی که موجودیت یک گروه را در معرض خطر زیاد قرار دهد» (خالقی، ۱۳۹۴: ۲۱)؛ «از بین بردن فیزیکی یا زیستی گروه‌های ملی، قومی، نژادی یا مذهبی به قصد نابودی آن‌ها» (جوانمردی صاحب، ۱۳۸۴: ۱۰)؛ «نسل‌زدایی به اعمال مجرمانه احصا شده در ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی گفته می‌شود که به قصد نابود کردن تمام یا بخشی از گروه‌های ملی، قومی، نژادی یا مذهبی انجام می‌شود»؛ و «صدمه فیزیکی یا بیولوژیکی (زیست‌شناختی) به قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه از طریق کاهش جمعیت آنان» (خالقی، ۱۳۹۴: ۲۱).

براساس تعریف‌های فوق، اولاً نسل‌زدایی جنایتی است که به قصد نابودی کلی یا جزئی یکی از گروه‌های چهارگانه ملی، مذهبی، قومی یا نژادی انجام می‌شود. به همین جهت امروزه به عنوان شدیدترین نوع نقض حقوق بشر (Gravest violation of human rights)، شهرت یافته است (اردیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۲). در واقع نسل‌زدایی اولاً جنایتی است که وجدان بشری را جریحه‌دار می‌کند و موجب زیان‌های فراوانی به جامعه انسانی می‌شود و مغایر با قواعد اخلاقی و روح و اهداف ملل متحد است (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۸۴) و ثانیاً نسل‌زدایی، تنها، از طریق کشتن انجام نمی‌شود، بلکه از طریق اعمالی چون ایراد صدمه شدید جسمی یا روانی به اعضای گروه، تحمیل شرایط نامناسب زندگی، و جلوگیری از تولد و انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر نیز روی می‌دهد. و ثالثاً نسل‌زدایی هم با نابودی فوری یکی از گروه‌های

چهارگانه مورد حمایت انجام می‌شود و هم از طریق نابودی تدریجی آن‌ها. واژه «بیولوژیک» ناظر به نوع نابودی تدریجی است (خالقی، ۱۳۹۴: ۲۱).

دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا در قضیه «آکایسو» اعلام داشت که نسل‌زدایی بزرگ‌ترین و جدی‌ترین جرم بین‌المللی است و آن را «أم‌الجرائم» (Crime of crimes) لقب داد. این دادگاه به تدقیق و روشن نمودن مفهوم نسل‌زدایی مساعدت بسیاری کرد (کاسسه، ۱۳۸۸: ۱۲۱). نسل‌زدایی اغلب در رژیم‌های دیکتاتوری اتفاق می‌افتد (نیکوکار، ۱۳۹۶: ۷۴۳).

مهمترین گروه‌هایی که در دوره معاصر قربانی نسل‌زدایی واقع شده‌اند عبارتند از؛ کشتار ارمنیان از سوی امپراتور عثمانی در سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۱۶ در طی جنگ جهانی اول؛ قتل عام یهودیان به دست نازی‌ها؛ قتل عام میلیون‌ها کامبوجی به وسیله خمرهای سرخ در کامبوج در دهه ۱۹۷۰ (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۸۳)؛ کشتار و اعدام دسته‌جمعی دانمارکی‌های ساکن انگلستان در سده دهم میلادی؛ نابودی سرخ‌پوستان آمریکا از سوی مهاجران و استعمارگران سفیدپوست؛ کشتار مسلمانان فلسطینی از سوی اسرائیل؛ کشتار بوسنیایی‌ها توسط صرب‌ها؛ کشتار مسلمانان روهنگیا در میانمار در زمان فعلی (خالقی، ۱۳۹۴: ۱۷)؛ قتل عام مردم نژاد هوتو (Hutu) از سوی حکومت بوروندی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم که منجر به قتل هزاران نفر و مهاجرت هزاران تن دیگر به کشورهای همسایه شد؛ قتل عام توتسی‌ها (Tutsi) توسط هوتوها در اواسط دهه ۹۰ در رواندا؛ قتل عام آوارگان فلسطینی در اردوگاه صبرا و شتیلا از سوی فالانژهای لبنان و اسرائیل (میرمحمدصادقی، ۱۳۷۷: ۱۲۹)؛ و مهمتر از همه برای ما، قتل عام هزاره‌ها در دوره حکومت عبدالرحمن خان در افغانستان.

جنایت نسل‌زدایی از نوع جرم مطلق است؛ یعنی در ارتکاب کامل آن از نظر جنبه گروهی و جمعی ضروری نیست که اعمال پنج‌گانه موجب نابودی کلی یا جزئی یک گروه قومی، نژادی، مذهبی یا ملی شود؛ بلکه کافی است که متهم یکی از اعمال پنج‌گانه را به قصد نابودی همه یا بخشی از این گروه‌های چهارگانه مورد حمایت حقوق بین‌الملل کیفری انجام دهد (بیگ‌زاد، ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷: ۸۱). اما این جنایت از نظر جنبه فردی که به فرد خاصی آسیب می‌رساند، در بعضی موارد از نوع جرم مقید و دارای نتیجه و در برخی موارد از نوع جرم مطلق و بدون نتیجه محسوب می‌شود. مثلاً قتل اعضای گروه موجب مرگ قربانیان این جنایت، ایراد صدمه شدید جسمانی و روانی، به حق سلامتی قربانیان این جرم آسیب می‌رساند و جرم انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر، محرومیت والدین و اقربا از اطفال‌شان را به دنبال دارد. این جرم از این نظر مقید است. ولی دو جرم «قراردادن عمدی گروه در معرض شرایط زندگی نامناسب» و «تحمیل اقداماتی به قصد جلوگیری از توالد و تناسل گروه»، از نوع جرم مطلق است؛ یعنی ضروری نیست این اقدامات موجب مرگ تدریجی اعضای یکی از گروه‌های چهارگانه یا جلوگیری از زادوولد در درون اعضای این گروه‌ها شود، تنها کافی است که این دو عمل به قصد نابودی کلی یا جزئی یکی از گروه‌های چهارگانه انجام شود.

باتوجه به سه نکته می‌توان گفت که همه مصادیق جرم نسل‌زدایی از نوع مطلق است نه مقید. زیرا اولاً؛ موضوع جنایت نسل‌زدایی گروه‌های چهارگانه قومی، نژادی، ملی و مذهبی است نه افرادِ قربانی جرم. لذا ضرورت ندارد اعمال پنج‌گانه نسل‌زدایی موجب نابودی همه یا بخشی از گروه‌های چهارگانه شود. و ثانیاً؛ افراد قربانی جرم در صورتی موضوع

جرم واقع می‌شوند که به دلیل عضویت آن‌ها در یکی از گروه‌های چهارگانه به عنوان قربانی جرم انتخاب شوند نه به سبب خصوصیات و هویت فردی‌شان. لذا نتایجی چون مرگ قربانیان جرم، آسیب به حق سلامتی قربانیان، و محرومیت والدین از ارتباط با اطفال‌شان، نتیجه جنایت نسل‌زدایی به شمار نمی‌رود. در نتیجه جنایت نسل‌زدایی نابودی همه یا بخشی از گروه‌های چهارگانه است که تحقق آن در ارتکاب کامل جرم شرط نیست. ثالثاً ناگواری و شدت این جنایت اقتضا می‌کند که این جرم از نوع مطلق به شمار آید و قانون‌گذار برای ارتکاب کامل این جرم مجازات مرتکبان آن منتظر تحقق نتیجه نماند. با توجه به مطلق بودن جرم نسل‌زدایی، اجزاء عنصر مادی آن مرکب از رفتارهای مجرمانه و موضوع جرم است.

گفتار دوم: تفاوت نسل‌زدایی با جرایم دیگر بین‌المللی

تفاوت نسل‌زدایی با دیگر جرایم بین‌المللی مانند جنایت جنگی، تجاوز و بخصوص جنایت علیه بشریت از طریق نابودسازی، قتل، و وارد کردن صدمه شدید در موارد ذیل است:

۱. این اعمال در صورتی نسل‌زدایی به شمار می‌آید که به قصد از بین بردن تمام یا بخشی از یک گروه مذهبی، نژادی، قومی یا ملی انجام شود. درحالی‌که جرایم دیگر بین‌المللی بخصوص جنایت علیه بشریت از طریق این رفتارها بی‌نیاز از چنین قصدی است؛

۲. در جنایت نسل‌زدایی اعضای گروه قومی، ملی، مذهبی یا نژادی به دلیل عضویت آنان در یکی از این گروه‌های چهارگانه، قربانی قتل، نابودسازی و صدمه شدید واقع می‌شوند. اما در جنایت علیه بشریت، مرتکب افراد را به دلیل انسان بودن از بین می‌برد، به قتل می‌رساند و یا مصدوم می‌کند؛ نه به دلیل عضویت آن‌ها در یکی از گروه‌های چهارگانه. به بیان دیگر جنایت نسل‌زدایی، دارای ماهیت جمعی است؛ و موضوع آن گروه‌های چهارگانه تحت حمایت اسناد بین‌المللی است. در واقع جرم‌انگاری این عمل به دلیل حمایت از خود گروه است؛ درحالی‌که مجرمانه تلقی کردن جنایت علیه بشریت در راستای حمایت از فرد است نه گروه. (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۵۸)

۳. در جنایت علیه بشریت اقدامات مجرمانه مرتکب باید به‌عنوان بخشی از یک حمله سازمان‌یافته یا گسترده و یا به‌عنوان بخشی از یک طرح کلی یا سازمان‌یافته صورت گیرد. اما در تحقق نسل‌زدایی ضرورت ندارد که قتل، نابودسازی و یا صدمه شدید به‌عنوان بخشی از یک حمله سیستماتیک یا گسترده یا به‌عنوان بخشی از یک طرح کلی یا سازمان‌یافته انجام شود.

۴. براساس ماده ۶ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، موضوع نسل‌زدایی، تنها، چهار گروه قومی، ملی، مذهبی و نژادی است. درحالی‌که موضوع جنایت علیه بشریت هر جمعیت غیرنظامی می‌تواند باشد؛ مانند جمعیت‌های سیاسی، فرهنگی، حزبی و... (زمانی و شیران خراسانی، ۱۳۹۶: ۱۳۶ و ۱۵۱ - ۱۵۲).

۵. موضوع و قربانیان جنایت علیه بشریت صرفاً، غیرنظامیان هستند؛ اما موضوع و قربانیان جنایت نسل‌زدایی، می‌تواند غیرنظامیان و نظامیان باشند. اگر یکی از طرفین محاصمه به‌قصد نابودی یک گروه ملی، قومی، مذهبی یا نژادی، افراد نظامی و نیروی مسلح طرف مقابل را به قتل برساند، جنایت ارتكابی از نوع نسل‌زدایی است. شاهد این مدعا رأی دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق در قضیه «کرستیچ» است. در این پرونده دادستان یکی از اتهامات ژنرال کرستیچ را کشتن نظامیان مسلمان بوسنی با نیت نابودی این گروه برشمرده و از این اقدام به‌عنوان نسل‌زدایی یاد کرده بود. دادگاه در پایان کشتن سیستماتیک ۷ تا ۸ هزار نفر نظامی بوسنیایی را در سربرنیکا آن‌هم در مدت ۷ روز، به‌عنوان جنایت نسل‌زدایی توصیف کرد. بنابراین هرچند کشتن نظامیان در محاصرات مسلحانه بین‌المللی و داخلی مشروع است؛ اما این عمل تا حدی جایز است که به‌قصد نابودی گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی طرف درگیری انجام نشود. به‌عبارت دیگر همان‌گونه که طرفین جنگ حق استفاده از ابزار و شیوه‌های جنگی به‌صورت مطلق و نامحدود را ندارند، به همین ترتیب نیز قصد و نیت

آنان در توسل به جنگ و درگیری نیز دارای محدودیت است و طرفین مخاصمه حق ندارند با هدف و نیت نابودی یکی از گروه‌های چهارگانه، به قتل دشمن نظامی خود مبادرت نمایند. چه آن‌که هدف از جنگ صرفاً، تسلیم شدن طرف مقابل و دست کشیدن از تخاصم است (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۳۶-۱۳۷).

شعبه تجدیدنظر دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق نیز حکم دادگاه بدوی را چنین تأیید کرد: «در صورتی که نظامیان بخش قابل توجهی از اعضای یک گروه را تشکیل دهند و مرتکب جرم خواهان نابودی آنان باشد، در این صورت نیت لازم برای ارتکاب نسل‌زدایی محدود نمی‌شود که مرتکب، تنها، خواهان نابودی غیرنظامیان است. در تعریف نسل‌زدایی ممنوعیتی در این رابطه وجود ندارد که فردی به دلیل کشتن افراد نظامی گروه تحت حمایت، متهم به ارتکاب نسل‌زدایی گردد. در عمل و در غالب موارد ممکن است که نیت مرتکب در ارتکاب نسل‌زدایی متوجه غیرنظامیان باشد؛ اما این موضوع یکی از شروط حقوقی لازم برای ارتکاب نسل‌زدایی نیست» (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۳۸).

گفتار سوم: انواع نسل‌زدایی

از دقت در مصادیق پنج‌گانه نسل‌زدایی که در ماده ۶ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی و ماده ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی منعکس شده، استنباط می‌شود که این جنایت به انواع زیر تقسیم می‌شود:

۱. نسل‌زدایی فیزیکی و بیولوژیکی

نسل‌زدایی فیزیکی آن است که صدمه به جسم و پیکر اعضای گروه به‌صورت مستقیم وارد می‌شود. در چهارچوب جنایات فیزیکی می‌توان سه بند اول ماده ۶ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی را گنجانده که مشتمل است بر؛
- قتل اعضای گروه؛

- ایراد صدمه شدید به تمامیت جسمانی یا روانی اعضای گروه؛
- قراردادن عمدی گروه در معرض شرایط زندگی نامناسب که منتهی به نابودی فیزیکی تمام یا بخشی از گروه شود (بیگ‌زاده، ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷: ۸۰).

نسل‌زدایی بیولوژیک به نابودی تدریجی اعضای گروه در طول زمان به‌صورت غیرمستقیم گفته می‌شود. در این نوع نسل‌زدایی صدمه به‌صورت مستقیم بر جسم و پیکر اعضای گروه وارد نمی‌شود؛ برخلاف نسل‌کشی فیزیکی که از طریق صدمه به جسم و پیکر اعضای گروه، نابودی به‌صورت مستقیم انجام می‌شود.

مصادیق نسل‌کشی بیولوژیک براساس ماده ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی و ماده ۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری عبارت است از:

- تحمیل اقداماتی به قصد جلو‌گیری از توالد و تناسل گروه؛
- انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر.

۲. نسل‌زدایی فوری و تدریجی

نابودی فوری: این نوع نابودی از طریق حمله نظامی گسترده و قتل عام اعضای گروه انجام می‌شود؛ این عمل معمولاً با قتل عام و کشتار دسته‌جمعی انجام می‌گردد؛ مانند قتل عام آوارگان فلسطینی در اردوگاه صبرا و شتیلا از سوی فالانژهای لبنان و اسرائیل (میرمحمدصادقی، ۱۳۷۷: ۱۲۹) و کشتن سیستماتیک ۷ تا ۸ هزار نفر نظامی بوسنیایی در سربرینسکا از سوی صرب‌ها در مدت کمتر از ۷ روز (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۳۶-۱۳۷).

نابودی تدریجی: این نوع نابودی به تدریج موجب انقراض و نابودی همه یا بخشی از گروه‌های قومی، نژادی، مذهبی یا ملی می‌شود. مانند قراردادن اعضای یکی از این گروه‌های چهارگانه در معرض زندگی نامناسب که در درازمدت موجب نابودی تدریجی آنان شود؛ یا تحمیل اقداماتی به قصد جلو‌گیری از توالد و تناسل یک گروه که موجب نابودی و حذف فیزیکی افراد و گروه حاضر نمی‌شود، اما در درازمدت موجب نابودی و انقراض نسل آن گروه می‌گردد؛ یا مانند انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروه دیگر به منظور هویت‌زدایی و نابود کردن هویت قومی و فرهنگی آنان. نمونه عینی ارتکاب جرم نسل‌کشی از طریق انتقال اجباری کودکان به گروه دیگر، انتقال کودکان بومیان استرالیایی به خانواده‌های غیربومی است. کمیسیون حقوق بشر و فرصت برابر استرالیا در سال ۱۹۹۷ این انتقال را جرم نسل‌زدایی اعلام کرد.

هدف از انتقال اطفال بومیان استرالیا به غیربومیان، جذب و همگون‌سازی آن‌ها در یک جامعه وسیع‌تر و غیربومی بوده است تا ارزش‌های فرهنگی منحصر به فرد و هویت قومی‌شان به نفع فرهنگ غربی از بین برود و در جامعه غربی غیربومی استرالیا کاملاً جذب شود (خالقی، ۱۳۹۴: ۶۳).

۳. نسل‌زدایی فیزیکی و فرهنگی

نسل‌زدایی فیزیکی آن است که گروه قربانی از نظر فیزیکی و جسمی به صورت فوری یا تدریجی نیست و نابود می‌شود. مانند جنایت‌های قتل، وارد کردن صدمات شدید جسمانی و روانی، قراردادن عمدی گروه در شرایط نامناسب زندگی و جلوگیری از تولیدمثل که گروه قربانی را به صورت فیزیکی از چرخه حیات حذف و نیست می‌کند. اما انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر موجب نابودی فیزیکی نمی‌شود، بلکه در درازمدت موجب از بین رفتن هویت فرهنگی، قومی و مذهبی آنان می‌گردد و از نظر جسمی و فیزیکی آسیب نمی‌بینند (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۴۵).

مبحث دوم:
عنصر مادی مصادیق نسل‌زدایی

اجزاء رکن مادی مصداق‌های پنج‌گانه نسل‌زدایی در ماده ۶ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی و ماده ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی، احصا شده است. در ابتدا رفتار مجرمانه هر یک از مصادیق پنج‌گانه نسل‌زدایی بررسی می‌شود؛ یعنی قتل اعضای گروه قومی و مذهبی، صدمه شدید جسمانی و روانی به آنان، قراردادن عمدی گروه در معرض شرایط زندگی شرایط نامناسب زندگی، تحمیل اقداماتی به قصد جلوگیری از تولد و تناسل گروه، و سرانجام انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر، به‌عنوان مصداق‌های نسل‌زدایی براساس اسناد بین‌المللی و رویه قضایی و دیدگاه حقوق‌دانان بررسی شده و سپس اسناد و شواهد تاریخی هر یک از این مصداق‌ها را که امیر عبدالرحمن-خان، فرماندهان و سپاهیان او علیه گروه قومی هزاره به‌خصوص هزاره‌های ارزگان انجام دادند، براساس کتاب‌های معتبر تاریخی تبیین می‌شود. و نهایتاً موضوع جنایت نسل‌زدایی از دیدگاه حقوق‌دانان و شواهد و مستندهای تاریخی پیرامون آن بررسی می‌گردد.

گفتار اول: قتل اعضای گروه

بند ۱ ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی مصوب ۱۹۹۸ و بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی مصوب سال ۱۹۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل، قتل اعضای گروه را به‌عنوان اولین مصداق جرم نسل‌زدایی پیش‌بینی کرده است. رفتار مجرمانه قتل اعضای گروه که مصداق بارز جنایت نسل‌زدایی است عبارت است از؛ کشتن عمدی اعضای گروه‌های چهارگانه قومی، نژادی، مذهبی یا ملی. «کشتن» به سلب کردن حیات شخص دیگر بدون مجوز قانونی گفته می‌شود (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۶: ۷۷). قتل عمد از خشن‌ترین اعمال مجرمانه و یکی از جرایم مشترک هر چهار جرم بین‌المللی (نسل‌زدایی، جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت و تجاوز) است که براساس عناصر اختصاصی خود قابل تفکیک است. عنصر اختصاصی نسل‌زدایی «قصد نابودسازی کلی یا جزئی یکی از گروه‌های چهارگانه فوق است»؛ بنابراین قتل اعضای یکی از این گروه‌های چهارگانه در صورتی نسل‌زدایی به شمار می‌رود که به‌قصد نابودسازی کلی یا جزئی آن گروه انجام شود و در صورتی که قاتل چنین قصدی نداشته باشد عمل ارتكابی او با توجه عنصر اختصاصی هر جرم از نوع سه جرم بین‌المللی دیگر یا جرم قتل عادی براساس قانون کشور محل وقوع، جرم خواهد بود.

تفاوت نسل‌زدایی با جرم قتل در آن است که جرم نسل‌زدایی شدیدتر و خطرناک‌تر از قتل است. قتل موجب نفی حق حیات فردی و جنایت نسل‌زدایی سبب نفی حق حیات جمعی می‌شود (بیگ‌زاد، ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷: ۷۸). در قطعنامه شماره ۹۶ مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ آمده است: «نسل‌زدایی انکار حق وجود گروه‌های بشری است. هم‌چنان که قتل نفس به معنای انکار حق زندگی افراد بشر است. انکار حق زیستن این گروه‌ها وجدان بشریت را تکان می‌دهد و تلفات عظیم انسانی به بار آورده و مغایر قواعد اخلاق، روح و اهداف منشور ملل متحد است» (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

سؤال: آیا کشتن یک نفر از اعضای گروه‌های چهارگانه قومی، نژادی، مذهبی یا ملی نیز می‌تواند موجب ارتکاب نسل‌زدایی شود؟

جواب: براساس بند ۱ قسمت الف سند عناصر تشکیل‌دهنده مربوط به ماده ۶ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی که از سوی دول عضو تنظیم شده است، تعداد قربانیان نسل‌زدایی می‌تواند یک نفر باشد یا بیشتر؛ مشروط بر آن که اولاً قربانی عضوی از گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی باشد و ثانیاً قاتل به هدف نابود کردن کلی یا جزئی آن گروه مرتکب قتل آن شخص شود. مخصوصاً اگر کشتن یک نفر در قالب طرحی برای نابودی همه یا بخشی از یک گروه انجام شود، جرم نسل‌زدایی به وقوع می‌پیوندد. بنابراین مسأله مهم قصد و طرح نابودی تمام یا بخشی از گروه‌های مورد حمایت حقوق بین‌الملل کیفری است، نه تعداد قربانیان جرم (اردیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۵). شعبه سوم دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا، یکی از متهمان به نام «جرارد اتاکیرو تیمانا» را به دلیل کشتن یکی از اشخاص متعلق به قبیله توتسی به نام «چارلز اوکویزابا» به جرم ارتکاب جنایت نسل‌زدایی محکوم کرد (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۴۶). ارتکاب جرم علیه یک نفر در تمامی مصادیق پنج‌گانه نسل‌زدایی در سند عناصر تشکیل‌دهنده جرایم

بین‌المللی کافی دانسته شده است. البته در این فرض اثبات عنصر روانی جرم نسل‌زدایی دشوار خواهد بود و تنها، راه اثبات آن اقرار عاری از هرگونه فشار، شکنجه و اجبار است که وقوع آن بسیار نادر است.

اشکال: قتل یک نفر از اعضای گروه چهارگانه، موجب قتل عام آن گروه نمی‌شود و موجودیت گروه مذکور با خطر مواجه نمی‌شود و در نتیجه مفهوم نسل‌زدایی عرفاً تحقق نمی‌یابد.

جواب: همان‌گونه که قبلاً گفته شد، جنایت نسل‌زدایی از نوع جرم مطلق است. در ارتکاب این جرم حصول نتیجه یعنی تحقق عملی قصد نابودی گروه مورد نظر شرط نیست. در اینجا داشتن قصد نابودسازی در هنگام ارتکاب این جنایت شرط است، نه تحقق عملی آن. ارتکاب نسل‌زدایی بیش از آن‌که به عنصر مادی وابسته باشد، به رکن معنوی آن بستگی دارد. در رأی شعبه تجدیدنظر دیوان کیفری بین‌المللی رواندا آمده است که در ارتکاب جنایت نسل‌زدایی ضرورت ندارد که تعداد قربانیان بسیار باشد.

قتل اعضای گروه از طریق ترک فعل هم ممکن است. در دوسیه Kambanda، متهم از جمله به خاطر عدم ایفای وظیفه و جلوگیری نکردن از قتل عام‌های در حال وقوع و نیز عدم اقدام برای حمایت از اطفال و غیرنظامی‌ها در مقابل قتل عام‌های احتمالی، به عنوان نخست‌وزیر رواندا مسئول شناخته شد (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۸۸). در ارتکاب جرم نسل‌زدایی با ترک فعل، متهم باید وظیفه‌ای در محافظت از قربانیان داشته باشد ولی عامدانه به آن عمل نکند (پوربافرانی، ۱۳۹۸: ۲۶۹).

قراین و شواهد آمار قتل وحشتناک هزاره‌های ارزگان

براساس شواهد تاریخی امیر عبدالرحمن خان، فرماندهان و لشکریان او از طریق قتل عام‌های وحشتناک، فجیع و گسترده، جنایت نسل‌زدایی را علیه هزاره‌ها در ارزگان و سایر مناطق هزاره‌جات مرتکب شده‌اند. اما آمار دقیق این کشتار در کتاب‌های تاریخی ثبت نشده است (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳۶۲). ولی از قراین و شواهد ذیل استنباط می‌شود که آمار قتل هزاره‌های ارزگان در این جنگ بسیار وحشتناک بوده است:

۱. تعبیر به «هزاران کشته» از سوی مورخان

نویسندگان از کشتار هزاره‌ها به‌عنوان «قتل عام هزاره‌ها» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۹، ج ۱: ۴۵۵)، «هزاران کشته» و «نابودی ۶۲ درصد هزاره‌ها» (پیام، ۱۳۶۴: ۸۵) یاد کرده‌اند. با توجه به قراین و شواهد موجود، چنین ادعاهایی نسبت به مردم ارزگان بیشتر صدق می‌کند. مرحوم کاتب نقل می‌کند که امیر عبدالرحمن خان «تمام افسران نظامی و مملکی را که در هزاره‌جات بودند و راه قتل و غارت اشرار می‌پیمودند، فرمان جداگانه فرستاده امر کرد هرچند مرد و زن و پسر و دختر و مال و متاع از اشرار هزاره را از راه غنیمت به دست آرند. برطبق آیین دین مبین حضرت سیدالمرسلین پنج یکش را حق دولت دانسته ارسال پایه سریر سلطنت نمایند و چهار خمس آن را حصه و بهره خود شمرده متصرف مالکانه شوند و از صدور این حکم (حکم تکفیر) بود که هزاران مرد به قتل رسید و دختران و پسران آنان و زنان ایشان به غلامی و کنیزی رفت و این حکم تا زمان سلطنت امیر حبیب‌الله خان برحال و برقرار بود» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۹۶). افرادی که به بردگی و کنیزی گرفته شده بود تا سال ۱۳۴۰ هـ ق، هم‌چنان در بردگی به سر می‌بردند. تا این که شاه

امان‌الله متوجه شد که این امر وجهه افغانستان را در انظار جهانیان خدشه‌دار ساخته است. لذا دستور لغو بردگی را صادر کرد. در نتیجه صدها تن از بردگان آزاد شدند (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳۶۵).

خوانندگان محترم از آمار کشتار هزاره‌های یکاولنگ و بهسود می‌توانند به‌خوبی استنباط کنند که کشتار هزاره‌های ارزگان واقعاً وحشتناک بوده است. عبدالکریم‌خان حاکم یکاولنگ، در گزارش خود به امیر می‌نویسد که از مجموع ۳۹۰۰ خانواده در یکاولنگ، صد خانواده از سادات، کربلایی، زوآر و بزرگان آنجا را براساس دستور دستگیر کرده و به کابل فرستاده، هزار خانوار سید و زوار فرار کرده، دو هزار و یک صد خانوارشان در جنگ کشته شده و یا بر اثر گرسنگی هلاک شده‌اند. حال فقط، ۷۰۰ خانوار که نه سید، نه کربلایی، نه ملا و نه رئیس هستند، در یکاولنگ باقی مانده‌اند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۴۳۷).

ملا محمدسعید قاضی و ملا محمدنظیف مفتی محکمه شرعی بهسود که مأمور شمارش خانواده‌های بهسودی بودند، به امیر عبدالرحمن‌خان چنین گزارش دادند: «از بیست هزار خانوار، شش هزار و چهار صد خانه که پای گریز ایشان به زنجیر حکومت بسته بود، مسکن و مأوای خود مانده، سیزده هزار و شش صد خانوار فرار و گرفتار و قتل و غارت شده‌اند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۴۲۱). براساس این آمار طایفه بهسود ۶۸ درصد جمعیت خود را از دست داده بود. این آمار در حالی است که مردم بهسود و یکاولنگ در مقایسه با سایر مناطق کمترین تلفات را داشته‌اند (یزدانی، ۱۳۷۰، ۳۶۳، خانوف، ۱۳۷۲: ۲۶۱). در آن جنگ‌ها لشکریان امیر هر منطقه را که تصرف می‌کردند، دست به قتل عام و تاراج می‌زدند. محمدصدیق فرهنگ می‌نویسد: «در هر منطقه‌ای که اردوی حکومت داخل می‌شد پس از کشتار مردان، پسران و دختران، حتی زنان

جوان را اسیر می‌ساخت و به‌عنوان غلام و کنیز در شهرها به فروش می‌رسانید» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۲). فیض‌محمد کاتب نیز در این رابطه می‌نویسد: «عبدالله-خان حاکم قندهار، فقیرمحمدخان حاکم کلات را با فوج پیاده مقیم شنگی و گُمیدان عبدالصمد و لشکر مُلکی افغانان سکنه جُلگای ارغستان، معروف، جلد، هوتک و غیره را امر رفتن در چله‌کور کرد و ایشان به‌مجرد وصول در علاقه مذکور دست به قتل و تاراج مردم هزاره دراز کرده و مطیع را از متمرد فرق نکرده و هرروزه ده ده و بیست بیست از آن مردم را که می‌بایست و یا نمی‌شایست از دم تیغ همی‌گذرانیدند و در پایان کار عزم قتل مردم هزاره دای‌چوپان را که بزرگ و میر ایشان گردی‌شاه سلطان و علی‌رحم‌خان برادرزاده او در دربار پادشاهی پیش‌خدمت بود، جزم کرده اسپ یورش بر سر مردم پاتان از قوم مذکور تاخته صد تن از آن مردم را که در ظاهر خطایی از ایشان صادر نشده بود به خاک هلاکت انداخته، ده تن را زنده دستگیر ساختند و پنجاه تن از زنان و دختران ایشان را اسیر و گرفتار زنجیر تقصیر نموده و در کلات فرستادند و چهار تن از دستگیرشدگان را به دهن توپ برسته از این قتل و تاراج و ولوله و آشوب در کوهستان هزاره‌جات انداختند و اگرچه آن مردم در ظاهر هنوز بغی نورزیده بودند». (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳ بخش ۱: ۹۱۴).

۲. ساختن کله منارها

امیر عبدالرحمن‌خان با سرهای هزاره‌ها در شاهراه‌ها کله‌منارها ساخت تا اختطاری باشد برای همه کسانی که در فکر قیام و شورش علیه دولت هستند. از میدان‌های جنگ سرهای بریده هزاره‌ها را به کابل، قندهار و مناطق دیگر می‌فرستادند. از بامیان چهار صد و یک سر به کابل فرستاده شد (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۹۲). تنها، از ارزگان سی بار قاطر سربریده هزاره‌ها به کابل فرستاده شد

(پولادی، ۱۳۸۷: ۳۹۱). ویلر می‌نویسد: در اواخر سپتامبر ۱۸۹۲ م، سبحان‌خان فرمانده عبدالرحمن‌خان پیام داد که هزاره‌های ارزگان را شکست داده و دره‌شان را تسخیر کرده است. گفته می‌شد سی بار قاطر از سرهای هزاره‌ها به زودی به کابل خواهد رسید. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۹، ج ۱: ۴۵۶). بعد از شکست هزاره‌ها در کمپسان و قتل‌عام آن‌ها، سرهای بریده آنان به قندهار فرستاده شد. این سرها به نوک نیزه گذاشته شده در تمام خیابان‌های قندهار گردش داده شد و بیرون از دروازه اصلی شهر مناره‌ای از این سرها به عنوان یادگار درست کرد (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۹۱ و کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۸۹). کاتب نقل می‌کند که؛ برگد امیرمحمدخان پس از فتح کوتل سیاه‌ناهور با هزاره‌های کنار پل رود هیرمند وارد جنگ شد و تعداد بسیاری از آنان را کشت و چهار صد سر از کشته‌شدگان هزاره را برید و به بامیان فرستاد تا در آنجا کله‌مناری به یادگار ساخته شود (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۱۲۵). طبیعی است که باتوجه به نبود سردخانه‌ها و امکانات در آن دوره، جمع‌آوری و نگهداری همه سرهای کشته‌شدگان جنگ سه‌ساله ارزگان در میان دره‌ها و سنگلاخ‌های این منطقه ممکن نبوده است و تنها، تعداد معدودی از سرهای شهدای هزاره به شهرها ارسال شده است. افزون بر این، با ساختن چندین کله‌منار هدف «النصر بالعرب» برآورده می‌شد.

۳. حمله گسترده از همه اطراف به مرکز ثقل مقاومت هزاره‌ها

از تهاجم گسترده نیروهای تابه‌دندان مسلح عبدالرحمن‌خان به ارزگان و کمبود تسلیحات و مهمات هزاره‌ها استنباط می‌شود که آمار شهدای هزاره ارزگان بسیار وحشتناک بوده است. اگرچه جنگ قلمرو وسیعی را از یکاولنک گرفته تا گیزاب و از آنجا تا دای‌چوپان را در بر گرفته بود، لکن امیر شهر

ارزگان را مرکز اصلی و محکم‌ترین مرکز هزاره (سفرنامه خاطرات امیر عبدالرحمان خان پادشاه افغانستان، ۱۳۶۹: ۲۹۱ و فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۱)، قلب هزاره‌جات و پشت‌وپناه مردم هزاره (ارزگانی، بی‌تا: ۱۲۷)، و «مرکز دایره اشار» می‌دانست (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۱۰۱۵). هدف اصلی عبدالرحمن خان تسخیر ولایت ارزگان بود؛ چون با شکست دادن مرکز ثقل مقاومت هزاره‌ها، همه هزاره‌های دیگر مناطق شکست خواهند خورد. لذا فتح ارزگان مساوی با فتح تمام هزاره‌ستان بود (یزدانی، ۱۳۷۰: ۲۶۷). عبدالرحمن خان در جنگ دوم با نیروی شصت‌هزار نفری که در چهار طرف ارزگان و اجرستان جمع شده بود (ارزگانی، بی‌تا: ۱۴۶)، تمام همت و کوشش خود را بر این گماشته بود که این بزرگ‌ترین دژ مقاومت را به هر قیمتی که شده تصرف کند و به تمام فرماندهان فوج‌ها دستور داد که به‌طور دسته‌جمعی از چهار سمت به‌منظور تصرف ارزگان به‌عنوان مهم‌ترین پایگاه مقاومت و محکم‌ترین مرکز قوم هزاره (فرهنگ، ۱۳۸۰، ۴۰۱)، تهاجم را آغاز کنند. فرماندهان لشکر به دستور امیر عبدالرحمن خان، باهم قرار گذاشتند که در یک روز از هر طرف وارد ارزگان شوند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۱۰۲۵). در روز ۲۶ صفر ۱۳۱۰ ق. همه عساکر عبدالرحمان وارد ارزگان شدند و به خاطر این پیروزی توپ‌های شادبانه شلیک کردند. بعضی هزاره‌ها به کوه‌ها فرار کردند و برخی دیگر وارد دو قلعه شدند. چنان جنگی شدید در اطراف دو قلعه رخ داد که هنگامه رستاخیز برپا شدند و افراد بسیاری از هر دو طرف کشته شدند و بالاخره لشکریان متجاوز هر دو قلعه را فتح کردند. ۱۴۰ تن از مردان، زنان، پسران و دختران هزاره را اسیر کردند؛ مال، متاع و مواشی بسیاری را به غنیمت گرفتند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۱۰۲۶).

۴. مدت مقاومت

هزاره‌های ارزگان سه سال یعنی از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ قمری (برابر با ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ میلادی)، با کمال شجاعت با لشکر عبدالرحمن خان جنگیدند. با این که در قلب کشور از هر طرف محاصره بودند و با هیچ کشوری مرز و راه عبور و مرور نداشتند و از سوی هیچ کشور و نهادی کمک و امداد نمی‌شدند و حتی یک گلوله هم به آن‌ها کمک نشد، مکرراً لشکریان تابعه‌دندان مجهز امیر عبدالرحمن خان را شکست دادند و از عزت و سرزمین خود دفاع کردند (فرح، ۱۳۷۱: ۴۰۴). مدت مقاومت در هیچ منطقه دیگر هزاره‌جات به اندازه هزاره‌های ارزگانی نبوده است. طبیعی است که تلفات و خسارات منطقه‌ای که مدت مدیدی بدون دریافت کمک در مقابل تهاجم لشکر تابعه‌دندان مسلح که از سراسر افغانستان جمع‌آوری شده بودند مقاومت نموده، بیش از سایر مناطق بوده است.

۵. مقاومت شدید تا پای جان

بزرگان زاولی، سلطان احمد، ارزگان و... هرگز به وعده عفو دولت اعتماد نکردند. آنها می‌گفتند که مقامات دولتی برای به دام انداختن آنان به دروغ سوگند می‌خورند. لذا سرسختانه مقاومت می‌کردند و از استحکامات و سنگرهای خود با مردی و شجاعت دفاع می‌کردند. تا این که دولت مجبور شد برای تصرف ارزگان از قوای ضربتی خود استفاده کند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۱۵). به همین دلیل بزرگان ارزگان در جواب نامه سردار عبدالله خان حکمران قندهار که در آن سوگند یاد نموده و تعهد کرده بود که دیگر در آینده ظلم و ستمی به شما نمی‌کنیم، نوشت: «ما به قول شما اعتماد نداریم. وقتی که ما را کافر و بی‌دین نخوانده و حتی با ما پیمان دوستی امضا نموده بودید، آن‌چنان

خشونت و ظلم بر ما روا داشتید و خود نیز تأییدش می‌کنید. حالا که ما را [رسماً] کافر و بی‌دین خوانده‌اید، رفتاری که از شما [می‌توان] انتظار داشت چون روز روشن است... در این احوال ما مصمم به دفاع از خود هستیم و تا آخرین نفس مقاومت خواهیم کرد» (گلزاری، بی‌تا: ۸۹). طبیعی است که آمار کشته‌های چنین افرادی وحشتناک خواهد بود. تیمور خانوف می‌نویسد که تلفات کشته‌های مهاجمان لشکریان عبدالرحمن در جنگ دوم پنج هزار کشته و تعداد کشته‌شدگان هزاره‌ها در جنگ دوم، تنها، در صحنه جنگ به سه و نیم هزار نفر می‌رسید (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۱۵).

۶. نقض همه قواعد و مقررات اسلامی و حقوق بین‌الملل بشردوستانه

لشکریان عبدالرحمن خان براساس دستور ایشان تابع هیچ اصلی از اصول بین‌المللی و اسلامی مربوط به جنگ و حقوق بشردوستانه بین‌المللی نبودند. آن‌ها تمام مقررات و قواعد این نوع حقوق را نقض کردند. این دستور امیر عبدالرحمن خان به فرماندهان خود به‌خوبی گویای این مدعا است؛ «او (سپه‌سالار غلام حیدر خان) و همه افسران مأمور هزاره‌جات را جداگانه فرمان کرد که در قتل و غارت و اسارت مردم هزاره دریغ را جایز نشمرده و فریب این قوم را نخورده، اسلحه کسانی را بغاوت نورزیده‌اند تمام گرفته و قلاع (قلعه‌ها) ایشان را خراب کرده، آنانی را که تمرد و سرکشی نموده‌اند یکسره قتل و غارت (کنند) و احدی را زنده نگذارند و اگر کار صعب و دشوار شود، معروض دارند تا ذات شوکت سمات خود حضرت‌والا اعلام ظفر جام را شقه‌گشای آن صوب فرموده، دمار از روزگار اشرار برآورده، دیاری را در آن دیار نگذارند و از صدور این حکم بخردان جهان دانند که بدان قوم شوم چه

روی داد و چه قسم بنیاد هستی ایشان به باد نیستی رفت و ارامل^۱ و ایتم ایشان به کدام منزل رسید» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۱۰۵). لشکریان امیر عبدالرحمن خان، تنها، بیست هزار نفر را که از هزاره‌جات به‌عنوان اسیر به کابل آورده بودند، سر بریدند. اگر اسیری در بین راه به‌واسطه خستگی قادر به حرکت نبود، سرش را می‌بریدند و نخ‌به دو گوشش می‌کشیدند و آن سر را در کابل تسلیم می‌دادند (فرح، ۱۳۷۱: ۴۰۴). واضح است در جنگی که جنگجویان آن تابع هیچ اصلی از اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه و اسلامی نباشند، آمار تلفات قربانیان جنگ وحشتناک خواهد بود.

لشکریان امیر عبدالرحمن خان مردم را با شیوه‌های بی‌نهایت وحشتناک و فجیع به قتل می‌رساندند. به ذکر چند نمونه از روش‌های شکنجه و اعدام اکتفا می‌شود. در جنگ اول ارزگان با این که مردم در مقابل فرهادخان از فرماندهان امیر عبدالرحمن خان مقاومت نکردند و بزرگان زاولی، سلطان‌احمد، شیرداغ و پشی و ارزگان پیشکش‌ها و تحفه‌هایی با خود برای او آورده بودند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند، اما او ۶ نفر را به قتل رساند و سپس اجساد آنان را از درخت آویزان کرد. در یک مورد دیگر، چهار نفر را به اسب بست و آن‌قدر دواند تا بدن‌های آنان تکه‌پاره شد. در مورد دیگر، از دو نفر هزاره خواست تا به حضرت علی (ع) ناسزا بگویند؛ وقتی آنان از این کار خودداری کردند، جلوی یک گله سگ گرسنه انداختند و بدن آن‌ها طعمه سگ‌ها شد. هم‌چنین دست و پای دو نفر را که از سب و ناسزا گفتن به حضرت علی (ع) خودداری کرده بودند را بستند به دو تن از سربازان دستور دادند که با دندان‌های خود بدن آنان را پاره‌پاره کنند. هزاره‌های ناظر این صحنه وحشتناک می‌گفتند که دهن

۱. فقیران و بی‌نویان. لغت نامه دهخدا ذیل کلمه ارامل

این سربازان در هنگام کندن گوشت‌های آنان پر از کف خون شده بود (ارزگانی، بی‌تا: ۱۳۲). به دستور سردار عبدالله‌خان حاکم قندهار زنی از هزاره‌های خلع را زنده زنده در آتش سوختاندند. زیرا آن زن متهم شده بود که یکی از فرماندهان عبدالرحمن‌خان به نام محمدنورخان الکوزی را به دلیل تجاوز به خود، به قتل رسانده است. «چندی نگذشته بود که توفانی برخاست و هوا را چنان تیره و تار ساخت که پیش پای دیده نمی‌شد. پس از مدتی توفان آرام گرفت، لیکن حدود سیصد سرباز به یکباره گرفتار وبا شدند و کمی بعد مردند. سربازان همگی بی‌درنگ از آنجا به سوی چوره به راه افتادند و بسیاری در راه مبتلا به وبا شدند. وحشت در بین سربازان به قدری بود که مرده‌ها را همان‌طور دفن‌ناشده رها می‌کردند. این واقعه کمپ را در حیرت و آشفتگی فرو برده و مشمولین قبیله‌ی در سرتاسر منطقه‌ی ترین پراکنده شدند». (گلزاری، بی‌تا: ۱۰۶). غبار در جلد ۱ «افغانستان در مسیر تاریخ» در صفحه‌های ۶۵۳ تا ۶۵۶ و کاتب در جلد ۳ «سراج التواریخ»، بخش ۲ صفحه ۲۲۸، نمونه‌های دیگری از قتل‌های وحشتناک و بی‌رحمانه را روایت کرده‌اند.

۷. نابودی و بردگی بیش از ۸۰ درصد

به روایت کاتب از زمانی که دوست محمدخان مأمور مهاجرین و ناقلین تعیین شد، «همت بر اخراج مردم هزاره و ادخال طوایف متفرقه افغان گماشته تا سنه ۱۳۲۲ قرب چهار صد هزار خانوار را از موطن و مسکن ایشان به هر نوعی که دانست و توانست خارج ساخته از قرب قندهار تا جوار مالستان و هزاره بهسود و سه‌پای دایزنگی، نیلی و تمزان دایکندی در هر یک از طول و عرض یکصد و پنجاه، از مواطن هزاره دای‌ختای و دای‌چوپان و دای‌میری و دایه و فولاد را به افغانان داد و هزارگان فرار شده از صدی ده الی بیست خانه، جان از

داخل افغانستان به سلامت در خارج چون خراسان ایران، ترکستان روسی و بخارا و پنجاب و هند و بلوچستان بردند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲، ۹۰۰). بعد از تسخیر ارزگان در سال ۱۸۹۳ قتل عام به معنای واقعی کلمه شروع شد. به نوشته خانوف؛ «خانه‌های هزاره‌ها را به آتش می‌کشیدند و اموالشان را به غارت می‌بردند، نه فقط، مردان را به قتل می‌رسانیدند، بلکه زنان و کودکان نیز سر بریده می‌شدند» (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۱۶).

حتی لشکریان عبدالرحمن خان هزاره‌هایی را که با آن‌ها هم‌کاری می‌کردند، به جای تشکر و قدردانی قتل عام می‌کردند. از باب نمونه؛ «در این ایام (رمضان ۱۳۱۱ ق) چهار تن از سپاهیان فوج پیاده نظام در موضع مارآباد واقع کنار نهر هیرمند رسیده، نوزده تن مرد و زن و پسر و دختر مردم هزاره را که در شناوری عادت و دلاوری داشتند به آن سوی نهر دیده، مردان ایشان را برای عبور نزد خود طلبیده، چون دستیاری شناوری هزارگان از آب گذشتند به عوض آن که آداب منت‌پذیری به پای مشکور عبور خویش می‌شدند، هر نوزده تن را به تیغ جفا کشته، اجساد ایشان را در آب انداخته، راه خویش پیش گرفتند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۸۳). امیر عبدالرحمن خان نیز در اواخر سال ۱۳۰۸ ق، به جای تقدیر از سی تن از بزرگان طوایف سلطان احمد، زاوولی و پهلوان (پالان) که هر کدام همراه با یک رأس اسب به عنوان تحفه برای امیر به کابل رفته بودند تا حسن نیت و اطاعت خود را به امیر نشان دهند، آنان را زندانی نمود و اسب‌هایشان را تصاحب کرد. کاتب در این باره می‌نویسد: «...عبدالقدوس خان سی تن از آحاد و افراد رعیتی از راه دلجویی گسیل کابل کرد و آن‌ها تهی دست

شرقیاب شدن خودها را به حضور انور والا نیکو ندانسته، هر کدام یک رأس اسب ارزگانی که در حسن و رفتار تالی^۱ اسپان خُتلی^۲ بود، به رسم هدیه و تعارف با خود در کابل آورده چون باریاب شدند، اسپان را پیش کشیده و خود ایشان در محکمه کوتوالی نظربند گردید» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۸۲۶).

با توجه به دلایل فوق می‌توان گفت آمار برخی از محققان که در حدود ۹۰ درصد افراد قبایل ارزگان، چوره، زاولی، پهلوان، بوباش، بوبک، سلطان‌احمد، شوی، شیر، میانه‌شین، دای‌چوپان، دایه، پولاد، دای‌چوپان، دایه و اجرستان نابود شدند، دور از واقعیت نیست (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۸۴).

از کتاب سراج التواریخ استنباط می‌شود که بعد از اتمام جنگ، تنها، ده درصد هزاره‌ها در کشور باقی مانده بودند و نود درصد دیگر یا کشته شده یا از گرسنگی مرده و یا به بردگی گرفته شده بودند یا به کشورهای خارجی مهاجرت کرده بودند. حتی از این ده درصد باقی مانده نیز بعضی به کشورهای خارجی فرار کردند. کاتب بعد از بیان حواله‌های مالیات‌های کمرشکن از سوی حکومت به مردم مناطق مختلف هزاره‌جات می‌نویسد: «فرمان حصول همهٔ مبالغ مذکوره صادر گردید و بقیه مردم هزاره که از «صدی ده خانه در ملک مانده بودند»، از صدمهٔ این حواله چون شعله جواله سرگردان و حیران شدند و بعضی فرار اختیار کرده و برخی نزد حکام و عمّالی که در این زمان مشغول حکومت و عمل بودند، شده، داد خواستند و اظهار کردند که همهٔ این وجوه را کدخدایان به کارداران آن اوان داده و رسید حاصل کرده بودند و لیکن همه

۱. تابع و پیوسته، (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۸۲۶، حاشیه سراج التواریخ)

۲. اسب خوب، لغت نامه دهخدا ذلیل واژه ختلی.

محبوس در کابل رفته، مقتول و سندات و رسیدهای همه مفقود و ضایع شده‌اند» (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۱۰۰۵).

امیر عبدالرحمن خان خود نیز اعتراف می‌کند که افسران و منصب‌داران او اکثر مردم هزاره را به قتل رسانده است: «از همین بی‌قانونی و کج‌خیالی منصب‌داران نادان بود که اکثر مردم هزاره به قتل رسیدند و ملک و مال و قلعه و باغ و درخت ایشان به غارت و تاراج رفت» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۱۰۱۸).

گفتار دوم:

وارد کردن صدمه شدید جسمی یا روانی به اعضای گروه

دومین مصداق جرم نسل‌زدایی براساس بند ۲ ماده ۶ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی و بند ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی، «وارد کردن صدمات شدید جسمی و روانی به اعضای گروه» است. هریک از اجزای این جرم و انواع آن توضیح داده می‌شود؛

«صدمه» در اسناد بین‌المللی مربوط به این جرم، تعریف نشده و میزان آن به گونه‌ای دقیق مشخص نشده است. اقسام صدمه از ضرب و جرح ساده شروع و تا نقص عضو توسعه می‌یابد. «صدمه باید شدید باشد». با این قید صدمات خفیف، سبک و جزئی مانند ضرب ساده و جرح مختصر از قلمرو نسل‌زدایی خارج می‌شود. صدمه در این ماده انواع جراحات و ضرب را مشروط به اینکه شدید باشد، شامل می‌شود. در بند ۱ قسمت ب ماده ۶ عناصر جنایات، تنها، برخی مصداق آن مانند شکنجه، تجاوز، خشونت جنسی، رفتارهای غیرانسانی یا اهانت‌آمیز به صورت تمثیلی بیان شده است. معیار کمی و کیفی مشخصی برای صدمه شدید در اسناد بین‌المللی وجود ندارد.

برای تشخیص «شدید بودن صدمه»، باید به دیدگاه حقوق‌دانان، عرف و رویه قضایی مراجعه کرد. براساس نظر حقوق‌دانان صدمه شدید به رفتار فیزیکی

عامدانه علیه اعضای بدن و اندام‌ها، و احساسات یا قوای روانی گروه که بر توانایی استمرار زندگی آن‌ها اثر نامطلوب بگذارد، گفته می‌شود؛ مانند ضرب و جرح شدید، کتک‌کاری شدید، شکنجه بدنی، رفتار تحقیرآمیز، خشونت جنسی، تجاوز به عنف، تهدید به قتل و... شرط صدمه شدید آن است که آسیب به قوای جسمی یا روانی بیش از صدمات جزئی باشد و توانایی‌های قربانی جرم را در مدت طولانی سلب نماید (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۲). برای تحقق صدمه شدید ضروری نیست که موجب نقص دائمی عضو یا غیرقابل جبران یا تغییر شکل اندام شود. شکستگی استخوان، فلج شدن عضو، و قطع یا بخشی از اندام بدنی که کیفیت زندگی مصدوم را تحت تأثیر قرار دهد، صدمه شدید محسوب می‌شود.

رویه قضایی دیوان کیفری بین‌المللی، راهکار عملی برای تبیین تفکیک صدمات شدید از خفیف است. تشخیص «صدمه جسمی یا روحی شدید» باید به صورت موردی انجام شود (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۹۵). شعبه بدوی دیوان کیفری بین‌المللی رواندا صدمه شدید را با این بیان تعریف کرده است: «صدمه‌ای است که به طور جدی سلامت را خدشه‌دار می‌کند و موجب از قیافه افتادن یا هر صدمه جدی به اندام‌های داخلی، خارجی یا حواس می‌شود». شعبه بدوی دیوان کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق، در تعریف این جرم گفته است: «صدمه شدید به رفتار توأم با شکنجه، رفتار غیرانسانی و تحقیرآمیز، خشونت جنسی شامل تجاوز به عنف، بازجویی‌های همراه با کتک‌کاری، تهدید به مرگ و صدمه‌ای که به سلامت آسیب می‌زند یا باعث نقص ظاهری یا جراحت می‌شود، صدق می‌کند و نیازی نیست که صدمه واردشده دائمی و غیرقابل جبران باشد» (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۲).

عرف نقص عضو، اختلال در کارکرد آن، قطع عضو، و جراحات‌های سنگین که زندگی مجنی^۱ علیه را از روند طبیعی خارج و رنج و محنت را جایگزین آسایش و آرامش می‌کند، از نوع شدید به حساب می‌آورد.

۱. انواع صدمه شدید

با دقت در ماده ۶ اساسنامه و ماده ۲ کنوانسیون، استنباط می‌شود که صدمه شدید به انواع زیر تقسیم می‌شود:

۱ - ۱. صدمه شدید جسمانی

این نوع صدمه باید همراه با آثار فیزیکی و ظاهری و درونی باشد؛ مانند ضرب، جرح و شکستگی استخوان، پارگی عضو و عضله، سوختگی پوست، و قطع عضو که می‌تواند در عملکرد بدن اختلال ایجاد کند. صدمات شدید جسمانی باتوجه به حساسیت بیشتر اندام‌های داخلی، شامل صدمه شدید به اندام‌های درونی بدن نیز می‌شود.

۲ - ۱. صدمه شدید روانی

این نوع صدمه به شخصیت، احساسات، قوای ذهنی، حیثیت و بعد معنوی اشخاص آسیب می‌رساند. صدمه روانی موجب هتک حیثیت و حرمت اشخاص می‌شود؛ مانند تهدید به قتل، تجاوز به عنف، تحقیر، توهین به شخصیت یا مجبور کردن قربانی به دراز کشیدن در جلوی وسیله نقلیه و تهدید به راندن بر روی او. به کارگیری مواد مخدر یا روان‌گردان به‌طوری که قوا و استعدادهای روانی اعضای گروه را تحلیل برد و به سقوط یا تنزل اخلاقی آنها بیانجامد نیز در دایره صدمه روانی قرار می‌گیرد. دلیل این که صدمه شدید روانی نیز در کنار صدمه شدید جسمی، به‌عنوان جرم نسل‌زدایی شناخته شده آن است که وجود

انسان از دو بعد جسم و روان تشکیل یافته است؛ صدمه می‌تواند به هر یک از این دو بعد وارد شود. اگر کارکردهای روانی انسان دچار اختلال شود، دیگر او انسان سالم تلقی نمی‌شود (جوانمردی صاحب، ۱۳۸۴: ۶).

۳- ۱. صدمه شدید جسمانی و روانی

هتک ناموس به عنف و خشونت جنسی یکی از شدیدترین مصداق‌های وارد کردن صدمه به قربانی جرم شناخته می‌شود؛ بر اثر این اعمال قربانی جرم متحمل هر دو نوع صدمه جسمی و روحی می‌شود (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۹۶). غالب خشونت‌های جنسی مکرر از نوع شدیدترین و بدترین صدمه به شمار می‌رود و هر دو نوع صدمه را بر قربانی جرم تحمیل می‌کند؛ مانند تجاوز به عنف و خشونت جنسی علیه زنان توتسی در رواندا که مورد بدترین تحقیر علنی و تجاوز به عنف مکرر جنسی در ملاء عام از سوی افراد متعدد واقع شده بودند (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۳).

تحقق نسل‌زدایی از طریق وارد کردن صدمات شدید، منوط به عضویت قربانی جرم در یکی از گروه‌های مورد حمایت در ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی است. افزون بر این، مجرم با سوءنیت خاص یعنی نابودسازی تمام یا بخشی از یک گروه، صدمه شدید را وارد کند. در غیر این صورت جرم ارتكابی وی از نوع ضرب و جرحی است که بر اساس قانون داخلی قابل تعقیب است.

۲. نمونه‌هایی از صدمه شدید هزاره‌ها

با این که به دلیل نبود امکانات معالجه و شفاخانه در زمان تهاجم امیر عبدالرحمن خان علیه هزاره‌ها و نقض قواعد و مقررات جنگی، اکثر مجروحان جان خویش را از دست می‌دادند؛ اما با این وجود ارتکاب جنایت نسل‌زدایی از

طریق وارد کردن هر سه نوع صدمه از سوی عبدالرحمن خان و لشکریان او در ارزگان و سایر مناطق هزاره‌جات وحشتناک و گسترده بوده است. در اینجا صرفاً، به ذکر نمونه‌هایی از هر سه نوع صدمه شدید بعد از تهاجم اول و دوم به ارزگان براساس شواهد تاریخی اکتفا می‌شود. این نکته قابل یادآوری است که بعد از شکست اول هزاره‌ها در ارزگان، نسل‌زدایی آنان از طریق وارد کردن صدمات شدید جسمی و روحی به میزانی گسترده و وحشتناک بود که موجب شورش مجدد آنان و در نتیجه لشکرکشی تمام‌قد عبدالرحمن خان به هزاره‌جات و در نتیجه قتل عام هزاره‌ها شد.

۱-۲. نمونه‌هایی از وارد کردن صدمه‌های شدید جسمی

با این که مردم در آن زمان برای تأمین امنیت خود حق داشتند که مالک و حامل اسلحه باشند و از طرفی مطیع و فرمان‌بردار حکومت بودند؛ اما لشکریان عبدالرحمن خان با بی‌رحمی‌های بسیار و شکنجه‌های قرون‌وسطایی مردم را در برابر اقوام مهاجم خلع سلاح کردند و حتی کارد آشپزخانه‌های آن‌ها را گرفتند. مردم ناچار به شورش علیه حکومت شدند. کاتب می‌نویسد: «در وقت گرفتن اسلحه عذاب و عقاب گوناگون که از حوصله طاقت بیرون بود به آن مردم رسانیدند تا که ایشان را دوباره به وادی بغاوت رسانیدند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳ بخش ۱: ۸۳۲). سپاهیان حکومت حتی اسلحه آن دسته از مردم هزاره را که علیه حکومت شورش نکرده بودند، به انواع زجر و توبیخ اخذ می‌کردند: «اسلحه مردم جاغوری و مالستان را که طریق خدمت دولت پیموده و می‌پیمودند به انواع زجر و توبیخ نیز بدون صدور حکم والا بگرفتند ... قلاع این دو قوم را هم خراب و با بام خانه‌های اندرون هریک برابر ساختند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۸۵۴). ملا محمدافضل ارزگانی انجام برخی از شکنجه‌های وحشتناک

را برای یافتن اسلحه چنین گزارش می‌کند: «مأمورین در هر ده و آبادی رفته مردم را روغن داغ می‌کردند؛ یعنی از خمیر چنبر ساخته دور سرش گرفته بعد روغن جوشان بر فرق سرشان می‌ریختند و نیز سنگ را در کوره آهنگری نهاده می‌دمیدند به حدی که مثل آتش داغ می‌شد. آن وقت دست و پای مردم را بسته سنگ داغ را در میان گریبان‌شان می‌انداختند و می‌گفتند: بگو تفنگ و شمشیرت در کجا و پیش کیست؟ (ارزگانی، بی‌تا: ۱۳۴). در مورد دیگر گربه‌ای را در داخل تنبان یک مرد انداخته و آن قدر آن را زدند و کوفتند که خشمگین و وحشی شد و پاها و اندام تناسلی مرد را پاره‌پاره کرد و لشکریان امیر می‌خندیدند (ارزگانی، بی‌تا: ۱۳۶).

کاتب در جای دیگر سراج‌التواریخ می‌نویسد که فرماندهان و تمام افراد لشکر هرچه در توان داشتند در حق مردم ظلم و بی‌رحمی کردند: «پس از مطیع و منقاد شدن تمامت هزارهٔ یاغستان و خراب کردن قلاع و گرفتن اسلحهٔ ایشان، سرکردگان لشکر و آحاد و افراد عسکر پادشاهی چشم‌آز به مال و جان آن مردم باز کرده، دست ستم به گرفتن دختران و پسران ایشان دراز نموده، اسلحه پالیدن و تمام ندادن آن را بهانهٔ جست‌وجوی خانه‌های آن‌ها ساخته، هرچه به قوه داشتند به فعل آوردن آغاز نهادند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۸۵۳).

همه لشکریان عبدالرحمن خان اعم از فرماندهان و افراد زیردست آنان، این همه صدمه‌های شدید و وحشتناک را به قصد نابودی کلی و جزئی هزاره‌ها انجام دادند؛ چون این اعمال بعد از تسلیمی مردم و به قول کاتب: «پس از مطیع و منقاد شدن تمامت هزارهٔ یاغستان» به‌طور سیستماتیک و هدفمند انجام می‌شد. اگر لشکریان عبدالرحمن خان با این صدمات قصد نابودی را نداشتند نباید به مردم مطیع و تسلیم حکومت، کوچک‌ترین صدمه‌ای وارد می‌کردند.

۲ - ۲. نمونه‌هایی از صدمه شدید روانی

صدمات روانی ناشی از جنگ بسیار شدید، تکان‌دهنده و وحشتناک بوده است. تصور کنید بر اعضای یک گروه قومی بی‌دفاع چه میزان صدمات روحی و روانی وارد می‌شود، هنگامی که مورد تهاجم لشکر یک صد هزار نفری مُلکی و چهل فوج نظامی با سلاح‌های مدرن آن روز قرار می‌گیرند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۳۰)؛ مردانشان به گونه بسیار فجیع به قتل می‌رسند؛ مناطقشان تبدیل به زمین سوخته می‌شود؛ همه اموال منقول آنان غارت می‌شود؛ دارایی‌های منقول آنان غصب می‌شود، و از سرهای شهدای آنان کله‌منارها ساخته می‌شود. هم‌چنین تصور کنید شرایطی را که در آن سخت‌ترین فشارهای اقتصادی و فقر بر مردم تحمیل می‌شود؛ روسا و بزرگان آنان بدون کدام موجبی حبس و در محبس کشته می‌شوند؛ پسران خردسال، دختران و مادران در بازارها به‌عنوان برده به فروش می‌رسند. در نتیجه این جنگ‌ها روح یأس و ناامیدی بر سراسر هزاره‌ستان چیره شد؛ روحیه انزوای طلبی و بی‌تفاوتی تقویت شد؛ و مردم ترسو و افسرده شدند. آنان اعتماد به نفس خود را از دست دادند. تلقینات دولت نیز در اعماق جان مردم نفوذ کرد و باور نمودند که یک نژاد پست و غیرقابل ترقی هستند. هزاره‌ها یقین کردند که خداوند آنان را برای خدمت به دیگران و برای بارکشی و انجام کارهای شاقه آفریده است (یزدانی، ۱۳۷۰، ۳۶۹). ستمگری‌ها و بی‌رحمی‌ها چنان صدمه شدید روحی و روانی بر مردم وارد کرده و آنان را دلشکسته و اندوهگین نموده بود که سلام و علیکشان با همدیگر همراه با جاری شدن اشک چشم بود (ارزگانی، بی‌تا: ۱۳۴).

۳-۲. نمونه‌هایی از صدمه شدید جسمی و روانی

لشکریان عبدالرحمن خان در حد وسیعی بر زنان و دختران هزاره تجاوز جنسی کردند. «این‌ها (نیروی حکومت و سران ایشان) علاوه بر قتل و شکنجه مردان محارب و غیرمحارب، بر زنان و اطفال هم ابقا نمی‌نمودند و ناموس زنان و دختران جوان را با کمال بی‌باکی مورد تعرض قرار می‌داند» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۲). امیر عبدالرحمن خان به تمام فرماندهان نظامی و ملکی که مشغول قتل و غارت هزاره‌ها بودند فرمان‌های جداگانه فرستاد که علاوه بر اموال، هر تعدادی از زنان و دختران هزاره را که در توان دارند از طریق غنیمت به کنیزی بگیرند، مشروط به آن که خمس آن را به دولت بدهند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۹۶). این دستورها راه را برای تجاوزهای جنسی وسیع و گسترده به زنان و دختران هزاره باز کرد. هزاران زن و دختر به‌عنوان کنیز قربانی تجاوز جنسی واقع شدند. حتی فرماندهان عبدالرحمن خان حرم‌سراهایی از دختران و زنان هزاره برای خود درست کرده بودند. عبدالقدوس خان تعدادی از دختران بزرگان هزاره را برای بهره‌داری جنسی و خوش‌گذارنی خود به چوره برده بود و سایر سران سپاه نیز به پیروی از او، دختران سران هزاره را برای بهره‌کشی جنسی گزینش کرده بودند. هنگامی که امیر عبدالرحمن خان از این ماجرا از طریق جاسوسان خود اطلاع یافت، نه تنها، هیچ گونه سرزنشی نکرد، بلکه طی نامه‌ای از قدوس خان خواست که چند تن از دختران هزاره را که شایان خدمت حضور و سزاوار حرم پادشاهی است، به کابل بفرستد (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱، ۸۴۱ و ۸۸۹). «امیر پنجاه دختر زیبا را به‌عنوان صورتی برای تمتع خود و شهزادگان انتخاب کرد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۲). به نوشته کاکر عبدالقدوس خان، اولین کسی بود که حرم‌سرایی از زنان هزاره را ترتیب داد» (Kakar, (1973), P 5؛ به نقل از موسوی، ۱۳۷۹: ۱۶۸).

سید مهدی فرخ مورخ ایرانی تبار نیز می‌نویسد که «سپاه افغانه از این اقدام حکمرانان و سردار خود جسور و جری شده ... دست تعدی به دختران و زنان و حتی لواط با پسر بچه‌های هزاره گشودند و مدت یک‌سال این رفتار روزبه‌روز رو به ازدیاد می‌گذاشت» (فرخ، ۱۳۷۱، ۴۰۳). دردناک‌ترین حادثه در دره پهلوان ارزگان رخ داد؛ سه سرباز حکومتی در دره پهلوان هنگام جستجوی زنان هزاره، شب وارد خانه‌ای شدند و زن زیبایی را در آنجا یافتند. همه آن‌ها در جلوی چشم شوهر به حریم عفت این زن تجاوز کردند. وقتی برادر شوهر آن زن خبر را شنید، هزاره‌های دیگری را که عیناً با چنان صحنه تراژیک روبرو شده بودند را جمع کرد و همه به این نتیجه رسیدند که زندان، اسارت، خانه‌به‌دوشی و مرگ بهتر از این زندگی است که آنان دارند. لذا آن سه سرباز افغان را کشتند. با مشاهده این وضع، همه مردم هزاره دره پهلوان به قلعه ارزگان که سلاح‌های مصادره شده مردم در آن نگهداری می‌شد، حمله کردند و همه نگهبانان را کشتند و آنجا را تسخیر کردند. آن‌ها هم چنین سربازانی که به‌زور در خانه‌های آنان اقامت گزیده بودند را کشتند. (پولادی، ۱۳۸۷، ۳۶۵ و کاتب، ج ۳، بخش ۱: ۸۸۷-۸۸۸).

حادثه دیگر که حاکی از حرص و ولع لشکریان امیر به تجاوز جنسی بر زنان و دختران هزاره است، حادثه «چهل دختران» است. در این رویداد چهل و هفت تن از دختران و زنان هزاره که در مغاره‌ای پنهان شده بودند، مورد تعقیب سپاه امیر قرار گرفتند. سپاهیان مکان آن‌ها را یافتند و به‌قصد اسیر کردن آنان به سوی آنان دویدند. آن زنان و دختران دامن همت و غیرت به کمر زده، به‌سوی قلعه کوه فرار کردند تا به اوج قلعه رسیدند. ارتفاع آن کوه بیش از صد ذراع و از قلعه کوه تا نصف کوه صاف بود و آنان دیگر راه فرار نداشتند. در این حال سپاه وحشی هلهله‌کنان چون تیره دیوان به‌قصد وصال پریان نزدیک به آن مه‌رویان

رسیدند. تمام زنان و دختران خود را از قله کوه به زیر انداختند. آنان تکه و پاره شدند تا دست اجنبی به دامن عفت آن‌ها نرسد (یزدانی، ۱۳۷۰: ۲۸۷ به نقل از: ریاضی هروی، بی‌تا، نسخه سوم: ۲۶۰).

براساس یادداشت‌های دکتر لیلیان همیلتون (پزشک زن که در دربار امیر عبدالرحمن خان کار طبابت می‌کرد)، هنگامی که مادران و دختران از هم جدا فروخته می‌شدند، شیون و زاری شروع می‌شد. گاهی تلاش می‌شد تا مادر با دختر خود برود و بعضی موقع وقتی دختری زندان را ترک نمی‌کرد تا با مالک جدید خود برود، سربازان با عصاهای ضخیم و نسبتاً سنگین او را می‌زدند و او چند روز زخمی و مجروح رها می‌شد. برای زنان و کودکان هزاره بزرگ‌ترین رنج آن بود که جمعیت افغان را می‌دیدند که در جلو زندان گردآمده، برده‌ها را معامله می‌کردند (پولادی، ۱۳۸۷: ۴۲۰).

هزاره‌ها از زمانی که اسیر می‌شدند دائماً شکنجه می‌شدند؛ هم در مسیر راه طولانی با پای پیاده و برهنه و هم در داخل زندان‌ها. تکنیک و روش شکنجه در همه‌جا مشابه هم بود؛ مانند قحطی‌زدگی، گرسنگی دادن، کارشاقه، و آزارهای دستی و عمدی به اشکال گوناگون. سربازان امیر به این اعمال وحشیانه دستور داده می‌شدند. زندانی‌های هزاره طی دوران اسارت با توهین، تحقیر و شکنجه روبرو بودند. از باب نمونه یک گروه ۴۰۰ نفری از مردان، زنان و اطفال را تحت اسکورت برای فروش به قندهار بردند. به محافظان دستور داده بودند که آن‌ها را در بازار قندهار بچرخانند و لت و کوب کنند و تا می‌توانند از بدرفتاری با آن‌ها دریغ نورزند (گلزاری، بی‌تا: ۱۱۳ و پولادی، ۱۳۸۷: ۴۲۲).

گفتار سوم:

قراردادن عمدی یک گروه در شرایط زندگی نامناسب

سومین مصداق جرم نسل‌زدایی براساس بند ۳ ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و بند ۳ ماده ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی، قراردادن عمدی یک گروه در معرض وضعیت زندگی نامناسب است که منتهی به نابودی فیزیکی تمام یا بخشی از گروه شود. استمرار حیات فردی و گروهی انسان‌ها وابسته به مجموعه شرایط و اوضاع و احوال مناسبی است؛ مانند شرایط تغذیه‌ای، جغرافیایی، بهداشتی، اقتصادی، امنیتی و ارتباطی مناسب. بدون آن‌ها حیات انسان با خطرهای جدی مواجه می‌شود. از بین بردن شرایط مناسب زندگی و یا سلب رفاه و آسایش اجتماعی بشر، به مرگ فوری افراد و گروه‌ها منجر نمی‌شود؛ بلکه به تدریج موجب نابودی آنان می‌شود. برای مقابله با چنین خطری که بارها سبب نابودی گروهی انسان‌ها شده است، جامعه بین‌المللی در اسناد متعدد تحمیل شرایط خطرناک را به عنوان مصداقی از مصادیق جنایت نسل‌زدایی جرم‌انگاری کرده است (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۵). درواقع اسناد بین‌المللی مربوط به نسل‌زدایی، افزون بر قتل و وارد کردن صدمات شدید جسمی و روحی، هر نوع بدرفتاری دیگر با گروه‌های اجتماعی اعم از فعل و ترک فعل که به قصد

نابودی فیزیکی همه یا بخشی از گروه انجام شود را مشمول جرم نسل‌زدایی دانسته است (زمانی و شیران خراسانی، ۱۳۹۶: ۸۰).

شعبه بدوی دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا در قضیه «اکائیسو» در توضیح این مصداق نسل‌زدایی بیان داشته است: «قراردادن عمدی یک گروه در معرض وضعیات زندگی نامناسبی که منتهی به نابودی فیزیکی تمام یا بخشی از گروه شود را می‌بایست شیوه‌ای نابودکننده دانست که با استفاده از آن مرتکب اعضای گروه را فوراً نمی‌کشد، بلکه در درازمدت موفق به نابودی فیزیکی آن‌ها می‌شود» (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۴۱). در بند ۴ قسمت ج ماده ۶ سند عناصر تشکیل‌دهنده جنایات بین‌المللی، برخی از مصادیق آن بیان شده است: «اصطلاح تحمیل شرایط نامناسب زندگی شامل محرومیت عمدی از منابع ضروری برای زنده ماندن، از قبیل غذا، خدمات پزشکی، اخراج نظام‌مند از خانه و کاشانه است، اما ضرورتاً منحصر به این‌ها نیست».

دادگاه یوگسلاوی سابق در دوسیه‌های «گاراویچ» و «میلادیچ»، اعمالی از قبیل تحمیل شرایط دشوار و غیرانسانی به افراد موجود در توقیف‌گاه‌ها و محابس، تحمیل شرایط سخت غذایی و صحتی بر کمپ‌های اسکان جمعی و بمباران مناطق حفاظت‌شده مسکونی را موجب نابودی فیزیکی تمام یا بخشی از گروه و در نتیجه به عنوان مصداق نسل‌زدایی به رسمیت شناخت. شعبه اول دادگاه کیفری رواندا در قضیه «کایشما و روزیندانا» از محروم کردن از مسکن، پوشاک نامناسب، کار و زحمت بیش‌ازاندازه، تجاوز جنسی، به قحطی کشاندن مردم، و دور نگهداشتن مردم از وسایل لازم برای زندگی طی مدت‌زمان متعارف که به نابودی کلی یا جزئی آن گروه بیانجامد، به عنوان ابزار و وسایل اجرای سیاست نسل‌زدایی نام برده است (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۴۲). به‌طور کلی مصادیق این جنایت عبارتند از:

نخست: سلب ضروری‌ترین امکانات حیات بشر از قبیل غذا، پوشاک، بهداشت و مسکن (مصادیق قطعی)؛ و محرومیت از تمام وسایل معیشتی از طریق ضبط و توقیف اموال، غارت، ممانعت از داشتن مسکن و امکاناتی که برای ادامه حیات ضروری است.

دوم: تحمیل رژیم حداقلی معیشت و ایجاد وضعیت سخت معیشتی که بقای زیستی انسان را تهدید کند؛ و هم‌چنین سلب حق دسترسی به البسه مناسب یا بهداشت مناسب، مسکن مناسب، الزام به کار بیش‌ازحد و زائد بر توان جسمانی، تبعید گروه انسانی در شرایط آب و هوایی سخت، فقدان آب و غذا و مسکن مناسب یا البسه کافی و متناسب، و عدم مراقبت‌های صحی ضروری، از دیگر مصادیق مجرمانه محسوب می‌شود.

این جرایم فوراً موجب مرگ اعضای گروه نمی‌شود؛ بلکه در درازمدت سبب مرگ تدریجی می‌شود. رفتار مجرمانه این مصداق نسل‌زدایی هم از طریق فعل انجام می‌شود، مانند مجبور کردن گروه موردنظر به انجام کارهای بسیار دشوار، تحمیل بار جسمی سنگین بر اعضای گروه مورد هدف، تبعید و انتقال اجباری به مناطق غیرقابل سکونت از نظر شرایط آب، هوا و محیط و اخراج سازمان‌دهی شده از منازلشان (اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۵)؛ و هم از طریق ترک فعل انجام‌شدنی است؛ مانند کاهش دادن خدمات درمانی به پایین‌تر از حداقل و خودداری از دادن وسایل و اسباب کافی برای ادامه حیات، مثل محروم کردن از مسکن مناسب، ندادن مواد غذایی، آب، لباس کافی و...

جرم قراردادن عمدی یک گروه در معرض وضعیت زندگی نامناسب، از نوع مطلق است و مشروط به تحقق کدام نتیجه نیست (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۹۷). به همین جهت در ارتکاب این جرم ضروری نیست که بیماری، ضعف، و گرسنگی اعضای گروه، و رنج و زحمت ناشی از تحمیل شرایط، موجب

مرگ، آسیب یا بیماری اعضای گروه شود. تنها، کافی است که وجود شرایط تحمیلی نامناسب اثبات شود.

به‌علاوه استمرار یا طولانی بودن زمان ارتکاب جنایت ضرورتی ندارد. صرف اثبات عرفی تحمیل شرایط نامناسب کافی است؛ هرچند مدت آن اندک و کوتاه باشد. مگر آن که زمان به نحوی کوتاه و ناچیز باشد که عملاً امکان تحقق تحمیل شرایط نامناسب منتفی باشد؛ مانند تحمیل محرومیت چندساعته از غذا و آب (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۶). صرف تحمیل شرایط نامناسب زندگی برای تحقق این جرم کافی نیست، بلکه باید مرتکب دارای سوءنیت خاص یعنی قصد نابودسازی کامل یا جزئی گروه موردنظر را نیز داشته باشد.

عبدالرحمن‌خان، فرماندهان و لشکریان او، این رفتار مجرمانه نسل‌زدایی را علیه هزاره‌ها به معنای واقعی کلمه هم در زمان جنگ و هم بعد از جنگ مرتکب شدند. آنان از تمام عوامل و شرایطی که ادامه بقا را برای هزاره‌ها به‌خصوص هزاره‌های ارزگان غیرممکن می‌کرد، استفاده کردند. شرایط و اوضاع و احوال را به گونه‌ای بر آنان تنگ کردند که غیر از نابودی تدریجی، هیچ راهی فراوری آنان وجود نداشت. در ادامه انواع و مصادیق شرایط نامناسب زندگی که منتهی به زوال قوای جسمی کلی هزاره‌ها مخصوصاً هزاره‌های ارزگان شد و در نتیجه موجبات نابودی تدریجی گروه قومی هزاره‌ها را فراهم آورد، براساس اسناد و شواهد تاریخی بررسی می‌شود.

۱. تحمیل شرایط نامناسب زندگی علیه هزاره‌ها در زمان جنگ

عبدالرحمن‌خان، فرماندهان و سپاهیان او در بحبوحه جنگ مردم هزاره را از تمام وسایل معیشتی محروم کردند و سپاهیان امیر «سیاست زمین‌سوخته» را در پیش گرفتند. پولادی به نقل از روزنامه تایمز لندن که این گزارش را در زمان

عبدالرحمن خان منتشر کرده است، می‌نویسد: «امیر عبدالرحمن خان دستورهای را برای سرقومندان و قومندانانی که در هزاره‌جات مستقر بودند، صادر کرد که بدون اتلاف وقت، هزاره‌ها را گردن بزنند و روستاهایشان را خراب و اسلحه‌شان را مصادره کنند» (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۶۹). لشکریان عبدالرحمن خان هر منطقه‌ای را که اشغال می‌کردند، مخصوصاً در مناطق ارزگان، همه اموال منقول مردم را غارت و اموال غیرمنقول مانند خانه‌ها، قلعه‌ها و نه‌های آب را به‌صورت کامل تخریب می‌کردند و آتش می‌زدند؛ درختان را از ریشه می‌کنند و خرمن‌ها و مزارع مردم را آتش می‌زدند یا علف اسپان و حیوانات خود می‌کردند. کمالین که زنان، دختران و پسران را به‌عنوان کنیز و برده به اسیری می‌بردند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۹، ج ۱: ۴۵۷ و کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳ بخش ۱: ۸۵۳-۸۵۴ و ۹۹۲، ۱۰۱۶ و پولادی، ۱۳۸۷: ۳۶۹-۳۷۳). بعد از جنگ در سال ۱۳۱۱ ق، برگد عبدالسبحان کشمیری‌الاصل که در علم هندسه و ریاضی مهارت داشت، از طرف عبدالرحمن خان مأمور شد که مساحت ارضی اجرستان و دیگر نواحی آن حدود را معین کند. ایشان در گزارش به عبدالرحمن خان می‌نویسد که «... حجرستان به‌عینه مثل چهاردهی کابل و در وسعت چند برابر از آن بزرگ‌تر می‌باشد، اما حال، خراب و بیاب گردیده به‌مثابه سراب شده؛ زیرا که قبل از دخول سپاه دولت از کثرت درختان سپیدار و چنار که هر یک به‌اندازه سه ذراع و نیم سطبری و از ده تا دوازده ذر ارتفاع داشته و قلاع این علاقه از وفور شاخ و برگ آن‌ها به‌نظر درنمی‌آمده و افزون‌تر از دو لگ درخت بزرگ را دارا بوده که هر کدام در موضع خودش از پنج الی ده رویه بها داشته، همه از دستبرد سپاه دولت قطع و بدون بیخ، دیگر نشانی از این قدر درخت باقی نمانده و زراعات این کشتزار بزرگ تمام تلف و علف ستوران گشته است» (کاتب، ج ۳، بخش ۱: ۱۰۱۸).

با این که براساس نظریه کنترل واقعی در حقوق بین‌الملل کیفری که در بحث مرتکب اصلی جنایت نسل‌زدایی و تفاوت آن با معاونت بررسی خواهد شد، امیر عبدالرحمن خان به عنوان فرمانده کل، مسئول و مرتکب اصلی تمام قتل‌ها، خودسری‌ها، تجاوزها، تاراج‌ها، غارت‌ها و ویرانی‌های وسیع سپاهیان و فرماندهان تحت امر خود بود؛ ولی او از خود سلب مسئولیت کرده و همه تقصیر را بر عهده فرماندهان، افسران و لشکریان خود می‌گذارد. وی در پاسخ به گزارش برگد عبدالسبحان کشمیری می‌نویسد: «از اراضی و عقار و ادویه و قفار موطن و مواضع و مساکن فرقه ضاله هزاره، دولت را آگهی حاصل بود معموریت آن‌ها را پیشنهاد خاطر داشت، اما چه سود که سرکردگان و افسران ناقابل جاهل در اهتمام آن‌ها نپرداخته و همه را از مملکت بیگانه شناخته، خراب ساختند و اگر چنانچه جزء مملکت خود می‌دانستند، هرآینه در تعمیر آن‌ها کوشیده، کار را بدان جا نمی‌کشیدند که مردم هزاره پس از مطیع و منقاد شدن مصدر این گونه فتنه می‌گردیدند و از همین بی‌قانونی و کج‌خیالی منصب‌داران نادان بود که اکثر مردم هزاره به قتل رسیدند و ملک و مال و قلعه و باغ و درخت ایشان به غارت و تاراج رفت» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۱۰۱۸).

۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی علیه هزاره‌ها بعد از جنگ

بعد از جنگ نیز ارتکاب این نوع رفتار مجرمانه نسل‌زدایی تداوم یافت و رژیم عبدالرحمن خان شرایط نامناسب و زندگی جهنمی و فشار حداکثری را برای نابودی تدریجی هزاره‌های باقی‌مانده در کشور تحمیل کرد. در ادامه انواع این وضعیت‌های غیرقابل تحمل و نامناسب و فشارهای طاقت‌فرسای متعددی که موجب نابودی تدریجی هزاره‌ها گردید، با ذکر نمونه‌هایی از شواهد و مستندات تاریخی تبیین می‌شود.

۱ - ۲. سلب ضروری‌ترین امکانات حیات

امیر عبدالرحمن خان، فرماندهان و لشکریان او شرایط غیرقابل تحمل نامناسب زندگی را از طریق سلب ضروری‌ترین امکانات حیاتی مانند غذا، پوشاک، بهداشت و مسکن بر هزاره‌ها تحمیل کردند؛ کاتب بارهای بار رویدادهای تلخی را درباره هزاره‌های باقی‌مانده در کشور روایت می‌کند که به‌خوبی نشان‌دهنده عمق مرگ اخلاق و انسانیت در میان لشکریان عبدالرحمن خان و گویای نهایت سبوعیت آنان در برابر هزاره‌ها بوده است: «صد خانوار از مردم درهٔ پهلوان در کوه‌اند و مردمی که در قرب و جوار عسکرگاه جا و مأوی دارند؛ در روز از بین سرگین ستوران دانه‌های جو و جواری را کبوترآسا برچیده در شب قوت خویش می‌کنند و از عدم استطاعت، زراعت هیچ نکرده‌اند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۴).

جمع‌آوری دانه‌های حبوبات از میان سرگین حیوانات منحصر به درهٔ پهلوان (پالان) نبود؛ بلکه هزاره‌های دیگر مناطق نیز به سبب هیولای قحطی و گرسنگی شدید، به این کار متوسل شده بودند؛ چون در شرایط جنگ و وحشیانه‌ای که هزاره‌ها تمام اموال منقول و دارایی‌های خود را بر اثر غارت و تاراج از دست داده‌اند، همه خرمن‌ها و خانه‌های آنان آتش زده شده است، تمام مزارع آنان زیر لگد چهارپایان دشمن نابود یا علوفه آن‌ها شده، و تخم محصولات کشاورزی و وسایل آن را برای کشت کردن نداشتند، تأمین مواد غذایی از هر طریقی و با هر شیوه‌ای ممکن است. کاتب نمونه دیگری را از دایه روایت می‌کند که هزاره‌های دایه نیز «روز عسرت به دانه‌چینی از میان سرگین اسپان به سر می‌بردند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۵).

باین که عبدالرحمن خان براساس اصل کنترل واقعی در حقوق بین‌الملل کيفری و نیز با درپیش گرفتن سیاست قحطی‌دادن و ایجاد سرزمین سوخته،

عامل و مسئول اصلی این فاجعه انسانی و نسل‌زدایی تدریجی بود، اما او به‌جای پذیرش مسئولیت و عذرخواهی از مردم هزاره، آنان را مقصر این وضعیت معرفی می‌کند: «این‌که مردم هزاره از بین سرگین اسپان تحصیل قوت می‌کنند، جزا و سزای افعال بد و حرکات ناشایست همین است که می‌بینند؛ به‌هر حال خود ایشان در حق خود ستم کردند، اگر نه سرکار ما کی و کجا روادار بود که رعیتش را چنین خوار و ذلیل و خراب و دانه‌چین بین سرگین دواب شوند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۴). کاتب با بیان این وضعیت ناگوار می‌نویسد: «اکثر از عدم قوت هلاک و جانب شالکوت و سیستان و مشهد فرار شدند و اقل که بازمانده، املاک ایشان از جانب دولت به مهاجر و ناقل افغان داده‌شده، نیست و نابود گردیده، بعضی از طوایف متفرقه در ترکستان مأمور اقامت و زراعت و فلاحت شدند (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۵).

دکتر لیلیان همیلتون انگلیسی (پزشک زن که در دربار امیر عبدالرحمن خان کار طبابت می‌کرد) در یادداشت‌های خود می‌نویسد: «سربازان به افراد غیرنظامی غذا نمی‌دادند. مادران گرسنه نمی‌توانستند نوزادان و بچه‌های شیرخواره خود را پرستاری کنند و شمار بسیار زیادی از این اطفال در طول مسیر انتقال به طرف شهرها مانند کابل بر اثر پیاده‌روی طولانی هلاک شدند. تنها، مواد خوردنی و غذایی که در دسترس بود، توت‌های افتاده در پای درختان بود که وقتی سربازان آن‌ها را برای صرف ناهار خود متوقف می‌کردند از آن می‌خوردند. به سبب گرسنگی و تشنگی اطفال چنان زیاد توت خوردند که بسیاری از آن‌ها مریض شدند. گریه‌ها و ضججه‌های متعدد جمعیت را در تمام طول شب بیدار نگاه می‌داشت و اسیران کهن سال به علت گرسنگی، تحقیر و سفر طولانی خسته‌کننده، بیمار شدند. وقتی آن‌هایی که به کمپ رسیدند، بسیاری از کودکان از بیماری هلاک شدند» (به نقل از: پولادی، ۱۳۸۷: ۴۱۸).

در زندان‌ها زندانیان را به شدیدترین انواع شکنجه قرون وسطایی همانند، کُنده، وُلچک، غره‌بغرا، زولانه، قین‌وفانه، تیل داغ، قطع اعضا، بیدار خوابی دادن، کور کردن، برچه‌پک، چاندماری، غرغره، ذبح کردن، سنگ‌سار، به توپ بستن، توسط درخت‌ها پاره کردن و... مجازات می‌کردند. کشور به‌طور بی‌سابقه‌ای زیر کابوس وحشت قرار گرفته بود. محافظان زندان‌ها در مورد زندانی‌های خود آزادی بی‌حد و حصر داشتند و اصل شخصی بودن جرم نادیده گرفته می‌شد؛ جرم فرد به خانواده و حتی رفقاییش نیز سرایت می‌کرد. زنجیر و زولانه‌های زندان‌های امیر چندین سیر کابل وزن داشت. در یک مورد امیر بدون سؤال و جواب از متهمان امر کرد دو نفر را غرغره، دستان چهار نفر و گوش‌های سه نفر را قطع کنند؛ چشمان دو نفر کشیده شود و سه نفر را اشکم بدرند و روی اشتري در بازارها تشهير نمایند (غبار، ۱۳۵۹، ج ۱: ۶۵۴). از مجازات‌های رایج دیگر، به دهن توپ بستن (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۴۸۷ و ج ۴ بخش ۳: ۳۲، و ج ۴: بخش ۳: ۶۱۷)، گذاشتن پستان‌های زنان زیر کتارهٔ اروسی و فشار دادن آن برای اقرار گرفتن (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۲۴۹)، کشیدن دندان‌ها و کور کردن چشم‌ها (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۱۹۶)، شکنجه کردن متهمان و محکومان با غل جامعه و قرابغرا و اولچک زدن آنان (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۲: ۵۴۶ و ۶۶۹)، کشتن پدر به جرم پسر زیر چوپ و لگد (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۲۰۵)، بریدن عصب پاهای محکومان (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۲۵۶)، حبس با اعمال شاقه در سیاه‌چال‌ها، خوراندن آبگوشت سگ به محکوم علیه (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۲۶۵)، به دار کشیدن پسر هزاره به جرم عاشق شدن او بر دختر ارباب افغان خود (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۱۶۹)، کشتن مجرمان با خفه کردن و فشردن گلو (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۲۲۰)، بی‌خوابی دادن به محبوس و

دادن نانی به او که نصف آن نمک و نصف دیگر آن آرد بوده است (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۶۷۲)، و کشتن از طریق ندادن آب و غذا. همه این‌ها در نظر حضرت والا شکنجه به شمار نمی‌آمد؛ حبس و زندانی کردن و شکنجه و آزار بستگان مجرمان امر عادی بود؛ مصادره اموال و هستی و دارایی و تبعید امری شایع و معمول بود (مولایی، تتمه جلد سوم سراج التواریخ، ۱۳۹۰: ۱۴۵). وضعیت بهداشتی نیز فاجعه‌بار و وحشتناک بود. زندان‌ها و اردوگاه‌ها، کثیف، بدبو، پُرازدحام و غیرصحی بود. این شرایط غیربهداشتی و ناسالم، افزون بر قحطی و گرسنگی دائمی و رفتار بی‌رحمانه سربازان، موجب گسترش مریضی و واگیری امراض مسری می‌شد. در یک اردوگاه در قندهار، از میان ۶۱۹ نفر زن، مرد، پسر و دختر از هزاره‌های چوره، پهلوان ارزگان، فولاد و کمسان، ۲۹۲ نفر آن‌ها از گرسنگی، مریضی و سرما جان دادند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۱۷۲).

امیر به فرماندهان خود دستور داده بود خانه‌های مردم هزاره را بسوزانند و خراب کنند. آن‌ها براساس این دستور هر منطقه را که فتح می‌کردند این عمل را انجام می‌دادند (پولادی، ۱۳۸۷: ۴۲۸). محمدافضل ارزگانی می‌نویسد: «ملک ارزگان هزار قلعہ داشت. سیصد قلعہ دیگر در توابعش از جلگه زاولی و سلطان احمد و جلگه پهلوان موجود بود و هفت صد قلعہ در ملک اجرستان بود. امر شد که هر کس قلعہ خود را خراب کند و تمام برج و باروهایش را مساوی با دیوار خانه‌ها کند. در این کار مردم بسیار عاجز شدند و بسیاری به هلاکت رسیدند. مخارجشان هم بسیار شد (ازرگانی، بی‌تا: ۱۳۳). در جای دیگر می‌نویسد: «در نهم محرم ۱۳۰۹ ق، در جنگ اول ارزگان، کرنیل فرهادخان با چهار هزار نیروی نظامی و ایلجاری از منطقه زاولی وارد منطقه سلطان احمد شد. باوجودی که مردم جنگ نکردند، اما لشکر فرهادخان در مسیر راه خود

بسیاری از آبادی‌ها و خرمن‌ها را آتش زدند» (ارزگانی، بی‌تا: ۱۳۱). قشون دیگری که از طرف شمال غربی پیش آمده بودند وارد جلگه پهلوان شدند. آن‌ها نیز تمام آبادی‌ها و خرمن‌ها را آتش زدند. غلام‌محمد غبار می‌نویسد: «تمام قلعه‌ها و مساکن مردم هزاره تخریب و مزارع‌شان پایمال شده بود» (غبار، ۱۳۶۸، ج ۱: ۶۸۱).

امیر عبدالرحمن خان حتی به لشکریان خود دستور داد که قلعه‌های مردم جاغوری را که همکار عبدالرحمان بود، تخریب کند: «کُمیدان محمدحسن مقیم سنگماشه جاغوری را فرمان داد که اسلحه طوایف یزدری و باغوچری و کری سه دسته هزاره جاغوری را از سبب آن که افواج قاهره در بینشان بودند، بغاوت اختیار نتوانستند و ناچار به خدمت دولت زیستند فراهم کرده قلاع ایشان را خراب کند. از صدور این منشور به مضمون این که «اگر ز باغ رعیت مَلِک خورد سیبی؛ برآورند غلامان او درخت از بیخ»، بسا زنان و دختران این سه دسته نیز به واسطه جستجوی اسلحه که سپاهیان به خانه‌ها می‌درآمدند، به دست اعداد سپاه افتادند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۳۲۱).

۲-۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی از طریق قتل، شکنجه، دستگیری و غارت

نظامیان دولتی پس از تخریب قلعه‌ها و خلع سلاح مردم، وقتی از استقرار خود مطمئن شدند دست به جنایاتی زدند که اطلاع از آن‌ها وجدان هر انسانی را جریحه‌دار می‌کند. به نوشته کاتب؛ «پس از مطیع و منقاد شدن تمامت هزاره یاغستان و خراب کردن قلاع و گرفتن اسلحه ایشان، سرکردگان لشکر و آحاد و افراد عسکر پادشاهی چشم‌آز به مال و جان مردم باز کرده دست ستم به گرفتن دختران و پسران ایشان دراز نموده، اسلحه پالیدن و تمام ندادن آن را بهانه جست‌وجوی خانه‌های آن‌ها ساخته، هرچه به قوه داشتند به فعل آوردن

آغاز نهادند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۸۵۳). در حقیقت لشکریان امیر همه حقوق بشری، اساسی و امتیازات اجتماعی مردم هزاره را پایمال نمودند. آنان تمام اموال مردم را غارت می‌کردند؛ مانند مواد خوراکی، حیوانات اهلی، لباس، وسایل زراعت، لوازم منزل، پول نقد، جواهرات، اشیاء عتیقه، کتاب‌های قلمی خوش خط و گران‌بها و حتی قرآن‌ها. از باب نمونه از پانصد فامیل هزاره‌های دایه مقدار ۲۵۰ خروار گندم را که برای خوراکی‌های زمستانی خود تهیه کرده بودند ضبط کردند. از هزاره‌های قلندر و عتاک ۶۰۰ خروار گندم مواد غذایی ذخیره زمستان آنان را مصادره نمودند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۰).

برای آن‌که هزاره‌ها اموال مخفی خود را نشان دهند تا سپاهیان امیر آن‌ها را غارت کنند، اطفال آنان را در مقابل چشمان پدران و مادران شکنجه می‌کردند: «سپاهیان شب‌هنگام به خانه‌های هزارگان درشده و پسران خوردسال ایشان را به‌مواجهه پدران و مادران ایشان به طناب ستم بر بسته به چوب می‌زدند و پدران و مادران ایشان را می‌گفتند که یا مال نهفته خود را بنمایند یا اطفال ایشان را به رأی‌العین مشاهده می‌کنند، از ضرب چوب هلاک می‌سازند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۱۲).

ستمگری‌ها و بی‌رحمی‌های سپاه امیر حتی عبدالقدوس خان فرمانده کل را دچار وحشت کرد. او برای این‌که مورد سرزنش واقع نشود به امیر عبدالرحمن - خان چنین نامه نوشت: «مردم لشکر مُلکی و نظامی که مأمور جمع‌آوری اسلحه مردم هزاره جدیدالاطاعت بود و هستند از راه خودسری و هرزه‌داری به هر دره درشده و دو دو نفر از هزارگان را به قتل رسانیده و بسیاری از ایشان را غارت و تاراج و اسیر و دستگیر کرده در لشکرگاه غل به گردن و پا به زنجیر انداخته‌اند و من به لحاظ این‌که افواج قاهره دلگیر شده فتنه‌ای روی کار نیاورند هیچ نگفته و هرروز دهقانان گرفتاران را که از مرد و زن پنجمند تن دستگیرند

ضامن گرفته از حبس رها می‌دهم» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۸۵۳). امیر بدون این که دستور منع این گونه رفتارهای وحشیانه و ظالمانه را به لشکریان خود صادر کند و اقدام عملی برای بازداشتن آنان از انجام چنین اعمال غیرانسانی نماید، پاسخ حیرت‌انگیزی نوشت: «آدمان بیکاره و بیچاره را رهایی داده، کسانی را که آثار شرارت و مفسدت از ناصیه حال و گونهٔ احوال ایشان مشاهده نماید، بی‌آن که محبوس باشند در آنجا نگذاشته روانه کابل کند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱، ص ۸۵۴). براساس این دستور صرف اتهام و ظن و گمان کافی در اثبات جرم بود و باید دشمنان احتمالی حذف می‌شدند؛ چگونه از روی ناصیه و پیشانی کسی می‌توان تشخیص داد که اهل شرارت است؟! این نامه به‌خوبی نشان می‌دهد که لشکریان عبدالرحمن چه زندگی جهنمی‌ای را بر مردم هزاره تحمیل کرده بودند.

شکایت فرماندهان به عبدالرحمن خان از جور و ستم افراد سپاه علیه هزاره‌ها منحصر به قدوس خان نبود؛ بلکه حاکمان دیگر او نیز چنین شکایت‌نامه‌هایی برای امیر فرستاده‌اند تا شاید خود او از این بی‌رحمی‌های بی‌نهایت جلوگیری کند. ازجمله سعیداحمدخان وردک حاکم اجرستان به امیر نوشت: «آحاد و افراد و اعداد سپاهیان نظام جور و ستم را نسبت به مردم هزاره حرام ندانسته، ایذا و آزار را به درجهٔ انتها رسانیده‌اند. او هرچند از افسران ایشان خواهش منع سپاهیان را می‌کند، ایشان به گوش قبول نشینده، بلکه او را فحش و ناسزا می‌گویند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۱۲).

لشکریان افغان در ارزگان دست به کشتار، غارت و اسیر کردن زنان و دختران گشودند و آنچه خواستند کردند. من جمله؛ چندین طفل را به سرنیزه‌ها برداشتند؛ بسیاری زنان را سینه بریدند؛ مردان آن‌ها را کشتند؛ و اناث و ذکور نکومنظر را اسیر نمودند (یزدانی، ۱۳۷۰: ۲۸۷). کاتب در جلد ۳

بخش ۲ سراج‌التواریخ صفحه‌های ۳۲۲ و ۳۲۳، نمونه‌های بسیاری از خودسری‌ها، چپاول‌ها، غارت‌ها و سوءاستفاده‌ها از قدرت را از سوی لشکریان و حکام امیر روایت کرده است.

علاوه بر سپاهیان، مهاجران و ناقلان پشتون نیز به تحریک دوست‌محمدخان مأمور تقسیم زمین‌های هزاره‌ها شدند و از قتل، غارت، سرقت، تصرف و تصاحب سر، مال، عیال، ملک، آزار و اذیت مردم هزاره دریغ و مضایقه نمی‌کردند و نیز افواج نظام از هیچ نوع جور و ستم و تطاول به مردم هزاره خودداری نمی‌کرد (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۴۹۲)، تا هزاره‌ها مجبور شوند که سرزمین آبایی و اجدادی‌شان را تخلیه کنند. سلطان‌محمدخان حاکم ارزگان نیز به عبدالرحمن خان نوشته است: «...دوست‌محمدخان پنج‌خانه افغان را در ابتدا و پنج‌خانه را در انتهای هر ناوه که جای هزار خانه است جا داده و ایشان دست غارت و تاراج به مال‌ومنال و عیال و اطفال هزاره که در بین ناوه و وادی‌اند گشاده، انواع جور و ستم از قوه به فعل آورده و می‌آورند. بدین سبب ترک وطن و زراعت و مسکن کرده...» وی در ادامه نامه از دوست‌محمدخان شکایت می‌کند که مردم را به ظلم و تعدی علیه هزاره تحریک می‌کند و خود امیر را نیز به دلیل بی‌تفاوتی در برابر این بی‌رحمی‌ها و ندادن پاسخ به نامه‌های شکایت‌آمیز او، شریک در جرم می‌داند: «بار و به تکرار از کردار ناهنجار افغانان مهاجر عریضه نگار شده به جواب نائل نگشتم و خود که افغانان را اندرز و نصیحت می‌کنم به موعظتم گوش نداده به زبان پاسخ می‌گویند: شما را با ما دخلی نیست؛ زیرا که ایشک آقاسی^۱ دوست‌محمدخان ما را امر کرده و اجازت داده تأکید کرده است که دست قتل و غارت و اسر و سرقت و آزار و اذیت به

۱. ایشک آقاسی در اصطلاح اداری حکومت آن روز به معنای وزیر دربار بوده است.

زراعت و مال و عیال و اطفال و وضعیت مردم هزاره گشوده، صرفه و دریغ در جور و ستم نسبت به ایشان ننماییم تا همه به ستوه آمده، فرار را اختیار کنند و اراضی و عقار و مزارع و مراتع و مساکن و مساقات ایشان لامالک مانده، افغانان متصرف شوند» (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۳۷۷ و ۳۸۸).

۳-۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با پاک‌سازی قومی

براساس بند ۴ قسمت ج ماده ۶ سند عناصر تشکیل‌دهنده جنایات بین‌المللی، یکی از مصادیق تحمیل شرایط نامناسب زندگی، اخراج نظام‌مند یک گروه قومی از خانه و کاشانه آنان است. دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق در آراء و تصمیمات خود از این اقدام به‌عنوان «پاک‌سازی قومی» نام‌برده است. ارتش صرب‌ها، مسلمانان و کروات‌ها را از سرزمین‌های اشغالی بیرون می‌کردند.

در حقیقت پاک‌سازی قومی به‌عنوان ابزار تاریخی به‌منظور ایجاد ملت‌سازی دلخواه، از سوی دولت‌ها علیه گروه‌های اقلیت به کار می‌رود. هدف حکومت‌ها از اعمال این سیاست آن است که با بیرون راندن دیگر گروه‌ها تا آنجا که ممکن است کشوری متجانس و یک‌دست بسازند و یا این که حداقل گروه‌های اقلیت را از مناطقی از کشور اخراج نمایند که از ارزش تاریخی و سنتی برخوردار است و یا منافع سیاسی و اقتصادی برای قوم اکثریت و حاکم در بر دارد (عزیزی: ۱۳۸۶: ۱۴۲).

پاک‌سازی به انتقال قهری یک گروه از محل سکونتشان گفته می‌شود، بدون آن که اعضای گروه به‌صورت فیزیکی حذف شوند (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۵۸). دادستان دیوان کیفری یوگسلاوی سابق در طی محاکمات «کرازیچ» و «ملادیچ» به تعریف این اصطلاح پرداخته است: «پاک‌سازی قومی اقدامی است

که موجب می‌شود اعضای یک گروه قومی خاص از یک منطقه‌ای خاص از طریق کوچ اجباری، اخراج از یک منطقه، حبس در اردوگاه‌ها، تجاوز به زنان و... زدوده شوند. هدف از آن خالص کردن یک منطقه از نظر قومی است.» (روستایی و آرش‌پور، ۱۳۹۵: ۴۸).

می‌توان گفت که محاکم کیفری بین‌المللی رواندا و یوگسلاوی سابق با اعلام پاک‌سازی قومی به‌عنوان یکی از مصادیق جنایت نسل‌زدایی، بالاترین حمایت ممکن را از حق گروه‌های اقلیت به ادامه زندگی در محل سکونت خود به عمل آورده‌اند و به‌این ترتیب پیوندی میان حق حیات و بقای گروه با تداوم سکونت در محل زندگی آن‌ها برقرار کرده‌اند (عزیزی: ۱۳۸۶: ۱۴۲).

پاک‌سازی قومی در صورتی که همراه با قصد، نابودی کلی یا جزئی گروه باشد، براساس قطعنامهٔ دسامبر ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل و نیز قطعنامه کنفرانس جهانی ۱۹۹۳ حقوق بشر در مورد بوسنی و هرزگوین، نسل‌زدایی به شمار می‌آید. هم‌چنین کنفرانس جهانی ۱۹۹۳ راجع به حقوق بشر قطعنامه‌ای در مورد بوسنی و هرزگوین تصویب نمود که تصریح می‌کند پاک‌سازی قومی که از تجاوز صرب‌ها علیه جمعیت مسلمانان و کروات‌ها در جمهوری بوسنی و هرزگوین نشأت گرفته است، نسل‌زدایی به‌شمار می‌آید و نقض کنوانسیون نسل‌زدایی محسوب می‌شود.

طبق نظریه کمیسیون کارشناسانی که در سال ۱۹۹۲ راجع به پرونده یوگسلاوی از سوی شورای امنیت تعیین شده بود؛ «پاک‌سازی قومی از طریق اقداماتی نظیر کشتار، آزار و اذیت، بازداشت و توقیف خودسرانه و اعدام غیرقانونی، تجاوز و آزار جنسی، محبوس کردن جمعیت غیرنظامی در یک منطقه خاص، انتقال اجباری، جابجایی و اخراج جمعیت غیرنظامی، حملات نظامی عمدی و یا تهدید به حمله به غیرنظامیان و مناطق غیرجنگی و نابودی

اموال ارتکاب می‌یابد» (روستایی و آرش پور، ۱۳۹۵: ۵۱). در صورتی که پاک‌سازی قومی همراه با قصد نابودی کلی یا جزئی گروه قومی نباشد، از نوع جرم جنایت علیه بشریت است.

با حکم تکفیر هزاره‌ها در سال ۱۳۰۹ ق، زمین‌های آنان مفتوح‌العنوه اعلام شد؛ چون مفتوح‌العنوه شدن زمین، لازمه تکفیر یک گروه قومی و واجب‌القتل دانستن آنان است. امیر عبدالرحمن هم در پاسخ نامه‌های اعتراضی هزاره‌های چوره نوشت که «املاک مردم هزاره مفتوح‌العنوه می‌باشد» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۹۶۵). در واقع حکومت با این حکم بهترین مجوز شرعی برای پاک‌سازی گسترده قومی هزاره‌ها از سرزمین آبایی‌شان و نیز واگذار کردن آن‌ها به قبائل متعددِ شرکت‌کننده در جنگ دست‌یافت و با این حکم دغدغه و نگرانی شرعی پشتون‌ها هم در جواز تملک و تصرف سرزمین‌های هزاره‌ها رفع شد. در اصطلاح فقهی زمین‌های مفتوح‌العنوه به آن دسته زمین‌هایی گفته می‌شود که مسلمانان آن‌ها را از کفار حربی با توسل به زور و جنگ و فتح به دست آورند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۷، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۱: ۳۲). از نظر مذهب حنفی، امام و حاکم اسلامی می‌تواند این زمین‌ها را میان جنگ‌جویان مسلمان تقسیم کند یا به صاحبان اصلی آنان واگذار نماید و در مقابل جزیه و خراج دریافت کند (همان، ۱۴۲۷، ج ۳: ۱۱۸). در متن تکفیرنامه هم آمده بود که «املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و ذُرانی تقسیم شود» (کاتب، ۱۳۹۳)، ج ۳، بخش ۱: ۹۳۴ تا ۹۳۶).

بعد از شکست هزاره‌ها و پیروزی حکومت، امیر عبدالرحمان خان ایشک آقاسی دوست‌محمدخان را به‌عنوان مسئول تقسیم زمین هزاره‌ها میان قبایل پشتون منصوب کرد. دوست‌محمدخان نخست براساس فرمان امیر عبدالرحمن - خان زمین‌های هزاره‌های چوره را میان اولاد و احفاد و نبایر دارونیکه تقسیم

کرد و حتی حاصلات مزارع و خرمن‌های هزاره‌های چوره تهی‌دست را با آن‌که اکثر مردم مالیه آن‌ها را پرداخت کرده بودند، ضبط و تسلیم نوادگان دارو کرد. هزاره‌ها عریضه‌ای به عبدالرحمان نوشتند و از او خواهش کردند که زمین‌های ما هزاره‌ها مطیع حکومت را که مالیه و سیورسات افواج پادشاهی را داده‌ایم و با سپاهیان حکومت در سرکوب هزاره‌ها جنگیده‌ایم، واگذار به اولاد و نوادگان دارو نکنید یا حداقل حاصلات امسال مزارع زمین‌های ما را که اکثراً مالیات آن را پرداخت کرده‌ایم به آنان واگذار ننمایید؛ و گرنه از گرسنگی هلاک و تلف خواهیم شد. عبدالرحمن‌خان در پاسخ این عریضه نوشت که املاک، اراضی، مراتع و مساقات علاقه چوره اعم از ضبطی و رعیتی به نبیرگان دارو داده شده است و حکم آن قابل فسخ نیست و درباره حاصلات زمین‌های هزاره سکوت کرد (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۸۹۹).

در همین راستا دوست محمدخان زمین‌های مرغوب دیگر مناطق هزاره‌جات را براساس حکم تکفیر و عملی کردن وعده امیر (گلزاری، بی‌تا، ۷۳)، میان قبایل مختلف پشتون‌های اشتراک‌کننده در جنگ به‌عنوان پاداش تقسیم کرد. کاتب می‌نویسد از زمانی که دوست محمدخان مأمور مهاجرین و ناقلین شد، «... همت بر اخراج هزاره و ادخال طوایف متفرقه افغان گماشته تا سنه ۱۳۲۲ هجری قمری، قرب چهارصد هزار خانوار را از موطن و مسکن ایشان به هر نوعی که دانست و توانست خارج ساخته، از قرب قندهار تا جوار مالستان و هزاره بهسود و سه‌پای دایزنگی (شهرستان فعلی)، نیلی، تمزان دایکندی در هر یک از طول و عرض یکصد و پنجاه از موطن هزاره دای‌ختای و دای‌چوپان و دای‌میری و دایه و فولاد را به افغانان داد و هزاره‌گان فرار شده از صدی ده الی بیست خانه، جان از داخل افغانستان به سلامت در خارج چون خراسان ایران و ترکستان روسی و بخارا و پنجاب و هند و بلوچستان بردند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۹۰۰).

در ادامه امیر ۱۲ هزار خانوار درانی و ۴ هزار خانوار غلجایی را به ارزگان کوچ داد و زمین‌هایی که قبلاً ملک هزاره‌ها بود به آن‌ها بخشید. به‌طوری‌که در منطقه ارزگان که تا آن‌وقت قلب هزاره‌جات و مرکز آن محسوب می‌شد، فقط، یک اقلیت کوچک هزاره محروم از ملک و زمین باقی ماند و بس (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۴). سمندر خان حاکم و میرزا فضل‌احمدخان عامل ارزگان به عبدالرحمن - خان گزارش داد: «تمام مردم ارزگان در جبال اطراف پراکنده شده، آواره از مسکن و مقام خویش‌اند و منزل و مکان ایشان خراب گردیده محل اقامت کردن و جای گزیدن ندارند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۴ و موسوی، ۱۳۷۹: ۱۷۲).

کاتب درباره اخراج هزاره‌ها از چوره و گیزاب قضایایی را بازگو می‌کند که به‌خوبی نهایت بی‌رحمی و نابودی تدریجی هزاره‌ها را بر اثر اخراج آنان از سرزمین آبایی‌شان منعکس می‌کند. دوست محمدخان براساس مأموریتش مردم اچکزایی و بارکزایی را در علاقه چوره و گیزاب جایگزین هزاره‌ها کرد و از جمله هفده قلعه در گیزاب را تسلیم این دو قبیله نمود که در نتیجه بیشتر زنان، دختران و اطفال هزاره از شدت برف و سرما هلاک شدند. در هنگام اخراج هزاره‌ها و قزلباشان از چوره، قزلباشان به عبدالرحمن خان عریضه‌ای نوشتند که آنان زمین‌های‌شان را خریداری کرده‌اند؛ یا زمین‌های ما را از تملک نکنید یا قیمت آن‌ها پرداخت کنید. عبدالرحمن خان در پاسخ نوشت که «املاک مردم هزاره مفتوح‌العنوه می‌باشد؛ باید از بغی آنان ملک در هزاره‌جات نمی‌خریدند و اگر از پیش خریده باشند، گویا با مردم هزاره شریک طغیان و ملک خریدگی ایشان داخل املاک مفتوح‌العنوه گفته می‌شود؛ پس وجوه خود را از مردم هزاره بگیرند و در پایان کار از اصرار جزع و تکرار عرض و فزع آنان، حکم والا به صدور پیوست که مردم قزلباش

را بدون وجه بگشند و وجه مردم را از هزاره بگیرند و از صدور این حکم بعضی از مردم هزاره به سرعت فرار شده در ملک خود نمانده بودند، تکلیفی ندیدند و کسانی که حاضر بودند از عدم استطاعت و استعداد، زنان و دختران و پسران خود را در عوض پول به افغانان داده، تهی دست بدون زن و فرزند بیرون شده در ممالک خارجه زحمات شاقه و تکالیف فوق‌الطافه کشیده رفتند و اکثر تا که داخل ممالک خارجه می‌شدند، در عرض راه از دست افغانان و غیره کشته گشتند» (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۹۵۶).

۴- ۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با واگذاری مراتع هزاره‌ها به کوچی‌ها

هزاره‌های بقیه‌السیف لشکر امیر عبدالرحمن خان برای زنده ماندن مجبور شدند که به سنگلاخ‌ها، کوه‌ها، و دره‌ها پناه ببرند تا در کنار کشاورزی در زمین‌های کم آب و بسیار کم در دامنه کوه‌ها، سنگلاخ‌ها و دره‌ها از طریق دامداری و مالداري امرار معاش کنند. عبدالرحمن خان به قصد نسل‌زدایی و نابودی هزاره‌ها تمام مراتع و چراگاه‌های آنان را میان قبایل مختلف پشتون‌ها تقسیم کرد. برای انجام این عمل نخست در ضمن فرمانی تمام این مراتع و چراگاه‌ها را دولتی اعلام کرد. در این فرمان آمده بود که هزاره‌ها تحت هیچ شرایطی نمی‌توانند که مواشی و احشام خود را در چراگاه‌های موروثی و محلی خود بچرانند. در جمادی الثانی ۱۳۱۵ ق / اکتبر ۱۸۹۷ م، میرآخور یحیی خان پسر محمدحسین خان جوانشیر از طایفه قزلباش را مأمور مصادره تمام مراتع و چراگاه‌های هزاره‌جات کرد و دستور داد تا تمام مراتع و چراگاه‌های هزاره‌ها را مصادره و ثبت دیوان سلطنت کند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۴، بخش ۱: ۱۴۰). سپس همه آن‌ها را میان قبایل مختلف کوچی پشتون تبار به‌عنوان پاداش همکاری آن‌ها در جنگ تقسیم کرد.

کوچی‌ها نیز به قصد نسل‌زدایی هزاره‌ها و تملک مراتع و سرزمین‌های سرسبز و اخراج آنان از این مناطق، با علاقه فراوان و انگیزه بسیار در این جنگ شرکت کردند. آنان با علاقه بسیار فرمان عبدالرحمن خان را درباره نابودی و نسل‌زدایی هزاره‌ها و خراب کردن قلعه‌های آنان شنیده گروه گروه به جنگ هزاره‌ها می‌شتافتند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۰۸). کوچی‌ها بعد از تصاحب مراتع هزاره‌ها درصدد برآمدند که با توسل به شیوه‌های متعددی برای ایجاد شرایط جهنمی زندگی، نابودی، وادار کردن هزاره‌ها به ترک این مناطق، و در نهایت تصاحب زمین‌های زیرکشت هزاره‌ها اقدام کنند. آنان در موارد ذیل علیه هزاره‌ها اقدام کردند؛

نخست: به بردگی گرفتن زنان و دختران هزاره و کشتن و غارت دارایی‌های آنان؛ کوچی‌ها دست به غارت و چپاول دارایی‌های هزاره‌ها می‌زدند. آنان در هنگام بازگشت از هزاره‌جات، دختران و زنان هزاره را هر جا می‌دیدند پیش‌انداخته و با خود می‌بردند. بعضی از آن‌ها را در آغوش می‌کشیدند و برخی دیگر را می‌فروختند و اگر با اعتراض مواجه می‌شدند، ادعای خرید و نکاح می‌کردند؛ با آن که هیچ‌گونه سند و مدرکی برای اثبات ادعای خود نداشتند (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴ بخش ۱: ۱۴۴). کوچی‌ها حتی دست به کشتار صدها نفر هزاره زدند و چون از سوی حکومت بازخواست نمی‌شدند هرروز جسورتر و شرارت آنان بیشتر می‌شد؛ حتی وحشی‌گری و جهالت را به جایی رسانیدند که به قول کاتب؛ «هزاره‌گان را ده و بیست نفر به آتش زنده سوختند و قرآن را شفیع ساختند نیز به آتش انداختند» (کاتب ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۲: ۵۳۲ و ج ۴، بخش ۱: ۴۱۱). با آن که قرآن‌های آتش‌زده و سرهای سوخته به کابل فرستاده شد، فایده‌ای به حال مردم هزاره نداشت (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۳: ۴۵ و

مولایی، ۱۳۹۰، تتمه ج ۳: ۱۸۴). زنده‌زنده سوزاندن هزاره‌ها برای ایجاد نهایت وحشت انجام می‌شد تا آنان سرزمین آبایی و اجدادی خود را تخلیه کنند.

دوم: تلف مزارع؛ کوچی‌ها مزارع و مراتع مردم هزاره را تلف و علف دواب و مواشی خود می‌کردند و حیوانات خود را در زمین‌های زیرکشت هزاره‌ها می‌چراندند (کاتب، ج ۳، بخش ۲: ۵۷۵ و ج ۴ بخش ۱: ۱۴۴). اعتراض‌ها و اقدامات هزاره‌ها برای حفاظت از این محصولات و جلوگیری از تعرض کوچی‌ها مانند زمان فعلی اغلب منجر به جنگ و مرگ چندین تن از هزاره‌ها و تاراج اموال و خانواده‌های آنان از سوی حاکمان محلی که همواره جانب کوچی‌ها را می‌گرفتند، می‌شد. حاکمان محلی، نه تنها، کوچی‌ها را از این عمل منع نمی‌کردند و به سبب تخریب و اتلاف محصولات هزاره‌ها محکوم به پرداخت جریمه و خسارات نمی‌نمودند، بلکه آنان را به این تجاوزها تشویق می‌کردند. در مقابل رشوه‌ای که کوچی‌ها به حکام محلی می‌دادند اجازه داشتند تا گله‌های خود را بالای زمین کشت‌شده هزاره‌ها بچرانند. بدین ترتیب کوچی‌ها به تدریج زمین‌های قابل کشت بیشتری را تبدیل به مراتع خود می‌کردند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۵۹ - ۲۶۰). در نتیجه واگذاری مراتع هزاره‌جات، مالداران این مردم و تولیدات گوشت، روغن، برک، گلیم و سایر محصولات پشمی به نحوی چشمگیری کاهش یافت و قیمت آن‌ها در بازار هشت برابر افزایش یافت. تنها افراد ثروتمند توانایی خرید آن‌ها را داشتند و هزاره‌ها با مشکل اقتصادی و فقر شدید مواجه شدند (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴ بخش ۱: ۱۴۱). کوچی‌ها با توسل به زور تمام مزارع، مراتع، کوه‌ها و دشت‌های هزاره‌جات را بیلاق خود قرار دادند و عرصه زیست و معیشت را بر هزاره‌ها تنگ ساختند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۵۷۵).

کاتب به صراحت می‌نویسد که ائتلاف مزارع و مراتع هزاره‌ها از سوی کوچی‌ها و بی‌تفاوتی حکام محلی نسبت به ستمگری آنان موجب تقلیل دامداری و سرانجام سبب نسل‌زدایی تدریجی و حتی زنده‌زنده سوزاندن هزاره‌ها توسط کوچی‌ها شد: «از تغلب مردم افغان کوچی و عدم پرداخت^۱ حکام و مأمورین متعصبه دولت، دواب و مواشی مردم هزاره رو به قلت و عدم نهاده و از تلف و علف رمة گله اشتر و گوسپند افغان مزارع و مراتع جبال و ادویه صحاری و قفار هزاره‌جات، چارپایان اهلیه هزاره‌ها صورت نیستی گرفته، باعث تفقید لحوم و دسوم گشت و کار به‌جایی رسید که افغانان مردم هزاره را زنده و به آتش سوخته، حالت هزارگان رو به اضمحلال و استیصال آورد» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۴، بخش ۲: ۴۷۰).

سوم: فروش اجناس به قیمت دو تاسه برابر؛ روش دیگری که کوچی‌ها برای تملک زمین‌های هزاره‌ها در پیش گرفته بودند، فروش اجناس‌شان در هزاره‌جات بود. کوچیان تاجر عمدتاً اجناس خود را به هزاره‌ها می‌فروختند. سالیانه سود غیرخالص آنان از این تجارت هرگز کمتر از ۱۰۰ درصد در سال نبود و اغلب بیشتر از ۲۰۰ درصد بود. هزاره‌ها که عمدتاً بدهکار بودند غالباً پرداخت دیونشان را به دادن گندم به‌جای پول به سال بعد موکول می‌کردند. این در حالی بود که اگر تصفیه دیون بیش از یک سال طول می‌کشید معمولاً در برابر هر سال این دین‌ها دو یا سه برابر افزایش می‌یافت. در بیشتر موارد هزاره‌ها نمی‌توانستند از عهده پرداخت دیون خود و دادن گندم برآیند. در نتیجه کوچی‌ها برای گرفتن طلب‌های معوقه خود ابتدا گوسفندان و گاوها و در نهایت زمین آنان را تملک می‌کردند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۹، ج ۱: ۴۸۸).

۱. بی‌تفاوتی و عدم توجه، لغت نامه دهخدا ذیل واژه «پرداخت»

کاتب در کتاب «نژادنامه افغان» به صراحت می‌نویسد که حکومت چون قصد نسل‌زدایی و نابود کردن هزاره‌ها را داشت، از بی‌رحمی‌ها، چپاول‌ها، کشتارها، و بردگی گرفتن هزاره‌ها از سوی کوچی‌ها جلوگیری و بازپرسی نمی‌کرد؛ «در عهد امیر عبدالرحمن خان قوم هزاره مغلوب و مقهور و مستأصل گردیده، ایشان (کوچی‌های قوم تره‌کی) در مراتع مخضرة هزاره‌جات راه دخالت یافته به کلی ترک آمدن در صحرای خشک مقرر نموده، از راه تمزان در ملک هزاره رفته، مزارع ایشان را تلف و مراتع‌شان را علف دواب و مواشی خود کرده و هزاره‌ها را قتل و غارت نموده، در قشلاق گاه‌های نواح قندهار خویش برمی‌گردند. حکومت که نیست و نابود کردن هزاره میل خاطر دارد (از کوچی‌های طایفه تره‌کی) بازپرس نکرده، مالیات و غیره تکالیف خود را از هزاره‌ها اگر دارا و گر نادار باشد به طوع و اجبار اخذ می‌نماید. هزاره‌ها تاب‌وتوان اقامت نیاورده، جانب خراسان و خاک مقبوضه انگلیس و روس روی هجرت نهاده و می‌نهند» (کاتب، ۱۳۷۹: ۶۶).

۵-۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با وضع مالیات سنگین

از آنجایی که امیر عبدالرحمن خان به فکر غارت مردم خود از هر طریق ممکن و انباشت ثروت بود (گلزاری، بی‌تا: ۱۴)، مالیات‌های سنگینی را مخصوصاً بر هزاره‌ها وضع کرده بود. این مالیات‌ها به اندازه‌ای سنگین بود و شرایط نامناسب را به گونه‌ای بر هزاره‌ها سخت و غیرقابل تحمل کرد که تاریخ‌پژوه‌شان آن را یکی از عوامل قیام هزاره‌ها در برابر حکومت امیر به شمار آورده‌اند (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۱۷). این مالیات کمرشکن که بر اثر آن هزاره‌ها همه دارایی‌های خود را به معنای واقعی کلمه از دست داده بودند، وضع شد. به نوشته غلام‌محمد غبار، عبدالرحمن خان قریب به ۱۶ نوع مالیات را بر مردم وضع کرده بود (غبار، ۱۳۶۸،

ج ۱: ۶۴۶ - ۶۴۷). محمدافضل ارزگانی نیز می‌نویسد: «هیچ قاعده و قانون نگذاشت از برای اخذ محصول اراضی حکم می‌شد که ده خروار گندم فلان طایفه بدهند مثلاً. مأمورین فرستاده به ظلم می‌گرفتند. مأمورین هر جا که می‌رفتند گوسفند و مرغ با تمام لوازماتش از مردم جبراً می‌گرفتند و جیب‌های خودشان را پر می‌کردند. در هر جا که مأمور بودند در بین راه هر که را می‌دیدند همراه خودشان به جهت خدمت می‌بردند. هر الاغ، هر اسپی که می‌دیدند سوار شده می‌رفتند. یک روز امر می‌کردند چند خروار چوب (یک خروار معادل هشتاد سیر و یک سیر معادل ۷/۶۶ کیلوگرم)، روز دیگر امر می‌کردند [به آوردن] چند خروار روغن، چند روز بعد امر می‌کردند صد رأس گوسفند، روز دیگر چند خروار کاه و چند خروار جو. تمام مخارج قشون و ایلجاری را از مردم جبراً می‌گرفتند» (ارزگانی، بی‌تا: ۱۳۴).

ر/م چند هندوتبار مأمور منصوب سنجش مالیات هزاره‌جات از سوی عبدالرحمن، مالیات مردم حجرستان، گیرو، تاله دایزنگی و زوالی را از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۴ ق، / ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۶ م به سبب زندانی شدن کدخدایان این مناطق و مفقود شدن رسیدهای پرداخت، مجدداً تعیین و وصول کرد (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۱۰۰۵). کاتب از باب نمونه می‌نویسد که بعضی از مردم جاغوری به خاطر فشار مالیات به مناطق دیگر افغانستان فرار کردند و با فروش دختر و پسر خود امرار معاش می‌کردند (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، ۱: ۲۳۸). عبدالرحمن خان مالیات‌های ویژه‌ای مخصوص هزاره‌ها مقرر کرده بود. بعضی از این مالیات‌ها قرار ذیل بودند:

نخست: مالیات بر نفوس که در سال ۱۸۹۷ مقرر شد و براساس آن هر مرد و زن و طفل هزاره (نفس) به ازاء هر نفر سالیانه دو قران نقره (یک روپیه کابلی

معادل ۴ قران بود) می‌پرداختند. این مبلغ در سال ۱۹۰۱ به ۴ قران یعنی معادل یک روپیه رسید (خانوف، ۱۳۷۲: ۱۷۹).

دوم: مالیات ۲ پولی (۱۰۰ پول معادل ۱ روپیه کابلی بود) که براساس آن هر خانوار هزاره ۲ قران در سال می‌پرداخت. این مشهور به مالیات خانوار بود و تا دهه ۱۹۷۰ از مردم وصول می‌شد.

سوم: مالیات فوق‌العاده دیگری به‌اندازه ۹ قران بر هر خانه هزاره به نفع خانواده‌های عساکر مقتول دولتی وضع شده بود. شواهد نشان می‌دهد که فقط، هزاره‌های غزنی مبلغ ۹۹۷۵۵ روپیه در سال مالیات به حکومت می‌پرداختند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۶۳).

چهارم: علاوه بر مالیات فوق، مالیات بر زمین نیز را اخذ می‌کردند؛ زمین‌ها هر سال اندازه‌گیری می‌شد و مبالغ متفاوتی بر مبنای اندازه و نوع زمین مقرر و اخذ می‌شد. در سال ۱۹۰۱ م / ۱۲۸۰ ش، مالیات زمین ۱/۵ درصد افزایش یافت. حتی زمین‌های غیرقابل کشت اطراف دهکده نیز مشمول مالیات می‌شد و روستائیان باید مالیات آن را می‌پرداختند. مالیات زمین چنان بالا رفت که نصف تمام محصول زراعتی به‌نام مالیه اخذ می‌شد (خانوف، ۱۳۷۲: ۱۷۹ و ۲۶۲). کاتب می‌نویسد: «چند تن از مأمورین و ممیزی و مساحت اراضی، املاک سادات و هزاره غزنین را که در تحت جوی‌های قدیمه از خاک انباشته شده و جوی‌هایی که زراعت می‌شدند تمام در قید مساحت و جریب آورده، مالیات هر کدام یک بر ده و صد افزون در حساب آمده، شور و غوغای واویلا در نواحی غزنین بالا کردند و از این رهگذر اکثر اراضی و املاک مردم آن بوم بر، عوض باقیات مالیاتش به شفعه فروخته شده باعث ایندا و آزار بسیار از مردم سکنه آن دیار گشت و بعضی که نه توان ادای مالیات را داشت و نه شفیع که

آن را خریده بهایش را می‌داد در پایان کار ضبط دیوان سلطنت گردید» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۷۵۴).

پنجم: نوع دیگری از مالیات، مالیات بر حیوانات بود. هرنوع حیوان مالیات ویژه خود را داشت. میزان مالیات گاو و الاغ بیشتر از گوسفند و بز بود (خانوف، ۱۳۷۲: ۱۷۹).

ششم: نوع دیگر، مالیات خون بود. حکومت در سال ۱۸۹۸ م / ۱۲۷۷ ش، یک لشکر از سربازان هزاره و افسران افغان به وجود آورد که بعداً به هشت فوج افزایش یافت. این‌ها هرکدام به ۱۰۰ دسته تقسیم می‌شدند. در سال ۱۹۰۰ طرحی به اجرا درآمد که براساس آن از هر ۸ سرباز ۱ نفر باید به‌طور دائم به خدمت ارتش درمی‌آمد و تأمین تسلیحاتی و مادی فرد انتخاب‌شده بر عهده ۷ تن دیگر گذاشته می‌شد. آنان سالانه ۶۰۰ قران برای اسلحه و ۱۹۲ قران برای مصارف سه سال او به دولت می‌پرداختند. اگر سرباز به دلایلی (مثلاً مرگ یا بیماری) نمی‌توانست به خدمت ادامه دهد، فرد دیگری به جای او استخدام می‌شد. مبلغ پولی که برای این نیازمندی‌ها و عملاً برای خدمت به ارتش پرداخت می‌شد، مالیات خون نام داشت. اگر شخصی نمی‌توانست این مالیات را پرداخت کند، زن و فرزندانش باید به عنوان برده فروخته می‌شد. عبدالرحمان این مقررات را در مارس ۱۸۹۴ وضع کرد (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۸۳).

ملا فیض محمد کاتب با اعداد و ارقام بعضی از این مالیات کمرشکن را در سراج‌التواریخ روایت کرده است که حکومت بعد از اتمام جنگ بر مردم حواله کرده بود؛ با این که مردم هزاره، حتی مواد غذایی برای خوردن نداشتند چه رسد به این که بتوانند از عهده پرداخت این مالیات‌های کمرشکن و ظالمانه برآیند. برای اطلاع خوانندگان گرامی که به کتاب سراج‌التواریخ دسترسی ندارد، عین مطالب کاتب را نقل می‌کنم: «دیوان رام‌چند هندو که مأمور

سنجش مالیات و وجوهات هزاره‌جات بود، سه‌لک و هشت هزار و نهصد و سی نه روپیه نقد با جنس زیادی بر هزاره دایزنگی و یک [لک] و چهل و نه هزار بر مردم ارزگان و نود و سه هزار بر مردم سه‌پای دایزنگی و هشتصد و شانزده روپیه نقد و یک هزار و هفتاد و هشت سیر سرب نیز بر مردم ارزگان، و دوازده هزار و پنجصد و هشتاد و نه روپیه بر مردم مالستان و سه هزار و پنجصد روپیه بر محمدحسین و نجات و محمدرضا و احمدعلی نامان و غیره، سه تن هزاره جاغوری که از جور و ستم میرزا غلام‌حیدرخان، عامل آن‌جا عریضه کرده بود او محبوس در کابل آمده، ایشان از آمدن در کابل و ثبوت کردن هراسیده نیامده بودند و هفت هزار روپیه بر مردم هزاره میان‌نشین از توابع قندهار و هشتاد هزار روپیه بر مردم حجرستان دایه و فولاده و گیرو و تاله دایزنگی و زاولی از بابت باقیات مالیات اراضی و مزارع ایشان که از سنه ۱۳۰۹ تا این سال داده و رسانیده و رسیدهای ایشان از سبب محبوس آمدن کدخدایان ایشان در کابل مفقود و نیست و نابود شده بود، و از بابت انبار غله و صابودن دولتی که به مصرف و تاراج رسیده بود و پس از مطیع و منقاد شدن به جنرال میرعطاخان حجت داده بودند و آن را به دفتر سنجش سپرده بود و نود هزار و نهصد و چند روپیه بر مردم اشکارآباد دایزنگی و یازده هزار و هفتصد روپیه بر مردم یکه اولنگ دایزنگی و بیست و هفت هزار روپیه بر مردم میرادینه و زاولی و شش هزار و دوصد روپیه مردم گیزاب و چوره از زمان حکومت سردار عبدالقدوس‌خان، که مأمور تسخیر یاغستان هزاره‌جات شده و گرفته رسیدهایش مفقود شده بود، همه از بابت وجوه شاخ‌شماری و خانواری و اصنافی و همسایگی و بقایای مالیات سته لوی‌ئیل و یونت ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ قرار قلم داد حکام و عمال آن زمان و نوشته میرزاشمس‌الدین و ناظر نجف نامان، از کارکنان سردار عبدالقدوس‌خان که ثبت دفتر او کرده و همه مذکور را از مردم

هزاره گرفته و در این وقت حساب‌ده شده همه را به نام طوایف مذکوره که تمامت کدخدایان ایشان محبوس در کابل آمده، کشته گشته بودند، جای داد و حواله کرد و نیز ده هزار رویه دیگر را میرزا عبدالاحمدخان بر مردم هزاره جاغوری حواله نموده و فرمان حصول همهٔ مبالغ مذکوره صادر گردید و بقیه مردم هزاره که از «صدی ده خانه در ملک مانده بودند»، از صدمهٔ این حواله چون شعله جواله^۱ سرگردان و حیران شدند و بعضی فرار اختیار کرده و برخی نزد حکام و عمّالی که در این زمان مشغول حکومت و عمل بودند، شده، داد خواستند و اظهار کردند که همهٔ این وجوه را کدخدایان به کارداران آن اوان داده و رسید حاصل کرده بودند و لیکن همه محبوس در کابل رفته، مقتول و سندات و رسیدهای همه مفقود و ضایع شده‌اند» (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۱۰۰۵).

چون مالیات بی‌اندازه و بدون حساب و کتاب بود، مأموران وصول مالیات با نیروی مسلح به هزاره‌جات می‌رفتند و برای گرفتن آن، متوسل به اِعمال هر نوع شکنجه و ستم می‌شدند. علاوه بر مالیات تا آن حدی که امکان‌پذیر بود هرچه را می‌خواستند از هزاره‌ها جمع‌آوری می‌کردند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۶۳ و ۱۸۰). کاتب در «نژادنامهٔ افغان» به صراحت می‌نویسد که حکومت با وضع و وصول این مالیات‌های کمرشکن، قصد نسل‌زدایی هزاره‌ها را داشت: «حکومت که نیست و نابود کردن هزاره میل خاطر دارد... مالیات و غیره تکالیف خود را از هزاره‌ها اگر دارا و گر نادار باشد به طوع و اجبار اخذ می‌نماید. هزاره‌ها

۱. شعله جواله آن را گویند که چوبی دراز گرفته به هر دو سر آن مشعل افروخته به سرعت تمام آن را گرداگرد سر و پهلوی خود بگرداند. فرهنگ لغت دهخدا ذیل واژه «شعله جواله».

تاب‌وتوان اقامت نیاورده، جانب خراسان و خاک مقبوضه انگلیس و روس روی هجرت نهاده و می‌نهند» (کاتب، ۱۳۷۹: ۶۶).

۶-۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با وضع جرمه‌های سنگین

حکام به بهانه‌های واهی، هزاره‌ها را محکوم به جرمه‌های مالی سنگینی می‌کردند تا از طریق این فشارها هزاره‌ها را دچار نابودی تدریجی کنند. ناتوانی در پرداخت جرمه‌ها و مالیات‌های کمرشکن، بسیاری از هزاره‌ها را مجبور می‌کرد تا دختران و فرزندان خود را بفروشند (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۷۲). کاتب می‌نویسد: «با آن که مردم هیچ نداشتند به خروارها روغن و صدها گوسپند و جو و گاه و غیره اشیا به نام سیورسات سپاه بالای ایشان حواله نموده، محصل گماشت که شاید هزارگان از بی‌بضاعتی زنان و دختران خود را عوض حواله به سپاهیان بدهند؛ چنان‌چه هزارگان چاره‌ای جز دادن زن و دختر ندیده بازار خرید و فروش آدمیان گرم شد» (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۶).

جنرال میرعطاخان در روز پانزدهم ماه ربیع‌الثانی ۱۳۱۰ ق، ۲۵۰ خروار گندم و جو از قرار هرخانه‌ای ۴۰ سیر به وزن کابل بر ۵۰۰ خانوار بازمانده هزاره دایه حجرستان به اسم جرم، زجرأ حواله کرده و هم هر خانه از مردم بی‌زراعت را که از فرار و دمار بازمانده بود، امر کرد که سه روپیه نقد جرم به دولت بدهد و هم چنین هزارگان جرعی و جلگای حجرستان و بهادر را سرزنش بسزا فرمود و ۶۰۰ خروار گندم و جو زجرأ و مجاناً بر مردم قلندر و آته و مسکه حواله کرد و هم ۸۰ هزار روپیه تاوان علوفه سپاه دولت را که هزارگان غارت و تاراج کرده بودند بر مردم طوایف فولاد و زاولی و سلطان‌احمد و سه‌پای دایزنگی (شهرستان فعلی)، تعلق محمدعظیم بیگ و گیزاب گذاشته با ایشان قرارداد که چهل هزار مردم فولاد و بیست هزار مردم زاولی و سلطان‌احمد و بیست هزار را

مردم سه‌پای و تاله گیزاب بدهند و این نقد و جنس باوجود خرابی و ییابی^۱ طوایف مذکوره، به اندک مدتی به‌توسط محصلان شدید به وصول پیوست و به‌صرف افواج قاهر رسید» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۱۰۷۲).

حاکمان و قاضیان و سربازان حکومتی آزاد بودند تا به میل خود به هر بهانه‌ای هر نوع جریمه‌ای را بر مردم تحمیل کنند، یا افراد را به بهانه خلع سلاح دستگیر و شکنجه کنند. از باب نمونه محمدرحیم خان حاکم و ملا غلام-محمدرخان قاضی گزآب، چشم‌آز به مال و متاع ضعفا باز کرده، نوکران خود را به نام تفحص و تجسس اسلحه و آلات حربی گماشته از هر سلاحی که به دولت تفویض می‌شد، از صاحب سلاح یک روپیه حق‌السعی و از هر خانه پنج روپیه حق‌القدم و از هر کشته و فوت‌شده یک و نیم روپیه حق‌القلم همی گرفتند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۵۵).

چون مأموران دولتی و عسکری اصلاً تحت بازپرسی و مراقبت قرار نمی‌گرفتند، از قدرت خود سوءاستفاده می‌کردند. آن‌ها ستمگری‌ها و جنایات بی‌حد و حصری را انجام می‌دادند. اگر هم به کابل اطلاع داده می‌شد، بازخواستی وجود نداشت و بدون جزا باقی می‌ماند و در شدیدترین حالات، فقط، چند توصیه نسبتاً شدید از سوی مرکز عنوانی فرماندهان عسکری ارسال می‌شد و برای آنان کدام مجازات دیگری تعیین نمی‌کردند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۴۹). در بعضی موارد بسیار نادر، استعفا یا فراخواندن مأمور و حاکم به کابل بود (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۸۲۶) که از مجازات‌های خاص دوره عبدالرحمن به شمار می‌رفت. در موارد دیگر که از خودسری و سوءاستفاده از قدرت حکام به عبدالرحمن شکایت می‌شد، او به جای انجام مسئولیت و

۱. خرابی، ویرانی، لغت نامه دهخدا ذیل واژه «ییاب»

جلوگیری سپاهیان و فرماندهان از این تجاوزها و محاکمه آنان، مجازات آنان به را خدا واگذار می‌کرد؛ «حکام و عمال و مأمورین دولت که همه بد شوند و من آگاه شوم، چکنم؟ تا کی و تا چند قتل و ضبط و تنبیه و تهدید فرمایم؟ حواله کيفردادن کار و کردار ایشان را به خدای قهار کرده‌ام که مکافات و مجازات دهد یا هدایت و ارشاد فرماید» (کاتب ج ۴، بخش ۱: ۳۵۱). حتی شکایت‌هایی که از مأموران دولتی به کابل فرستاده می‌شد، سبب می‌گردید تا خود نویسندگان شکایت و یا مدعی مورد شکنجه و عذاب مدعی علیه واقع می‌شده و سرانجام محبوس و زندانی شود (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۵۷).

۷-۲. تحمیل شرایط نامناسب زندگی با رشوه‌خواری

رشوه‌خواری از هزاره‌ها از سوی مقامات حکومتی به یک امر عادی تبدیل شده بود تا جایی که حکومت را به چاره‌جویی واداشت. در بعضی موارد متهمان مجبور می‌شدند بخشی از دریافتی‌های خود را به خزانه حکومتی تحویل دهند. نمونه آن میرعطاخان بود که مبلغ ۱۶۳۲۶۰ روپیه رشوه گرفته و معادل آن حیوانات، سلاح، روغن، برک، گلیم و قالین از مردم پیشکش گرفته بود. وی اجازه یافت که ۱۱۲۸۰ روپیه، ۱۸ برده و کنیز، سه خروار روغن به وزن کابل، هفتادوشش تخته گلیم، بیست توپ برک و یک تخته قالین را تصاحب کند و بقیه را به دولت تحویل دهد (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۲). عمال دولت برای پر کردن جیب خود به شیوه‌های عجیب و غریبی متوسل می‌شدند؛ از جمله وقتی شخصی را جریمه می‌کردند، شخص مذکور باید هدایا و پیشکش‌های زیاد و گران‌بهایی را برای مأمورین مذکور می‌داد تا آنان مقدار جریمه را افزایش ندهند. ستمگری‌های بی‌حد و حساب عمال دولت به حدی بود که حتی محاسبه آن‌ها بر روی کاغذ امکان‌پذیر نیست (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۱). هزاره‌های

فقر نمی‌توانستند آن همه مالیات کمرشکن را یک‌باره تأدیه کنند؛ لذا مجبور بودند که به صورت قسطی پرداخت نمایند. قسطی کردن مالیات در صورتی امکان داشت که رشوه سنگین به مأموران وصول‌کننده بپردازند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۶۳).

تمام حکام و عمال دولت که در هزاره‌جات فعالیت داشتند، باین که سالی افزون از سیصد الی هشتصد و از هزار الی پنج تا ده هزار تنخواه از دولت نداشتند، به اندک زمانی از طریق اجرای سیاست ظالمانه دزدی، رشوه‌خواری، جریمه و چپاول کردن اموال رعیت فقیر و بینوای هزاره، ثروتمند، مالک ملک، باغ، اسب، شتر، قلعه و عمارت‌های عالیه می‌شدند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۲۱ و خانوف، ۱۳۷۲: ۱۷۸). بر اثر تحمیل این شرایط و فشار اقتصادی، فقر، قتل، شکنجه و نابودی تدریجی هزاره‌ها، فاجعه انسانی و اجتماعی به معنای واقعی کلمه در هزاره‌جات به وجود آمد. در نتیجه مردم هزاره برای فرار از این وضعیت به تدابیر ذیل متوسل شدند؛

نخست: مهاجرت به خارج از کشور

تعداد کمی از هزاره‌ها که توان داشتند موفق شدند که از این وضعیتِ مرگبار تدریجی به کشورهای چون روسیه آن روز، شالکوت (کویت) و مشهد ایران فرار کنند. کاتب می‌نویسد: «چون ملک و زمین‌های ایشان از یاغی و غیریاغی به افغانان داده‌شده، مجبور به فرار گردیده از عسرت روزگار، قرب چهارصد هزار خانوار از این قوم نکبت‌دچار فراری وادی ادبار و از مملکت افغانستان نیست و نابود شدن» (کاتب ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۴۵).

باین که عبدالرحمن خان و لشکریان او تمام اموال منقول هزاره‌ها را غارت نموده و همه اموال غیرمنقول آنان را به قبایل متعدد پشتون‌ها واگذار کرده بودند و هیچ سرپناه و منبع درآمدی برای ادامه زیستن هزاره‌ها در کشور وجود

نداشت، درعین حال عبدالرحمن بارها به حکام ترکستان، اندخوی، هرات، فراه، پشت‌رود، قندهار، کلات، مقر و غزنی دستور اکید صادر کرد که نگذارند حتی یک نفر هزاره‌ها از کشور خارج شوند؛ سرحدات و معابر را به‌خوبی مواظبت کنند تا با این شیوه هزاره‌های باقی‌مانده را نیست و نابود کنند. ازجمله در محرم ۱۳۱۱ ق / ۱۸۹۳ م، فرمان‌های متعددی در باره انسداد و مواظبت از مرزها صادر کرد؛ اما باوجود این سخت‌گیری‌ها هزاره‌ها از کوه‌ها و بیابان‌ها به خارج از کشور فرار می‌کردند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳ بخش ۲: ۱۶۹). به‌سبب همین سخت‌گیری‌های بیش‌ازحد، هفتاد درصد هزاره‌ها در مسیر راه تلف می‌شدند (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳۰۴ و ارزگانی، بی‌تا: ۱۵۲).

در صفر ۱۳۱۷ ق / جون ۱۸۹۹ امیر عبدالرحمن خان، به بهانه اسکان هزاره‌ها در بهسود، دستور داد که نگذارند هزاره‌ها از این مرزها به خارج از کشور مخصوصاً مشهد بروند (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴ بخش ۱، ۴۹۲). درحالی‌که به‌تصریح کاتب، املاک چند نفر میران و بزرگان بهسود که از سوی دولت مصادره شده بود، تنها، کفایت زیست و اقامت سیصد الی چهارصد خانواده هزاره را می‌کرد، نه چهارصد هزار خانواده هزاره که جلای وطن کرده بودند. پنجصد نفر را که به‌سوی سیستان ایران رهسپار بودند به بهسود بردند و چون قبلاً زمین‌های مصادره شده میران و بزرگان بهسود به هزاره‌های غزنین واگذار شده بود، دیگر جا و مأوایی برای این پنجصد نفر نبود و آنان به‌ناچار پراکنده و هرکدام به طرفی رفتند (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴ بخش ۱: ۴۹۳). هزاره‌های بسیاری در هنگام رفتن به خارج جان خویش را از دست دادند یا به نحو شدیدی مجازات شدند. ازجمله چهل هزاره که از مسیر ترکستان اقدام به فرار کرده بودند، بازداشت شده و نزد امیر عبدالرحمان خان آورده شدند. امیر به آن‌ها گفت: «آیا افغانستان بد کشوری است که شما مردم می‌خواهید به

سرزمین کافران پناه ببرید؟ اینان را از دم تیغ بگذرانید تا مثالی باشند برای دیگران. دستو امیر اجرا شد». (گلزاری، بی‌تا: ۱۵۳). دستور ممنوعیت رفتن هزاره‌ها به خارج از کشور، موجب فشار و اذیت و آزار بیشتر هزاره‌ها و نیز جلب منافع بیشتری را برای سرحدداران و نگهبانان مرزها شد (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴ بخش ۱، ۴۹۲). درواقع بستن مرزها شیوه دیگری برای نسل‌زدایی هزاره‌ها از طریق تحمیل شرایط نامناسب زندگی بر آنان بود.

دوم: فروش فرزندان، پرداخت مالیات، جریمه‌ها و رشوه‌ها

دشواری تأمین مواد غذایی، پرداخت مالیات جدید و باقی‌مانده، و دادن انواع جریمه‌ها و رشوه‌ها چنان شرایط جهنمی و نامناسب را بر مردم هزاره تحمیل کرد که آنان مجبور شدند جگرگوشه‌های خود را همانند امسال (زمستان ۱۴۰۰) برای زنده ماندن بقیه اعضای خانواده بفروشند. عبدالرحمن خان فرمان صادر کرد که «اگر خود مردم هزاره بخواهند زن، دختر و پسر خود را بفروشند، به سجل و مهر قاضی و حاکم هرقدر که (کارکنان دولت) می‌خواهند غلام و کنیز خریده، ده یک بهای آن را محصول به دولت بدهند». کاتب درباره پی‌آمد این حکم می‌نویسد: «از صدور این حکم، مردم هزاره که از میان سرگین اسپان تحصیل قوت می‌نمودند، ممر معیشت یافته، هزاران زن و فرزند و دختر از دو الی ده سیر جو و جواری و گندم فروخته، عسرت مؤونت ایشان به یُسرت مبدل گردیده، تجارت بزرگی روی کارآمد» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۴۴). عامل این امر این بود که جنگ بالاترین قحطی را به دنبال داشت. هزاره‌ها چیزی برای خوردن نداشتند؛ چون محصولاتشان را آتش زده بودند و انبار و ذخیره غذایی‌شان را سربازان افغان از بین برده بودند. سربازان از این موقعیت امتیاز بیشتری گرفتند. آن‌ها غذا را به‌عوض بچه‌های آنان می‌دادند. با نداشتن غذا از یک‌طرف و مشاهده مرگ فرزندان‌شان به خاطر قحطی و

گرسنگی از طرف دیگر، آن‌ها ترجیح می‌دادند که فرزندان خود را در برابر ۱۰ سیر گندم یا جو به سربازان بفروشد. شغل پُردرآمدی شروع شده بود و هر سربازی که برای مرخصی به خانه برمی‌گشت، چند نفر برده از هزاره‌جات همراه خود می‌برد و آن‌ها را به بازرگانان می‌فروخت. هم‌چنین سربازان هزاره‌هایی را که به خاطر قحطی برای کار به قندهار می‌رفتند، می‌دزدیدند» (بولادی، ۱۳۸۷: ۴۲۴).

برده‌فروشی چنان در کشور اوج گرفته بود که در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، تنها، در شهر قندهار از خرید و فروش بردگان هزاره که یک‌دهم بهای آن به دولت پرداخت می‌شد، خزانه دولت تا هفتاد هزار روپیه سالانه درآمد داشت (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۸۳)؛ یعنی در بازار قندهار و اطراف آن بردگان به قیمت مجموعی شش صد الی هفت صد هزار روپیه خرید و فروش شده بودند. در ولایت قندهار سالانه به تعداد ۷۲۰۰ نفر هزاره اعم از زن و مرد فروخته می‌شدند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۶۵).

سوم: پناه بردن به مغاره‌ها، دره‌ها و کوه‌ها

فرماندهان و لشکریان عبدالرحمن خان با بی‌رحمی و غیرقابل تحمل و تصور را بر هزاره‌های باقی‌مانده در سرزمین آبایی‌شان تحمیل کردند که تعداد بسیاری از آن‌ها بعد از جنگ برای نجات از قتل عام، اسارت و بردگی و در امان ماندن از ستمگری‌ها با زنان و فرزندان‌شان به مغاره‌ها، دره‌ها و کوه‌ها پناه بردند. متأسفانه در آنجا تعدادی از اطفال آن‌ها و افراد ناتوان طعمه گرگ‌ها شده و یا از سرما و گرسنگی هلاک شدند. ملا محمدافضل ارزگانی که احتمالاً در سال‌های اول جنگ در ارزگان حضور داشت (یزدانی، ۱۳۷۰: ۴۰۵)، در کتاب «مختصر المنقول» چنین می‌نویسد: «بعد از آن که ملک ارزگان و اجرستان و شوی را

متصرف شدند، هزاره‌ها اهل و عیال خود را در کوه‌ها کشیدند. قریب شصت خانوار در یک دره رفته بودند؛ تفنگ چیان دهن دره را گرفته بودند؛ اردوی مخالف برای شان قرآن فرستادند که شماها آمده اظهار انقیاد بکنید ما به شما کار نداریم. مردم بیچاره چون که افغان‌ها را مسلمان می‌دانستند، مطمئن گشته در جلگه پایین شدند. همین که تسلیم اردو شدند، به آن‌ها گفته شد که تفنگ‌های خود را بسپارید. وقتی تفنگ و سایر یراق‌شان را گرفتند، از چهار طرف با شمشیر حمله کرده از زن و مرد و طفل شیرخوار احدی را باقی نگذاشتند. از طایفه سلطان احمد قریب پنجاه خانوار در یک دره‌ای پناه برده بودند. قشون دولتی سه مرتبه پیش آن‌ها قرآن فرستادند. آخر الامر آن‌ها را از کوه به طرف جلگه آوردند. حکم شد که تفنگ‌ها را بسپارید. دوازده نفر آن‌ها فرار کرده مابقی همه را اسیر کردند. نصف طرف کابل و نصف دیگر را طرف قندهار بردند. بعد زنان و اطفال‌شان را فروخته و مردهای ایشان را کشتند (ارزگانی، بی‌تا: ۱۴۹). با آن‌که همه خرمن‌ها و آبادی‌ها را آتش زده بودند، اما مردمی که در دره‌ها پناه برده بودند فی‌الجمله گاو و گوسفندی همراه خود برده بودند و به گوشت آن‌ها بسر می‌بردند (ارزگانی، بی‌تا: ۱۵۰).

در دره‌ها و کوه‌ها مردم مورد حمله گرگ‌ها واقع شدند. گرگ‌ها که به خوردن جسد‌های کشته‌شدگان صحنه جنگ عادت کرده بودند، حالا به انسان‌ها حمله می‌کردند و هزاره‌ها که نه اسلحه داشتند و نه محل مسکونی مناسب و محافظ، با دست‌خالی نمی‌توانستند از اطفال خود در برابر حملات گرگ‌ها در آن مکان‌های نامناسب دفاع کنند (ارزگانی، بی‌تا: ۱۵۱). گویا بدبختی و سیه‌روزی از زمین و آسمان می‌رویید و می‌بارید (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳۰۴). کاتب می‌نویسد: «و هم در خلال احوال مذکوره این سال (۱۳۱۱ ق)،

دو صد تن از هزاره ارزگان و پشه و شیرداغ و قلندر را که از بی‌بضاعتی و عدم مایحتاج شب و روز خود را در کوه و بیابان به سر می‌بردند، گرگ بخورد». با این که امیر عبدالرحمن خان براساس اصول حقوق بین‌الملل کیفری، مسئول اصلی این فاجعه مرگبار انسانی بود، هنگامی که از این واقعه دردناک از طریق گزارش جنرال شیرمحمدخان اطلاع یافت، به‌جای پذیرش مسئولیت و عذرخواهی، مردم مظلوم هزاره را به باد شماتت گرفت: «این‌همه نتیجه و ثمره فتنه و مفسده خود آن مردم است که خداوند درندگان کوه و صحرا را به تدمیر ایشان گماشته، هلاک می‌سازد و لوٹ وجود ایشان را از روی خاک، پاک می‌نماید» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۴۲).

بعد از اعلام حکومت مبنی بر این که ما دیگر به رعیت کاری نداریم، مردم باوجود عدم اطمینان به این گونه وعده‌ها به دلیل گرسنگی و سرمای شدید ناچار شدند که از کوه‌ها سرازیر شوند. بسیاری از مردم از گرسنگی تلف شدند. بعضی از اشخاص که قبلاً خرمن خود را در زیرزمین دفن کرده بودند، آن‌ها باعث نجات مردم شدند. بدین گونه ملک از سکنه خالی شد. در هر جلگه‌ای که هزار خانوار بود، حالا صد خانوار هم موجود نیست (ارزگانی، بی‌تا: ۱۵۱). از طرف دولت حکم شد که مردم زراعت کنند؛ اما به‌طور دهقانی؛ چون که اراضی مفتوح العنوه و مال حکومت است. مردم لابد (ناچار) زراعت شدند و دو حصه محصول را به حکومت می‌پرداختند. بعد از چندی امر شد که هشت هزار تفنگ میگزین قشون دولتی که توسط هزاره‌ها در وقت بغاوت‌شان غارت شده، باید تاوان آن‌ها را بدهند. باوجودی که دو هزار تفنگ فشنگ‌دار گرفته بودند، مبلغ صد هزار تومان ایرانی تاوان تفنگ‌ها را گرفتند (ارزگانی، بی‌تا: ۱۵۲).

گفتار چهارم:

اقداماتی به منظور جلوگیری از توالد و تناسل یک گروه

چهارمین مصداق نسل‌زدایی و رفتار مجرمانه آن، جلوگیری از تداوم نسل است که موجب نابودی تدریجی یک گروه می‌شود. استمرار و بقای هر گروه انسانی در گرو تکثیر نسل از طریق زادوولد است. بدون آن بقا و ادامه نسل هر جمعیت انسانی در طول زمان به تدریج از بین خواهد رفت (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۸). این نوع جنایت نسل‌زدایی، با شیوه‌های مختلفی انجام می‌شود؛ از جمله تفکیک مردان و زنان و جلوگیری آنان از ارتباط جنسی به گونه‌ای نظام‌مند که چنان‌چه در اقامه دعوی دولت بوسنی علیه صرب‌ها در دیوان بین‌المللی دادگستری ادعا شده بود که صرب‌ها شهرها و مناطق مسلمان‌نشین را اشغال و زنان و مردان را به‌طور نظام‌مند ماه‌ها از یک-دیگر تفکیک کردند و مانع ارتباط جنسی میان آنان شدند. این اقدام موجب کاهش نرخ زادوولد در جامعه مسلمانان شده است.

براساس نظر دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا، این جرم از طریق تأثیرات روانی سوء نیز محقق می‌شود؛ مانند آن که زنان مورد تجاوز به دلیل نگرانی از آسیب احتمالی که ممکن است در آینده به نسل آنان روا داشته شود، یا خطر و تهدید سوءاستفاده که در انتظار نسل بعدی آنان خواهد بود، با میل خود از

تولیدمثل و باروری از طریق مشروع خودداری کنند (خالقی، ۱۳۹۴: ۵۹ و عزیزی، ۱۸۶: ۱۴۴). و نیز این جنایت با اعمال ذیل نیز ارتکاب می‌یابد: قطع عضو جنسی مردان، عقیم‌سازی، انجام عمل سترون، کنترل اجباری تولیدمثل، جداسازی مردان از زنان در خانواده‌ها، جلوگیری از ازدواج، سقط‌جنین، حاملگی اجباری زنان از سوی متجاوزان و...

براساس نظر دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا، در جوامع پدرسالار که اعضای گروه از طریق هویت پدران‌شان شناخته می‌شوند، تجاوز به عنف می‌تواند یکی از روش‌های جلوگیری از توالد و تناسل در داخل گروه به شمار آید؛ زیرا طفلی که از این طریق متولد شود، به گروه اصلی تعلق نخواهد داشت. در حقیقت طفل از سوی گروه مهاجم به گروه قربانی تحمیل می‌شود تا ترکیب جمعیتی آن را به نفع خود تغییر دهد (اردیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۷ و عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۴۴). این جرم از نوع مطلق است. صرف اقدامات عمدی برای جلوگیری از توالد و تناسل کافی در ارتکاب جرم است و ضرورت ندارد که این اقدامات موجب کاهش زادوولد در درون گروه شود. پیشنهاد ایالات متحده که وقوع نتیجه حاصله از رفتار مورد نظر باید قبل از محاکمه مرتکب در قبال این جرم تحقق یابد، پذیرفته نشد (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۹۹).

با توجه به حکم دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا که حاملگی اجباری را در جوامع پدرسالار یکی از مصادیق این جرم نام برده است، لشکریان عبدالرحمن-خان در حد وسیعی این مصداق نسل‌زدایی را در جامعه پدرسالار افغانستان مرتکب شدند. عامل اصلی این تجاوز گسترده، تملک زنان و دختران هزاره زیر عنوان «ملک یمین» بود که مبنای آن فتوای تکفیر هزاره‌ها بود. براساس این فتوا، بردگی هزاره‌ها رایج و شایع شد؛ تمام مردان هزاره‌ها را می‌کشند؛ پسران خردسال، زنان و دختران آنان را به‌عنوان برده و کنیز، اسیر و خریدوفروش

می‌کردند، یا بین افغان‌ها تقسیم می‌کردند (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۴۵). حکم تکفیر و قانونی ساختن کنیزی گرفتن زنان و دختران هزاره راه را برای تجاوز گسترده به همه آنان باز کرد؛ چون از نظر فقهی مالک کنیز می‌تواند بدون عقد با کنیز خود رابطه جنسی برقرار کند و هیچ محدودیتی از نظر تعداد کنیز برای یک نفر وجود ندارد. یک مرد می‌تواند مالک هزاران کنیز باشد و با همه آن‌ها هم‌بستر شود. همین مشوره را مولوی عبدالرئوف کاکری به امیر حبیب‌الله خان ارائه داد (مولایی، ۱۳۹۰، تتمه ج ۳: ۱۹۳). در واقع عبدالرحمن - خان با حکم تکفیر و اجازه بردگی زنان و دختران هزاره به متجاوزان، مجوز شرعی داد که هرچه می‌توانند به زنان و دختران این مردم تجاوز کنند و از طریق حاملگی اجباری در جامعه پدرسالار افغانستان، بافت جمعیتی را به نفع متجاوزان برهم بزنند. قرار سنجش نماینده دولت انگلیس از ماه جولای ۱۸۹۲ تا جون ۱۸۹۴، در حدود ۹ هزار نفر هزاره به‌طور کنیز و غلام، تنها، در بازار کابل در محل بیع و شرا قرار گرفتند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۴۰۳). در حالی که تعداد کثیری در سایر شهرهای کشور تا سال ۱۹۲۰ خرید و فروش می‌شدند (پولادی، ۱۳۸۷: ۴۰۳).

به گفته فیض محمد کاتب با این مجوز هزاران زن و دختر هزاره به بردگی گرفته و فروخته شد (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۱۲). خانه‌ای در افغانستان نماد، مگر آن که یک یا دو تن از زنان و دختران هزاره را برای خود به کنیزی نبرده باشند؛ حتی کوچی‌ها آنان را به هندوستان و دیگر کشورهای خارجی انتقال می‌دادند و می‌فروختند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۹۵۵). به جرأت می‌توان گفت که آمار زنان و دخترانی که قربانی تجاوز جنسی عوامل و حامیان رژیم عبدالرحمن خان واقع شدند، بیش از زنان مسلمان بوسنی و هرزگوین بوده است که مورد تجاوز جنسی صرب‌ها قرار گرفتند.

تجاوز جنسی به دختران هزاره از شخص امیر عبدالرحمن خان، پسران و درباریان او شروع می‌شد و تا پایین‌ترین طبقات می‌رسید (مولایی، ۱۳۹۰، مقدمهٔ تمه ج سوم سراج التواریخ: ۱۸۸). زیباترین آن‌ها که معمولاً شامل دختران بزرگان هزاره بودند، در بارگاه سلطنتی و حرم‌سرای شخصی امیر نگهداری می‌شدند. نام آن عده دختران میران و بزرگان هزاره که از سوی عبدالرحمن خان، امیر حبیب‌الله خان، سردار نصرالله خان، حاکمان و عمال آن‌ها به‌عنوان کنیز مورد تصرف و تجاوز قرار گرفته‌اند، جابه‌جا در کتاب سراج‌التواریخ ثبت شده است. امیر حبیب‌الله خان در روز قتلش نزدیک به دویست و سه تن از دختران هزاره، دره نوری، منگلی، بدخشی، ازبیک، تاجیک و افغان را به‌عنوان ملک یمین داشت که مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌داد (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۲: ۳۹۰). از تعداد بیست‌وسه پسر و دختر که از امیر حبیب‌الله خان بازماند، چند تن از آنان از بطن دختران میران هزاره بودند که او به‌عنوان کنیز گرفته بود. از جمله عبدالله، عبدالواحد و عبدالصمد که از بطن بنفشه خانم دختر محمدرضای هزاره بودند (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۳: ۶۱۲ و مولایی، ۱۳۹۰، مقدمهٔ تمه ج سوم سراج التواریخ: ۱۸۹). سردار نصرالله خان نیز یکی از دختران میران هزاره را به نام «ملک یمین» متصرف شد که نام او لیلی بود و از وی دارای یک دختر شد (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۲۶۵). نام دو تن از فرزندان حکمران هرات که خود قاضی‌زاده بود، آن‌گاه که در قندهار بود چهارده تن از دختران هزاره و چهارصده را به ملک یمین متصرف شده بود که غلام فاروق از بطن سریتی^۱ هزاره دایکندی و غلام حسین

۱. به کنیزی گفته می‌شود که برای هم‌بستری و تمتع جنسی گرفته شود. لغت‌نامه دهخدا ذیل واژه

از رحم سرتی چهارصده او زاده شده بود. غلام حسین پس از بلوغ و رشد خود کشی کرد (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۵۰۱ و مولایی، ۱۳۹۰، تتمه جلد سوم سراج التواریخ: ۱۸۹).

سرداران و افسران لشکر عبدالرحمن سایه‌به‌سایه دنبال زنان زیبای مردم دربند هزاره بودند؛ هر کدام یک یا دو دختر هزاره را برای خوشگذرانی با خود می‌بردند و حتی برخی از سران آن‌ها حرم‌سرای شخصی از زنان و دختران هزاره ترتیب داده بودند و هر جا می‌رفتند با خود می‌بردند. از باب نمونه سردار قدوس‌خان در طول فصل سرمای غیرقابل تحمل هزاره‌جات مرکزی، به نواحی مناطق گرمسیری نقل مکان می‌کرد و دختران و زنان سرتی زیاروی هزاره را برای خوش‌گذرانی و شهوت‌رانی با خود می‌برد. با مشاهده این اعمال قدوس‌خان، فرماندهان پایین‌رتبه و سربازان نیز هر کدام یک یا دو زن هزاره را همراه خود می‌بردند. (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۸۴۱ و ۸۸۹). سیدمحمدخان کوهستانی حاکم جاغوری، به چهار زن شوهردار جاغوری تجاوز کرده و آن‌ها را به‌زور در خانه‌اش نگه داشته بود (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش: ۷۸). ژنرال میرعطاخان به دختر میرابراهیم‌بیگ و نیز به دختران و خواهران مهدی‌بیگ کورگه و مصطفی‌بیگ پسر عم او و یعقوب‌علی‌بیگ و ظفرعلی‌بیگ برادر او و محمدرفیق‌بیگ و فیض‌الله‌بیگ تجاوز جنسی کرد (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲، ۱۷۱). هزاره‌های جاغوری به امیر شکایت کردند که میرزاغلام‌حیدر عامل جاغوری در هر ماه یک دختر باکره از ما می‌خواهد و بعد از یک ماه تجاوز و خوشگذرانی، آن دختر را آزاد می‌کند و دختر دیگری می‌خواهد. در مدت هشت ماه، هشت دختر را برای بهره‌گیری جنسی مورد سوءاستفاده قرار دادند. امیر عبدالرحمن‌خان از حاکم و قاضی جاغوری و گمیدان محمدحسن‌خان، در نامه‌ای صدق و کذب این قضیه را اعلام کرد و آنان صحت ادعای شاکیان را

تصدیق نمودند. شدیدترین مجازات امیر دربارۀ این‌گونه مجرمان و سوءاستفاده‌کنندگان از قدرت، احضار آنان به کابل بود. لذا امیر عبدالرحمن-خان، غلام‌حیدر و هزاره‌هایی را که عریضه کرده بودند، به کابل فراخواند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۸۲۶).

فرماندهان و سربازان عبدالرحمن‌خان در جستجوی دختران زیبا و حتی زنان شوهردار زیبا در مناطق هزاره‌جات و ارزگان بودند. آن‌ها را با شکنجه، تهدید و توسل به اسلحه، از خانواده و شوهران‌شان جدا می‌کردند و برای تجاوز و خوشگذرانی با خود می‌بردند و یا برای مقامات دیگر می‌فرستادند و اگر پدر، مادر، برادر یا شوهر آنان نزد حاکم یا قاضی شکایت می‌کرد، ادعا می‌نمودند این دختران و زنان را خریده‌اند. «دو تن از سپاهیان هم‌مسلك خود را گواه قرار می‌دادند و به این‌گونه کردار هزاران دختر و زن را در کابل و غیره بلاد و اطراف و تجار و افغان کوچی می‌فروختند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۳۲۲). به‌عنوان نمونه کرنیل فرهادخان یکی از افسران عالی‌رتبه امیر عبدالرحمن‌خان، غلام، شوهر «آمه» از هزاره‌های زاوولی را به بهانه اسلحه حبس کرده بود و او موفق شد که از زندان بگریزد و فرهاد، زن جمیله او را به نام آمه به زنی خود گرفت. فرهاد زنان و دختران زیبای بسیاری را از مناطق مختلف ارزگان به کنیزی گرفته بود. هفده تن آنان را به هرات برای فرامزخان فرستاد و بقیه آنان از جمله زن غلام را عبدالرحمن فرمان طلب به کابل خواست (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۱۳). محمدعلی‌خان پسر جنرال شیرمحمدخان، با چند تن سواره و پیاده وارد خانه احمدعلی پسر کدخدا اسماعیل بابۀ هزارۀ جاغوری شد و از او خواست دخترش را به‌عنوان مهمانی به او بدهد. احمدعلی از این کار سرباز زد. جنرال مذکور در حضور قاضی و مفتی چیزی نگفت؛ ولی بعداً خانه او را آتش زد و تمام اموال و دارایی او را غارت کرد. یکی از سربازان

فوج پیاده به نام ملا محمدحسن، دختر زیبای محمدرحیم هزاره را که نامزد یکی از هزاره‌های شیرداغ بود خواست و او حاضر به دادن دختر خود نشد. او محمدرحیم را به درخت بست. بعد از چوب زدن بسیار، تهدید کرد که اگر دخترت را به من ندهی به عنوان یک شخص مفسد و شرور حبس می‌کنم و به کابل می‌فرستم. محمدرحیم بعد از این شکنجه و تهدید، دختر خود را به ملا محمدحسن تسلیم کرد (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۱۵). کاتب می‌نویسد که افسران و سپاهیان امیر «زنان شوهردار را از خانه شوهرش کشیده دعوی خرید آنان را می‌نمودند. چنانچه زوجه محمدعلی نام را معروف به ممی را یک تن از سپاهیان توپخانه عرصه دو ماه نزد خود برده متصرف شده بود و شوهر او نزد حاکم فریاد زده داد خواست و حاکم از سپاهی پرسیده، او پاسخ داد که خریده و قباله به دست دارم» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۱۲).

لشکریان عبدالرحمن در هنگام جمع‌آوری و مصادره اسلحه به بهانه سلاح به‌زور وارد خانه هزاره‌ها می‌شدند. دختران و زنان آنان را با خود می‌بردند یا به حریم عفت آنان تجاوز می‌کردند (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۹۲). پولادی نمونه‌های بسیاری را در کتاب خود تحت عنوان «سوءاستفاده جنسی از زنان هزاره»، در صفحه‌های ۳۹۲ تا ۳۹۵ روایت کرده است.

کوچی‌ها در هنگام بازگشت خود از هزاره‌جات، به قول کاتب؛ «دختران و زنان هزاره‌ها را هر قدر که می‌دیدند، پیش‌انداخته با خود می‌بردند و بعضی را در آغوش مخالطت کشیده برخی را می‌فروختند». اگر هزاره‌ها به دنبال کوچی‌ها می‌رفتند و دختران خود را نزد آنان می‌یافتند، کوچی‌ها ادعا می‌کردند که این دختران را خریده‌اند یا نکاح کرده‌اند. باین که در واقع نکاح-نامه یا قباله نکاح نداشتند، با استفاده از زور این دختران را با خود می‌بردند (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، بخش ۱: ۱۴۴).

افزون بر موارد فوق حاکمان هر ولایت زنان، اطفال، و دختران بزرگان و میران هر ولایت را که در کابل محبوس بودند، برای بردگی به کابل می‌فرستادند. از باب نمونه جنرال شیرمحمدخان در ارزگان در ربیع‌الثانی ۱۳۱۲ ق / اکتبر ۱۸۹۴ زنان و پسران و دختران ۴۷ تن از بزرگان و میران چنارتو را که در زندان کابل محبوس بودند، به کابل فرستاد و نیز گُمیدان محمدحسن مقیم سنگماشه جاغوری عیال و اطفال ۱۵۲ تن از بزرگان هزارهٔ سکنهٔ چوره و چنارتو و غیره را که در زندان کابل محبوس بودند و جنرال شیرمحمدخان و سمندرخان حاکم ارزگان به سنگماشه فرستاده بود، به کابل اعزام کردند که همه را حکومت به بردگی گرفت (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۴۳۷). در نتیجهٔ تملک هزاران تن دختر و زن هزاره به‌عنوان کنیز از سوی حاکمان و افغانان و تجاوز جنسی به آنان، نسل‌جدیدی به نام «افغان - هزاره» به وجود آمد که در جامعه پدرسالار افغانستان هویت قومی این اطفال را تغییر دادند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۷۳).

از بررسی شواهد تاریخی مصادیق نسل‌زدایی هزاره‌ها، این نتیجه به دست می‌آید که امیر عبدالرحمن‌خان، فرماندهان و لشکریان او به‌قصد نسل‌زدایی هزاره‌ها، شدیدترین بی‌رحمی‌ها و ستمگری‌ها را در حق مردم مظلوم هزاره انجام دادند. غبار می‌نویسد: «مظالم امیر در هزاره‌جات سابقه‌ای در تاریخ کشور نداشت و فقط می‌توان مثال آن را در تاریخ هجوم چنگیز مطالعه کرد و بس» (غبار، ۱۳۶۸، ج ۱: ۶۷۰). تیمور خانوف هم می‌نویسد: «حتی محاسبه کردن این همه ستمگری‌ها به روی کاغذ هم امکان‌پذیر نیست» (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۲۱).

گفتار پنجم:

انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر

پنجمین رفتار مجرمانه جنایت نسل زدایی، انتقال اجباری اطفال اعم از پسر و دختر یک گروه به گروه دیگر به قصد نابودی تدریجی هویت فرهنگی آنان است. دلیل جرم‌انگاری این عمل به عنوان نسل زدایی هم‌سانی و همانندگردانی فرهنگی اطفال با گروه میزبان است. به خصوص اگر این انتقال در سنینی اتفاق افتد که اطفال انتقال داده شده برای پذیرفتن هنجارهای گروه دیگر از هر حیث آماده باشد (اردبیلی، ۱۳۸۶: ۷۳). انتقال اجباری اطفال باعث از بین رفتن میراث فرهنگی، زبانی، مذهبی و هویت اجتماعی آن‌ها می‌شود و آنان را از نظر فرهنگی و هویت اجتماعی با گروه غالب همسان می‌سازد و با این عمل بقا و استمرار هویتی موجودیت یک گروه با خطر جدی مواجه می‌شود (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۱۰۰ و اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۸).

بعضی از حقوق‌دانان گفته‌اند دلیل دیگر جرم‌انگاری این عمل آن است که انتقال اجباری اطفال از یک گروه به گروه دیگر موجب می‌شود آنان در معرض شرایط زندگی نامناسبی قرار گیرند که ادامه حیات و اصولاً بقای آنان را تهدید می‌کند (اردبیلی، ۱۳۸۶: ۷۳). یا این عمل موجب صدمات شدید روحی بر اطفال، والدین و بستگان آنان می‌شود و امنیت روحی، روانی و

سلامت جسمی آن‌ها را شدیداً به خطر می‌اندازد. اگر دلیل جرم‌انگاری، انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر یکی از این باشد، در بند ۳ و ۲ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی به‌خوبی پیش‌بینی شده است، دیگر نیازی به جرم‌انگاری مستقل این عمل در بند جداگانه نبود.

نظریه صحیح همان‌گونه که گفته شد، انتقال اجباری اطفال از مصادیق نسل‌کشی فرهنگی است؛ زیرا در این نوع اقدام مجرمانه، اطفال به‌طور فیزیکی از بین نمی‌روند و حتی ممکن است از زندگی در محیط جدید، خوشحال هم باشند؛ اما مرتکبان از این طریق با آموزش فرهنگ خودی، آنان را تخلیه فرهنگی می‌کنند و از فرهنگ و سنت‌های مادری‌شان بیگانه می‌کنند و طبعاً دیگر دارای زبان، فرهنگ و مذهب گروه خود نخواهند بود. این مجرمان در درازمدت به هدف خود که نابودی هویت فرهنگی آن گروه هست، دست می‌یابند (روستایی و حق‌سرشت، ۱۳۹۲: ۵۰). شاهد این دیدگاه گزارش «کمیسیون حقوق بشر و ایجاد فرصت‌های برابر استرالیا»، در سال ۱۹۹۷ است که اقدام استرالیایی‌ها در انتقال اجباری کودکان بومیان به نهادها و خانواده‌های غیربومیان را نابودی عناصر فرهنگی و نقض بند ۵ ماده ۲ کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل‌کشی به شمار آورده است. مطابق این گزارش؛

«مذاکرات و تحقیقات نشان داده است که هدف اصلی از انتقال کودکان بومی، جذب و حل نمودن آن کودکان در جامعه بزرگ‌تر و غیربومی است. تا جایی که ارزش‌های فرهنگی و هویت نژادی منحصربه‌فرد آن‌ها به نابودی کشانده می‌شود و راه را برای ورود اشکال مختلف فرهنگ غربی باز می‌کند. انتقال کودکان با چنین نیتی نسل‌زدایی محسوب می‌شود. زیرا که نابودی «نظام فرهنگی» مورد حمایت کنوانسیون را هدف خود قرار می‌دهد.» (Schabas, 2009: 205؛ به نقل از روستایی و حق‌سرشت، ۱۳۹۲: ۶۰).

پروفسور شبت در تأیید این که انتقال اجباری کودکان نوعی از نسل‌کشی فرهنگی است، اظهار می‌دارد که به اعتقاد او بند ۵ ماده ۲ تا حدودی غیرعادی است؛ زیرا با این که نسل‌زدایی فرهنگی با تصمیم قطعی تدوین‌کنندگان کنوانسیون منع نسل‌زدایی از محدوده کنوانسیون حذف گردید، در واقع این بند شکل خاصی از نسل‌زدایی فرهنگی را مدنظر قرار می‌دهد. در نتیجه در محکومیت به ارتکاب جرمی که در این بند مشخص شده است، لازم است که قصد نابودی یک گروه در یک مفهوم فرهنگی اثبات شود و نه در یک مفهوم فیزیکی و بیولوژیکی (روستایی و حق‌سرشت، ۱۳۹۲: ۶۱). در واقع پیشگیری از زایش افراد جدید یک گروه از دو طریق انجام می‌شود:

اولاً: ممانعت از تکثیر نسل که در بند ۴ ماده ۶ توضیح داده شد.

ثانیاً: هویت‌زدایی از اعضای جدید که با تغییر هویت گروهی اطفال گروه با انتقال اجباری و ناخواسته آن‌ها به گروه دیگر انجام می‌شود و موجب اضمحلال و نابودی گروه مورد هدف در نسل بعدی می‌شود. هم‌چنین هویت گروهی و فرهنگ زبانی آن گروه نابود می‌شود. اعضای گروه دیگر به زبانی مادری خود تکلم و نوشته نمی‌کنند که مساوی با نابودی فرهنگی و قومی یک گروه است (خالقی، ۱۳۹۴: ۶۱).

انتقال با جدا کردن فرزندان خردسال از خانواده‌های آن‌ها و تسلیم آن‌ها به خانواده گروه دیگر انجام می‌شود. افزون‌بر این انتقال با خارج کردن اطفال از مراکز مراقبتی و نگهداری اطفال و تحویل دادن آن‌ها به خانواده‌های گروه دیگر نیز صورت می‌گیرد؛ با این قصد که اطفال با فرهنگ، دین، زبان، ملیت و قومیت گروه جدید رشد نمایند و در آن مستهلک شوند. انتقال باید با اجبار و بدون رضایت اولیا و سرپرستان اطفال انجام شود. رضایت و تمایل خود اطفال

ارزش و اعتباری ندارد. اعلام رضایت باید قبل از انتقال باشد و رضایت بعد از انتقال، تنها، سبب تخفیف مجازات می‌شود.

مقصود از «انتقال اجباری» محدود به کاربرد فشار مادی و فیزیکی نیست که اطفال را با اعمال زور فیزیکی و مادی، از والدین آنان بگیرند و به‌منظور هویت‌زدایی به گروه دیگر تسلیم دهند؛ بلکه شامل اجبار معنوی و روانی نیز می‌شود. اگر والدین و سرپرستان اطفال را با استفاده از تهدید و توقیف در محل قهرآمیز و نامساعد وادار کنند که اطفال‌شان را به گروه دیگر تسلیم کنند، این جرم واقع می‌شود (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۱۰۰). دلیل این توسعه مفهومی، تفسیر عبارت «انتقال اجباری» به همین معنای وسیع (اجبار فیزیکی و معنوی) در بند d (1)، ماده ۷ سندِ عناصر جرایم درباره ارتکاب جنایت علیه بشریت از طریق اخراج یا انتقال اجباری جمعیتِ غیرنظامی است. طبیعی است که عبارت «انتقال اجباری» در همه مواد اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی به یک مفهوم است؛ نه آن‌که در یک ماده به معنای محدود و مضیق (انتقال اجباری فیزیکی) و در ماده دیگر به معنای وسیع (انتقال اجباری فیزیکی و معنوی) به کار رفته باشد. در اظهارنظر قضایی دادگاه رواندا و یوگسلاوی سابق نیز عبارت «انتقال اجباری» به همین معنای موسع تفسیر شده است (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۱۰۱). افزون بر این، اطلاق عبارت «انتقال اجباری» اقتضا می‌کند هر دو نوع اجبار فیزیکی و معنوی را شامل شود (جوانمردی صاحب، ۱۳۸۴: ۶). براساس بند ۱ ماده ۶ سند عنصر مادی برای ارتکاب نسل‌کشی، از این طریق ضروری نیست که تعداد اطفال منتقل شده بسیار باشد؛ حتی اگر یک طفل به‌منظور نابودی تدریجی گروه به گروه دیگر به‌صورت اجباری انتقال یابد، این جرم تحقق می‌یابد.

موضوع این جرم اطفال است. طفل براساس ماده ۲۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و بند ۵ ماده ۶ عناصر جرایم بین‌المللی، کسی است که سن او کمتر از ۱۸ سال باشد. دلیل این که جرم نسل‌کشی از طریق انتقال اعضای گروه، تنها، در مورد اطفال قابل ارتکاب است آن است که هویت‌زدایی از افراد زیر سن ۱۸ سال در مقایسه با افراد دارای سن بالاتر از ۱۸ سال ساده‌تر و عملی‌تر است؛ چون این اشخاص اقوام و ملیت خود را نمی‌شناسند و از نظر شناختی برای درک واقعیات و مفاهیم توانایی چندانی ندارند و تغییر برخی باورها، عقاید و اصالت در آن‌ها راحت‌تر صورت می‌گیرد. هم‌چنین شخصیت آن‌ها تا هنوز شکل نگرفته و هم‌سانی و همانند‌گردانی فرهنگی اطفال با گروه میزبان آسان‌تر است (اردبیلی، ۱۳۸۶: ۶۲). در ادامه به تدریج هویت فرهنگی آنان نابود می‌شود و آنان به زبان گروه جدید صحبت نموده و با آداب، رسوم و فرهنگ گروه جدید رشد خواهند کرد و مذهب آنان را خواهند پذیرفت. درحالی که تغییرات هویتی در کسانی که شخصیت کامل‌تری دارند و هویت اجتماعی و شخصیت آن‌ها شکل گرفته است، پیچیده‌تر و سخت‌تر است.

عبدالرحمن خان، فرماندهان و لشکریان او با توسل به اجبار هزاران طفل هزاره‌ها را به عنوان برده اسیر کردند و به قصد نابودی تدریجی گروه قومی هزاره و قصد تغییر هویت فرهنگی آنان، این اطفال را به گروه قومی دیگری انتقال دادند. آنان علاوه بر ارتکاب جنایت علیه بشریت براساس بند ج ماده ۷ اساسنامه، جنایت نسل‌زدایی را نیز مرتکب شدند؛ ولی به نظر می‌رسد که برده‌سازی اطفال در آن دوره بیشتر به قصد منافع اقتصادی بوده است، نه قصد تغییر هویت فرهنگی آنان. لذا اگر این جرم از مصادیق جرایم علیه بشریت به شمار آید، مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

گفتار ششم: موضوع جرم نسل‌زدایی

موضوع جنایت نسل‌زدایی گروه‌های چهارگانه قومی، نژادی، ملی و مذهبی است که رفتارهای مجرمانه نسل‌زدایی بر آن واقع می‌شود و اسناد بین‌المللی از موجودیت و هویت‌های آن‌ها حمایت کیفری می‌کنند. در حقیقت به قربانیان نسل‌زدایی، «موضوع جرم» گفته می‌شود. دلیل این امر که اسناد بین‌المللی مربوط به جنایت نسل‌زدایی از موجودیت و هویت این گروه‌ها و اقلیت‌های چهارگانه در کشورهای جهان حمایت جزایی کرده‌اند آن است که در طول تاریخ بیشتر اقلیت‌ها که توانایی لازم را برای دفاع از خود نداشتند، در معرض انواع مصادیق نسل‌زدایی قرار گرفته و حق حیات و موجودیت آن‌ها سلب شده است. گروه‌هایی که قدرت لازم برای دفاع از خود را دارند، کسی جرأت نمی‌کند به قصد نابودی آنان اقدام کند. از این رو عموم متخصصان حقوق اقلیت‌ها از کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی به عنوان اولین کنوانسیون الزام‌آور درباره حقوق اقلیت نام برده‌اند. کمیته حقوق بشر نیز ممنوعیت ارتکاب نسل‌زدایی و مجازات آن را در حقوق بین‌الملل از جمله اقداماتی می‌داند که در راستای حمایت از اقلیت‌ها تدوین شده است (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۲۹). درست است که در نهایت و عملاً افراد قربانی یکی از رفتارهای پنج‌گانه جنایت نسل‌زدایی واقع

می‌شوند، اما این افراد باید به دلیل تعلق به یکی از گروه‌های چهارگانه، مورد هدف قرار گیرند نه به دلیل هویت و ویژگی‌های فردی خود. جانی اساساً خصومتی با فرد ندارد. دشمنی او با گروه است؛ به عنوان مثال مجنی علیه به دلیل داشتن مذهب، نژاد، ملیت و قوم خاص کشته می‌شود و مجرم هم با این اقدام خود قصد نابودی کلی یا جزئی این گروه چهارگانه را دارد (پوربافرانی، ۱۳۹۸: ۲۶۸). بنابراین هدف اصلی و بنیادین کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی و ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، حمایت از این گروه‌های چهارگانه است و حمایت از افراد در درجه اهمیت فرعی و ثانویه قرار دارد و در حقیقت از نتایج تبعی حمایت از گروه‌های چهارگانه خواهد بود (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۴۶). چنانچه افراد بدون تعلق به یکی از گروه‌های چهارگانه در معرض یکی از اعمال پنج‌گانه نسل‌زدایی واقع شوند، جرم از نوع جنایت علیه بشریت یا جرم عادی خواهد بود، نه نسل‌زدایی.

گروه‌های انسانی به شیوه‌های مختلفی تشکیل می‌شود. برخی گروه‌ها با انتخاب و اراده افراد ایجاد می‌شوند؛ مانند گروه‌های سیاسی، حزبی، شغلی، اجتماعی و اقتصادی. ولی در تشکیل برخی دیگر اراده اعضای آن گروه نقشی ندارد؛ مثل گروه‌های چهارگانه قومی، نژادی، مذهبی و ملی. گروه‌ها از نظر دوام و پایداری نیز به دو دسته موقتی و دائمی تقسیم می‌شوند؛ گروه موقت به دسته‌ای گفته می‌شود که برای مدت محدودی تشکیل می‌شود و اعضای آن قادر هستند با تصمیم خود به موجودیت گروه پایان دهند. در مقابل گروه‌های پایدار آن‌هایی هستند که اعضای آن نمی‌توانند گروه را منحل کنند؛ مانند گروه‌های نژادی، قومی و... (خالقی، ۱۳۹۴: ۳۴).

ماده ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی و ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، با معرفی چهار گروه قومی، نژادی، مذهبی و ملی به عنوان موضوع

جنایت نسل‌زدایی از آنان حمایت کیفری کرده است. وجه مشترک این چهار گروه مورد حمایت، ثبات و دائمی بودن آنان است. افراد به محض تولد به شکل دائمی و غیرارادی به این گروه‌ها می‌پیوندند و این وابستگی بین فرد و گروه به طور ناخواسته و غیرقابل برگشت به وجود آمده و در طول زندگی ادامه خواهد یافت. چنین حمایتی از گروه‌های بی‌ثبات دریغ شده است؛ مثل گروه‌های سیاسی، حزبی، شغلی، اجتماعی و اقتصادی که شخص به دلخواه و ابتکار خود عضویت آن‌ها را می‌پذیرد و هرزمانی که بخواهد می‌تواند از عضویت آن‌ها خارج شود (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۸۵). انحصار موضوع جنایت نسل‌زدایی در این چهار گروه جنبه حصری دارد نه تمثیلی.

اسناد بین‌المللی مربوط به جرایم نسل‌کشی حمایت جزایی را از گروه‌های سیاسی، فرهنگی و گروه معلولان دریغ داشته است. ممکن است دولت‌ها وسوسه شوند که گروه‌هایی مانند بیماران درمان‌ناپذیر و انسان‌هایی که به گونه‌ای از ناتوانی جسمانی و روانی رنج می‌برند و به تعبیری ناسودمندند و باری بر دوش جامعه محسوب می‌شوند را قتل عام کنند. به ویژه توجیهات علمی با عنوان «اصلاح نسل» خطری است که بیش از پیش این گروه را تهدید می‌کند (اردیلی، ۱۳۸۶: ۷۰). بعضی از توجیه‌هایی که برای محرومیت از غیر این گروه‌های چهارگانه شده است، قرار ذیل است:

نخست: این گروه‌ها ثبات ندارد و موقتی است؛

دوم: حمایت از غیر گروه‌های چهارگانه در عرف بین‌المللی مقبولیت جهانی ندارد و جنایت ارتكابی علیه آنان را می‌توان از نوع جنایت بر ضد بشریت یا جرایم عادی داخلی به شمار آورد.

سوم: اگر نابودی گروه فرهنگی جرم نسل‌کشی به شمار آید، مانعی در مسیر تلاش‌های مشروع گروه فرهنگی به‌منظور ارتقای جوامع بدوی به جوامع متمدن ایجاد می‌شود (بیگ‌زاد، ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷: ۷۷).

چهارم: اگر گروه سیاسی نیز در قلمرو موضوع جنایت نسل‌کشی شامل شود، موجب دخالت در امور سیاسی و تضعیف امنیت ملی کشورها خواهد شد (پورباقرانی، ۱۳۹۸: ۲۶۸).

ولی این توجیهات و تبعیض در حمایت جزایی از گروه‌ها، قابل‌پذیرش نیست. چراکه اگر نابودی فوری یا تدریجی بعضی از گروه‌ها نسل‌کشی محسوب شود و نابودی بعضی دیگر نسل‌کشی به شمار نیاید، دوگانگی حمایتی را نشان می‌دهد. مگر موجودیت و حقوق بشری گروه‌های چهارگانه قومی، ملی، مذهبی و نژادی، اهمیت بیشتری از گروه‌های نوع دوم دارد؟ در ادامه این گروه‌ها تعریف می‌شود.

۱. تعریف گروه ملی

گروه ملی به افرادی گفته می‌شود که دارای تابعیت مشترک هستند (عبدی، ۱۳۹۶: ۱۹۷). دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا با توجه به رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «نوته بام»، گروه ملی را به مجموعه‌ای از افراد تعریف کرده است که شهروندان یک کشور بوده و از حقوق و تکالیف متقابل برخوردارند (خالقی، ۱۳۹۴: ۳۹). در تعریف دیگر آمده است: «مجموعه افرادی که تشکیل یک دولت - کشور دهند و به‌عنوان یک کلیت اجتماعی مشخص در برابر حکومت در نظر گرفته شود.» مفهوم گروه ملی غالباً زمانی به‌وجود می‌آید که اقلیتی به‌عنوان گروه ملی در کشور دیگری که اکثریت را تشکیل می‌دهند، حضور داشته باشند؛ نظیر اغلب گروه‌های مهاجر که از سرزمینی به سرزمین

دیگر کوچ می‌کنند. از این رو وجود گروه ملی در قلمرو سرزمینی کشور خود بی‌معناست. اغلب پناه‌جویان و آوارگان که قلمرو سرزمینی خود را ترک می‌کنند، گروه‌های ملی را به عنوان اقلیت در قلمرو محل اقامت جدید تشکیل می‌دهند. اعضای گروه ملی ممکن است از اقوام، نژادها و پیروان مذاهب و ادیان مختلف باشند. این امکان وجود دارد که اعضای گروه ملی ترکیب ناهم‌گونی از این ابعاد باشند (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۸۶).

۲. تعریف گروه مذهبی

گروه مذهبی آن است که اعضای آن مذهب، دین و یا سبک پرستش واحد و یا اعتقادات مشترک دارند، اعمال عبادی خاصی را انجام می‌دهند، و از سایر گروه‌های مذهبی باز شناخته می‌شوند. گروه مذهبی اختصاص به گروه‌های دینی و مذهبی خاصی ندارد؛ بلکه شامل تمام گروه‌های مذهبی و دینی موجود در سطح جهان و دارای هر نوع اعتقادات دینی و مذهبی می‌شود. باورها و اعتقادات دینی سهم زیادی در پیوند و یکپارچگی جوامع انسانی دارند. اعتقادات صحیح ضمن تقویت همبستگی گروه‌های انسانی، مانع از تجاوز به حقوق معتقدان دیگر ادیان می‌شود. در حالی که باورهای نادرست دینی یا اعتقادات موهوم آسیب‌های جدی در پی دارد. رقابت پیروان ادیان مختلف که بر اساس باورهای نادرست استوار باشد، خشونت‌های دینی و مذهبی حادی را ایجاد خواهد کرد (خالقی، ۱۳۹۴: ۴۰). این مساله در برخی موارد موجب ارتکاب نسل‌زدایی خواهد شد. نمونه بارز آن گروه مذهبی داعش است که از ارتکاب هیچ جنایتی علیه گروه مذهبی شیعه خودداری نمی‌کند.

۳. تعریف گروه نژادی

گروه نژادی به گروه انسانی گفته می‌شود که از سایر گروه‌ها به وسیله مجموعه‌ای از صفات جسمانی - توارثی متمایز است؛ مانند صفات تشریحی یا جسمانی مانند رنگ، پوست، قد، شکل سر و غیره (جوانمردی صاحب، ۱۳۸۴: ۲۶). گروه نژادی در دوسیه «آکایسو» با این بیان تعریف شده است: «شامل جمعی از انسان‌هاست که در ویژگی‌های فیزیکی و ارثی اغلب با یک منطقه جغرافیایی مشخص، صرف‌نظر از عوامل زبانی، فرهنگی، ملی و مذهبی مشترک هستند. گروه نژادی به دلیل تشابه ژن‌های منتقل‌شده از نسلی به نسل دیگر، از نظر رنگ، پوست، اندازه قامت، فیزیک بدنی، رنگ چشم، شکل موی سر یا صورت، ترکیب چهره، بهره‌هوشی و نظایر آن غالباً مشابه هم هستند. این صفات ظاهری به شکلی هستند که در اکثر موارد اعضای نژادهای مختلف به راحتی از یکدیگر قابل تشخیص هستند (خالقی، ۱۳۹۴: ۳۷).

۴. تعریف گروه قومی

گروه قومی مجموعه‌ای از انسان‌هاست که زبان، تاریخ و ریشه‌های فرهنگی مشترک دارند و ممکن است در چند کشور سکونت داشته و تابعیت کشورهای مختلف را پذیرفته باشند (اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۰). گروه قومی با آداب و رسوم مشابه و یکسان زندگی می‌کنند. در گروه قومی بیشتر بر اشتراک فرهنگ و زبان تکیه می‌شود. دیوان کیفری بین‌المللی رواندا در قضیه آکایسو (Akayesu)، گروه قومی را شامل مجموعه‌ای از انسان‌هایی دانسته است که زبان یا فرهنگ مشترک دارند (عبدی، ۱۳۹۶: ۱۹۹). از باب مثال ممکن است هزاره‌ها با چینی‌ها، مغول‌ها و کره‌ای‌ها از نظر نژادی یکسان باشند و همه باهم یک گروه نژادی را تشکیل دهند؛ ولی از نظر قومی با آن‌ها متفاوت هستند.

چون از نظر فرهنگی و زبانی با آن‌ها تفاوت دارند. لذا مردمان کشورهای متبوع این افراد، از نظر قومی هزاره نیستند.

موضوع جرم نسل‌زدایی امیر عبدالرحمن‌خان، افسران و لشکریان او، براساس متن دستورهای امیر و آن‌چه در عمل آماج این جنایت واقع شد، گروه قومی هزاره‌ها بوده است. در دستورهای نسل‌زدایی امیر عبدالرحمن‌خان از گروه قومی هزاره به صراحت به عنوان موضوع جنایت نسل‌زدایی نامبرده شده است: «بار بار به تکرار، ایشان (فرماندهان) را حکم داده است که مردم هزاره به غایت شریر و فریبنده و محیل‌اند. تا می‌توانند در انجام دادن و تمام کردن آن قوم سرکش کوشیده، نگذارند نامی از آنان در مملکت افغانستان باقی [بماند]» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۱۰۵۵). «با هزاره‌ها بجنگید، سرهایشان مال من و تمام اموال آنان مال شما» (ferdinand Klaus, 1962: 128); «چون کُفر اشرار هزاره دایه و فولاد و زاوولی و سلطان- احمد و ارزگان و غیره به جایی رسید که بر جمیع غازیان و مسلمانان حکم کُفر نمودند...». (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، ۱: ۹۳۴).

در عمل هم لشکریان عبدالرحمن‌خان، تنها، هزاره‌ها را مورد آماج و هدف نسل‌زدایی قرار دادند نه همه شیعیان افغانستان را. از باب مثال به شیعیان قزلباش آسیب نرساندند؛ چون آنان در بیشتر موارد هم‌کار عبدالرحمن بودند. هم‌چنین شیعیان پشتون تبار و تاجیک تبار مصون از تیغ بُرآن عبدالرحمن بودند.

مبحث سوم:
رکن روانی نسل‌زدایی

همهٔ مصادیق جنایت نسل‌زدایی از نوع جرم عمدی است. باید عمل از فکر و اراده مجرمانه ناشی شود. مادهٔ ۳۰ اساسنامهٔ دادگاه کیفری بین‌المللی تمام جرایم بین‌المللی را از نوع عمدی معرفی کرده است. در این ماده آمده است: «جز در مواردی که به نحو دیگری مقرر شده باشد، هیچ‌کس دارای مسئولیت کیفری نیست و نمی‌تواند به دلیل ارتکاب یکی از جرایمی که رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت دیوان است مجازات شود؛ مگر این‌که عنصر مادی جرم همراه با قصد و علم نیز باشد». براساس این ماده، اجزاء تشکیل‌دهندهٔ عنصر معنوی تمام جرایم بین‌المللی از جمله جنایت نسل‌زدایی، علم و قصد است که به آن سوءنیت عام گفته می‌شود. افزون براین، در این جنایت وجود سوءنیت خاص نیز ضروری است که باید مرتکب قصد نابودی کلی یا جزئی یکی از گروه‌های مورد حمایت را داشته باشد. بنابراین عنصر معنوی جنایت نسل‌زدایی مرکب از سوءنیت عام و سوءنیت خاص است.

گفتار اول: سوءنیت عام

سوءنیت عام در نسل‌زدایی مرکب از قصد و علم است. متهم باید رفتارهای پنج‌گانه جرم نسل‌زدایی را از روی قصد و خواست علیه یکی از گروه‌های چهارگانه مورد حمایت اسناد بین‌المللی انجام دهد. در صورت نبود چنین قصدی، جنایت نسل‌زدایی تحقق نمی‌یابد؛ مانند آن که شخصی در حالت مستی، اجبار و یا اشتباه‌ها یکی از رفتارهای پنج‌گانه را انجام دهد. اگر کسی که قصد نابودسازی گروه قومی را دارد اما در جریان تصادف، بدون قصد مجرمانه چند نفر از اعضای آن گروه را به قتل برساند، مرتکب جرم نسل‌زدایی نمی‌شود؛ چون قصد و خواست کشتن را ندارد.

در جنایت نسل‌زدایی متهم باید علم به موضوع داشته باشد؛ یعنی بداند که قربانیان جرم نسل‌زدایی او، عضوی از اعضای گروه چهارگانه مورد حمایت اسناد بین‌المللی است و رفتارهای مصادیق پنج‌گانه جنایت نسل‌زدایی را آگاهانه انجام دهد. در صورت نبود چنین علمی و اشتباه، قاتل، تنها، به جرم قتل عمد یا سایر جرایم بین‌المللی قابل تعقیب است؛ مانند آن که در هنگام بمباران خلبان نداند که مناطق و مراکز تجمع یکی از این گروه‌های چهارگانه مورد حمایت اساسنامه را بمباران می‌کند. هم‌چنین در صورتی که عضوی از اعضای گروه را

نه به قصد نابودی کلی یا جزئی گروه، بلکه با انگیزه‌های مالی یا اختلافات شخصی به قتل برساند، جرم واقع شده از نوع قتل عمد است نه جنایت نسل‌زدایی.

گفتار دوم: سوءنیت خاص

مقصود از «سوءنیت خاص» در جرم نسل‌زدایی قصد نتیجه است؛ یعنی متهم باید قصد نابود کردن همه یا بخشی از یک گروه مورد حمایت را از طریق رفتارهای مجرمانه نسل‌زدایی داشته باشد و می‌دانسته یا باید می‌دانسته که عمل او موجب نابودی گروه مورد حمایت می‌شود. ماده ۶ اساسنامه و ماده ۲ کنوانسیون به صراحت ضرورت این قصد را پیش‌بینی کرده است: «نسل‌زدایی ارتکاب هر یک از اعمال ذیل به قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی است».

تفاوت جرم نسل‌زدایی با دیگر جرایم بین‌المللی در همین عنصر اختصاصی، یعنی سوءنیت خاص است. مثلاً اگر قتل در بستر جنایت جنگی ارتکاب یابد، از نوع جنایت جنگی است و اگر در چارچوب حمله هدفمند، گسترده و نظام‌مند علیه جمعیت غیرنظامی رخ دهد، از نوع جنایت علیه بشریت است. اما اگر با قصد نابودسازی همه یا بخشی از گروه قومی، نژادی، ملی یا مذهبی انجام شود، جرم نسل‌زدایی به شمار می‌آید.

تحقق سوءنیت خاص در عمل، یعنی نابودی تمام گروه مورد نظر یا بخشی از آن برای وقوع جنایت نسل‌زدایی ضرورت ندارد؛ یعنی شرط نیست که گروه

کلاً یا جزئاً از بین برود. تنها، وجود چنین قصدی در هنگام ارتکاب یکی از مصادیق پنج‌گانه نسل‌زدایی یا شروع به انجام آن کافی است (خالقی، ۱۳۹۴: ۴۶). باید سوءنیت خاص متهم، به صورت قطعی ثابت شود. در صورت عدم اثبات یا نبود چنین قصدی وی به ارتکاب جرم عادی یا جنایت علیه بشریت، تحت تعقیب قرار می‌گیرد (اردبیلی و دیگران: ۱۳۸۵: ۱۰). چنان‌چه شعبه بدوی دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق در قضیه «یلیسیچ» متهم را از اتهام نسل‌زدایی با این بیان تبرئه نمود: «تمام مسائل بررسی شد. دادستان به قطع و یقین ثابت نکرده که در بریسکو و در ایامی که کیفرخواست بدان اشاره دارد، نسل‌زدایی روی داده است. به علاوه رفتار متهم نشان می‌دهد که هرچند وی به صورت مشخص به قتل عام مسلمانان اقدام کرده است، اما وی نه با نیت نابودی یک گروه، بلکه به صورتی خودسرانه به کشتار اعضای این گروه مبادرت نموده است؛ بنابراین این شعبه نتیجه می‌گیرد که برای دادگاه به قطع و یقین ثابت نشده که متهم با نیت خاص مرتکب نسل‌زدایی شده است و در موارد تردید باید به نفع متهم عمل نمود» (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۵۱).

گفتار سوم: راه‌های اثبات سوءنیت خاص نسل‌زدایی

بعضی حقوق‌دانان معتقدند که احراز و اثبات قصد نابودی کلی یا جزئی، امری دشوار است و تأکید بر لزوم اثبات آن موجب بدون مجازات ماندن بسیاری از مرتکبان جنایت نسل‌زدایی می‌شود. ولی این گونه نیست که هیچ راهی برای اثبات این قصد وجود نداشته باشد و جنایتکاران بتوانند به آسانی فرار کنند. بلکه راه‌ها و قرائن متعددی برای اثبات آن وجود دارد (کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۹۰). از جمله؛

۱. عنصر مادی جرم

در همه جرایم عمدی در مواردی که مرتکب سوءنیت عام و سوءنیت خاص خود را انکار کند، یکی از بهترین راه‌ها برای اثبات این نوع قصد، عنصر مادی جرم و شرایط و اوضاع و احوال ارتکاب رفتار مجرمانه جرم مورد نظر است؛ یعنی عنصر معنوی جرم را از طریق عنصر مادی آن (رفتارهای مجرمانه جنایت نسل‌زدایی و موضوع آن) می‌توان اثبات کرد. این راه اثبات سوءنیت خاص از سوی کمیسیون مقدماتی دادگاه کیفری بین‌المللی مورد توصیه قرار گرفته است براساس بند ۳ مقدمه عمومی عناصر جرم، وجود قصد و علم می‌تواند از وقایع و اوضاع و احوال مربوطه استنباط شود. در جنایت نسل‌زدایی قصد

خاص متهم را از طریق عنصر مادی مصادیق پنج‌گانه جنایت نسل‌زدایی با توجه به شواهد و قراین ذیل می‌توان اثبات کرد:

۱ - ۱. سیستماتیک بودن رفتارهای مجرمانه

مصادیق پنج‌گانه نسل‌زدایی مخصوصاً قتل اعضای گروه را به‌صورت سازمان‌یافته در منطقه خاصی که محل سکونت گروه قومی، مذهبی، ملی یا نژادی معین است، به‌صورت مکرر، مستمر و توأم با شقاوت‌ها و بی‌رحمی‌ها مرتکب شود؛ به‌بیان دیگر کیفیت ارتکاب جنایت به‌گونه‌ای باشد که حاکی از وجود یک سیاست کلی جنایت‌کاران در نابودی کلی یا جزئی یک گروه قومی بوده باشد. جنایت‌های ارتکاب یافته به‌وضوح نشان دهد که متهم «می‌دانسته یا باید می‌دانسته است» که هدف نهایی اعمال وی و هم‌دستانش نابودی یک گروه بوده است (عبدی، ۱۳۹۶: ۱۹۷). به‌بیان دیگر نحوه انجام فعل، شرایط، و اوضاع و احوال آن به‌گونه‌ای باشد که اگر هرکسی خود را جای متهم قرار دهد و در آن شرایط و اوضاع و احوال آن عمل را انجام دهد، حتماً قصد نابودی تمام یا بخشی از گروه مورد هدف را داشته است. ماهیت برخی از اعمال و ارتکاب آن در شرایط و حالات خاص به‌گونه‌ای است که به‌صورت قطعی حاکی از سوءنیت خاص مرتکب است.

۲ - ۱. تبعیض‌آمیز بودن

اعمال و رفتارهای مصادیق پنج‌گانه نسل‌زدایی را به‌صورت تبعیض‌آمیز، تنها، علیه به یک گروه قومی، نژادی، ملی یا مذهبی انجام دهد. درحالی که اعضای گروه‌های دیگر از تعرض مصون بوده و حتی از اعضای گروه اول جدا شده باشند. مثلاً اگر نیرویی وارد شهری شود و تنها، درصدد یافتن و کشتار قوم

خاص و نژاد خاص باشد و بعد از قتل عام ادعا کند که ما قصد نابودی کلی یا جزئی اعضای آن قوم و گروه را نداشتیم، قابل قبول نیست.

۳- ۱. وسعت و شدت شقاوت‌ها و بی‌رحمی‌ها

هنگامی که قتل‌ها، صدمات شدید جسمانی و روانی، تحمیل شرایط نامناسب زندگی در حد وسیع و گسترده‌ای علیه یک گروه قومی، نژادی، ملی یا مذهبی اعمال شود، هر انسان با وجدان و بی‌طرفی می‌تواند قصد مرتکبان را برای نابودی آن گروه به وضوح از این بی‌رحمی‌ها و ستمگری‌ها استنباط کند. دادگاه کیفری رواندا راجع به پرونده «اکائیسو» بیان داشته است که از شواهد و قرائن فوق می‌توان سوءنیت خاص مرتکب را اثبات کرد؛ «این شعبه از دادگاه معتقد است که قصد را می‌توان از زمینه‌های کلی ارتکاب جرم استنباط نمود که به صورتی سیستماتیک علیه همان گروه اعمال شده است؛ خواه اقدامات اخیر را همان مرتکب انجام داده باشد و یا دیگر افراد. عوامل دیگری مانند میزان ارتکاب جرایم و وقوع آن‌ها در یک منطقه یا سراسر کشور، ماهیت کلی آن‌ها، و هم‌چنین وجود این واقعیت که قربانیان عامدانه و به گونه‌ای سیستماتیک به دلیل عضویت‌شان در گروه خاص مورد حمله قرار می‌گیرند درحالی که اعضای دیگر گروه‌ها از این حملات مستثنا هستند، می‌تواند به دادگاه در احراز نیت نسل‌زدایی یاری رساند» (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۵۱).

۲. سلاح‌های استفاده‌شده

قصد نابودی یک گروه قومی، نژادی، مذهبی یا ملی را از سلاح‌های استفاده‌شده در تصفیه انسانی نیز می‌توان استنباط کرد. یعنی سلاح‌هایی که دارای خاصیت کشندگی جمعی است، به گونه‌ای که در هنگام استفاده نمی‌توان تمایزی میان افراد یک گروه قایل شد و تنها، علیه افراد خاصی استفاده کرد؛ مانند استفاده

از سلاح کشتار جمعی، سلاح‌های شیمیایی و میکروبی علیه گروه مورد حمایت، یا توزیع لباس‌های سمی میان آن‌ها (جوانمردی صاحب، ۱۳۸۴: ۳۵).

۳. اقرار متهم

متهم در دادگاه از روی اختیار و بدون کدام تهدید و فشاری اقرار کند که او جنایت نسل‌زدایی را به قصد نابودی همه یا بخشی از یک گروه مورد حمایت اساسنامه مرتکب شده است.

۴. اسناد

اسنادی مانند فیلم، صدا، نوشته و... که از متهم باقی مانده، بیانگر سوءنیت خاص او باشد و وی این جنایت را به قصد نابودی همه یا بخشی از گروه قومی، ملی، مذهبی یا نژادی مرتکب شده باشد.

۵. شهادت

افرادی که در جلسه‌ای با مرتکب نسل‌زدایی حضور داشته‌اند، شهادت دهند که او قصد خویش را برای نابودی همه یا بخشی از گروه به صراحت ابراز داشته و این جنایت را در راستای تحقق چنین قصدی مرتکب شده است. یا این افراد شهادت دهند که وی در هنگام ارتکاب این جنایت، قصد خویش را در ضمن کاربرد ادبیات تحقیرآمیز و سخنان زشت علیه قربانیان آن گروه ابراز داشته است.

۶. صدور دستور به نابودی از سوی مقامات مافوق

هنگامی که مقامات مافوق بر زیردستان خود دستور نابودی یک گروه قومی، نژادی، ملی یا مذهبی را صادر می‌کند، در واقع به وضوح قصد و تصمیم قطعی خود را مبنی بر نابودی آن گروه ابراز می‌دارد.

۷. عقیده مرتکب

دیدگاه و عقیده مرتکب می‌تواند در احراز قصد او در نابودی گروه مورد نظر کمک کند. ممکن است مرتکب از نظر ایدئولوژی و اعتقادات مذهبی، نابودی یکی از گروه‌های چهارگانه را تکلیف و مسئولیت دینی خود بپندارد. مثلاً امروزه گروه‌های تکفیری از قبیل داعش و امثال آن، دشمنی علنی خود را علیه شیعیان اعلام کرده و رسماً اعلام داشته‌اند که شیعیان کافرند و کشتن آنان مسئولیت دینی و مذهبی هر مسلمان است.

گفتار چهارم:

دلایل و شواهد تاریخی اثبات کننده قصد نابودی همه هزاره‌ها

شواهد و اسناد تاریخی و نیز دلایل متعددی دیگری وجود دارد که عبدالرحمن خان مخصوصاً بعد از جنگ اول با هزاره‌های ارزگان و دیگر مناطق هزاره‌جات، قصد نابودی این گروه قومی را داشت است. از جمله؛

۱. اثبات قصد نابودی از دستور نابودی هزاره‌ها

عبدالرحمن خان بارهای بار دستور نابودی هزاره‌ها را به فرماندهان خود صادر کرده بود. از جمله به قبایل احمدزی و مومند دستور داد: «با هزاره‌ها بجنگید، سرهای شان مال من و تمام اموال آنان مال شما» (ferdinand Klaus, 1962, P 128). در جنگ اول ارزگان طوایف کوچی غلجایی و مومند در شعبان ۱۳۰۸ ق / اپریل ۱۸۹۱ م، به درخواست شرکت در جنگ با هدف دستیابی به سرزمین‌های پرآب و علف هزاره‌جات، اعلام آمادگی کردند. این دو طایفه چهارصد شتر در اختیار سپاه عبدالرحمن گذاشتند تا تجهیزات جنگی را به سوی هزاره‌جات حمل کنند و ۲۲۲۲ نفر مسلح در اختیار سپاه او نهادند (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۵۳). خبرنگاران در روزنامه تایمز لندن آن زمان نوشته‌اند: «امیر عبدالرحمن خان دستورهایی را برای سرقومندان و قومندانانی که در هزاره‌جات مستقر بودند، صادر کرد که بدون اتلاف وقت هزاره‌ها را گردن

بزند و روستاهای‌شان را خراب و اسلحه‌شان را مصادره کنند» (تایمز لندن، ۲ اوت ۱۸۹۲؛ به نقل از: پولادی، ۱۳۸۷: ۳۶۹).

فیض محمد کاتب نیز می‌نویسد: «او (سپه‌سالار غلام حیدرخان) و همه افسران مأمور هزاره‌جات را جداگانه فرمان کرد که در قتل و غارت و اسارت مردم هزاره دریغ را جایز نشمرده و فریب این قوم را نخورده، اسلحه کسانی را که بغاوت نورزیده‌اند تمام گرفته و قلاع ایشان را خراب کرده، آنانی را که تمرد و سرکشی نموده‌اند یکسره قتل و غارت (کنند) و احدی را زنده نگذارند و اگر کار صعب و دشوار شود، معروض دارند تا ذات شوکت سمات خود حضرت والا اعلام ظفرجام را شقه‌گشای آن صوب فرموده، دمار از روزگار اشرار برآورده، دیاری را در آن دیار نگذارند و از صدور این حکم بخردان جهان دانند که بدان قوم شوم چه روی داد و چه قسم بنیاد هستی ایشان به باد نیستی رفت و ارامل (فقیران و بی‌نویان) و آیتام ایشان به کدام منزل رسید» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۱۰۰۵).

امیر عبدالرحمن خان خطاب به درانی‌های قندهار نوشته است: «پس از تصرف ارزگان، تمام هزاره‌ها باید از دم تیغ گذرانده شده، زنان، کودکان و اموال‌شان به حیث غنیمت جنگی بین افغانان تقسیم شوند» (گلزاری، بی‌تا، ۷۵). حتی امیر هنگامی که از برخورد مسالمت‌آمیز و نرم فرماندهان خود با مردم هزاره در مقابل تسلیمی آنان و قتل‌عام نکردن آنان بعد از تسلیمی بدون جنگ، اطلاع می‌یابد، ابراز نارضایتی می‌کند و به‌صراحت دستور نابودی و نسل‌زدایی آنان را صادر می‌کند. در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۸۹۲، نواحی قلندر تبدیل به بهشتی برای پناه‌جویانی می‌شود که از شیرداغ و پشی فرار کرده بودند. وقتی مقامات لشکریان امیر از این وضع اطلاع یافتند، جنرال میرعطاخان، جنرال شیرمحمدخان، کرنیل فرهاد و برِگد محمدصادق خان را مأمور قلع‌وقمع آنان

کردند. نیروهای مشترک آن‌ها به هزاره شیرداغ، پشی و قلندر حمله کردند اما با مقاومت سخت آنان روبرو شدند. با مشاهده این سرسختی، فرماندهان نامبرده از طریق دوستی و در واقع ترغیب همیشگی وارد معرکه شدند. سلطان‌علی‌خان فرزند شیرعلی‌خان جاغوری را نزد آنان فرستادند تا آن‌ها را متقاعد کند که تسلیم شوند. هزاره‌ها بعد از مذاکره طولانی موافقت کردند و خود را به جنرال شیرمحمدخان تسلیم کردند. افسران عبدالرحمن به افتخار این موفقیت مسالمت‌آمیز، از قتل‌عام و خرابی‌های وحشیانه صرف‌نظر کردند (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۷۹).

هنگامی که امیر از طریق گزارش سپه‌سالار غلام‌حیدرخان از این جریان آگاه می‌شود، این نامه را می‌نویسد: «بار به تکرار ایشان (فرماندهان) را حکم داده است که مردم هزاره به‌غایت شریر و فریبنده و محیل‌اند؛ تا می‌توانند در انجام دادن و تمام کردن آن قوم سرکش کوشیده، نگذارند نامی از آنان در مملکت افغانستان باقی بماند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱، ص ۱۰۵۵). از این نامه به‌خوبی نارضایتی امیر عبدالرحمن‌خان از برخورد مسالمت‌آمیز این فرماندهان با مردم تسلیم‌شده استنباط می‌شود. امیر با مکار و فریبکار خواندن هزاره‌ها، درواقع به فرماندهان خود دستور می‌دهد که در این‌گونه موارد برخلاف عهد و پیمان بعد از تسلیمی هزاره‌ها، آنان را نابود کنند تا قصد او مبنی بر نسل‌زدایی هزاره‌ها در کشور تحقق یابد.

۲. اثبات قصد نابودی از تکفیر هزاره‌ها بعد از جنگ اول

امیر عبدالرحمن‌خان در جنگ دوم با هزاره‌ها با اعلام صریح سیاست نسل‌زدایی، تصفیه نژادی، تملک سرزمین‌ها، و به بردگی گرفتن زنان و اطفال آنان را در پیش گرفت. بهترین ابزار برای این نسل‌زدایی و تملک، نفرت

پراکنی مذهبی و تکفیر هزاره‌ها به عنوان کفار حربی بود؛ چون تا هزاره‌ها تکفیر نمی‌شدند، جان، مال و فرزندان‌شان به عنوان غنیمت برای عموم حلال نمی‌شد و نمی‌توانستند مردان هزاره را بکشند، زنان و کودکان آنان را به بردگی بگیرند و در بازار مسلمانان و کفار بفروشدند. به همین دلیل در فرمانی متحدالمال، خطاب به حکام همه ولایات، هزاره‌ها را تکفیر نمود و جان مردان‌شان را برای کشتن حلال اعلام کرد و دستور نابودی کامل آنان را صادر کرد (احمدی، ۱۳۹۵، ص ۲۹). کمالین که زمین‌ها، دارایی‌ها، زنان، فرزندان، دختران و چراگاه‌های آنان را پاداش شرکت در جهاد اعلام کرد (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۷۱). براساس کتاب «یادداشت‌های قندهار» (هزاره‌ها در نامه‌ها و مکاتبات خبرنگویسان بریتانیایی)، امیر عبدالرحمن خان اعلامیه‌ای صادر کرد که براساس آن هزاره‌ها را بی‌دین و اموال‌شان را شرعاً بر افغانان حلال اعلام نمود. این اعلامیه در سرک اصلی و بازار قندهار نصب شد و در معرض دید عموم قرار گرفت (گلزاری، بی‌تا، ۷۵). فیض محمد کاتب می‌نویسد که میراحمدشاه‌خان از سادات کشمیر فتوای تکفیر هزاره‌ها را نوشت و این تکفیرنامه را امیر عبدالرحمن‌خان نیز مهر و امضا نمود و به عنوان متحدالمال در سراسر کشور پخش کرد. براساس دستور امیر عبدالرحمن‌خان در منابر تکفیرنامه را قرائت کردند و مردم را برای جنگ علیه هزاره‌ها ترغیب و تحریص نمودند. در متن فرمان آمده بود: «چون کُفر اشرار هزاره دایه و فولاد و زاولی و سلطان‌احمد و ارزگان و غیره به‌جایی رسید که بر جمیع غازیان و مسلمانان حکم کُفر نمودند و سرکار اعلی در قلع و قمع بنیاد این بی‌دینان که اثری از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و دُرانی تقسیم شود، چنین سررشته و تجویز فرمودند که سپاه نصرت‌پناه نظامی و اُلوسی از هر سمت و جانب مملکت خداداد، آن‌چنان در خاک طوایف باغیه هزاره‌جات جمع شوند که نفری از آن

طوایف گمراهان جان به سلامت نبرد و رها نشود و کنیز و غلام طوایف مذکور به دست هر نفری از اقوام مجاهدین افغانستان بوده باشد...» (کاتب، ۱۳۹۳)، ج ۳، بخش ۱: ۹۳۴ تا ۹۳۶). کاتب بعد از نام بردن ولایات و افرادی که این حکم به آنان ارسال شد، می‌نویسد: از صدور این حکم و اشتها، عاقل کامل می‌داند که فرقه هزاره چه دیدند و به چه قسم به قتل و غارت و اسیری رسیدند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۳۶).

امیر عبدالرحمن خان ملّاه را مأمور کرده بود که قریه به قریه و شهر به شهر بروند تا براساس حکم تکفیر مردم را به جهاد و قتل و تاراج هزاره‌ها تحریک کنند. کاتب از ملّا عبدالخالق نام می‌برد که طوایف اندری، ترکی، علی خیل و هوتکی و... را براساس حکم تکفیر هزاره‌ها به قتل و غارت برمی‌انگیخت (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۸۹). در تاریخ ۱۲ اگوست ۱۸۹۲ خبرنگار نیویورک بریتانیایی چنین گزارش داده است: تنها، برای ملّاه و سخنرانان در قندهار ۲۰۰ اعلامیه به همراه ۲۰۰ نامه از کابل فرستاده شد (نامه‌ها شامل هدایت‌هایی در مورد اعلامیه‌ها بود) تا در نمازهای جمعه این موضوع را تبلیغ کنند که در هنگام غارت خانه‌های هزاره‌ها، کتابچه‌هایی یافت شده است که در آن‌ها به بزرگان صحابه و خلفا توهین و لعن شده است. از این کتابچه‌ها چنین بر می‌آید که هزاره‌ها و دیگر شیعیان بدان اعتقاد دارند و تصدیقش می‌کنند و به نظر علمای سنی این از کفر آنان حکایت دارد. در بخشی از نامه‌های امیر به ملّاه و واعظان آمده است: «بر تمام ملّاه و واعظان محترم معلوم باشد که در نماز جمعه در مساجد اعلان کنند که کافران، یعنی شیعیانی که به تحریک ملّاهای‌شان خلفا را سبّ و لعن می‌کنند، در افغانستان زندگی می‌کنند. سبّ خلفا از سر بی‌ایمانی آن‌هاست؛ چرا که اگر آن‌ها بصیرت داشتند به خاطر [حضرت] علی این کار را نمی‌کردند و نام پیامبر خدا و اهل بزرگوار را دستاویزی برای

کارهای خود قرار نمی‌دادند. دوستی آن‌ها چون دوستی خرس می‌ماند. در این اوضاع وظیفه من است آن‌هایی را که بی‌راهه رفته‌اند اخطار دهم و با پند و نصیحت به راه راست بازگردانم. اگر کفر آن‌ها از غفلت‌شان باشد، پس باید اسلام راستین را در آغوش بگیرند؛ آن‌گاه شاد و سعادتمند خواهند بود. لیکن اگر بر افکار ضالّه خود پای فشارند، همگی را از دم تیغ خواهم گذرانم و مال و دارایی‌شان را مطابق با تعالیم و فرامین پیامبر خدا ضبط و توقیف خواهم کرد و... ملّاهایی که از خواندن این اعلان در روز جمعه سرباز زنند یا غفلت ورزند، از موقعیت‌شان برکنار خواهند شد (گلزاری، بی‌تا: ۹۵ و ۹۶ و ۹۷). این اعلامیه‌ها را هر روز در مساجد بعد از ادای نماز در خطابه‌هایی که برای مردم می‌خواندند، مردم را علیه هزاره‌ها تحریک می‌کردند (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۰۷).

هم‌چنین امیر عبدالرحمن‌خان، ملّا سیدمحمد کوسج معروف به سید محمد ممتحن از علمای اهل سنت و سید محمد قندهاری را تشویق کرد که برای اثبات کفر شیعه براساس آیات و روایات کتابچه‌ای بنویسند و اهل سنت را تحریک و ترغیب به جهاد علیه طایفه شیعه کنند. در سال ۱۳۱۰ ق، آنان این تکفیرنامه را نوشتند (ریاضی هروی، ۱۲۶۶: ۲۵۳). به دنبال این حکم و وعده پادشاه حکومت، نیروی عظیمی تشکیل شد. کاتب می‌نویسد: «یک لگ مرد مسلح از لشکر مُلکی و چهل فوج پیاده و سواره نظامی و صد ضربه توپ که به امر و فرمان حضرت‌والا از هر طرف روی استیصال به سوی جبال مسکونه هزاره نهاده و هر کدام به مقامی از مواضع مستعد رسیده به محاربه اقدام نمودند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۳۰).

مبنای تکفیر هزاره‌ها به لحاظ نظری بسیار پرتناقض بود؛ چون واضح نبود چرا هزاره یاغستان کافر است. اگر به دلیل شیعه بودن کافر به شمار می‌رود، این

حکم مستلزم تکفیر تمامی شیعیان جهان بود که به دلایل ذیل حکومت از آن پرهیز می‌کرد:

نخست: تکفیر به دلیل شیعه بودن مانع مناسبات خوب دولت افغانستان با دولت قاجار ایران می‌شد؛

دوم: سبب می‌شد که قزلباشان را که عهده‌دار امور دیوانی بودند، از بدنه دولت اخراج و سرکوب کند؛

سوم: زندگی مسالمت‌آمیز شیعیان و سنیان را در افغانستان بویژه در شهرهای هرات، قندهار، کابل و... ناممکن می‌کرد و مشکلاتی در مسیر حکومت و حکومت‌داری به وجود می‌آورد.

اگر به نظر تکفیرکنندگان صرف بغاوت و شورش علیه حکومت موجب کفر می‌شود، مستلزم تکفیر تمامی باغیان بود که از جمله شورشیان غلجایی و شورشیان ترکستان به رهبری سردار محمداسحاق خان نیز تکفیر می‌شدند، درحالی‌که چنین نشد (احمدی، ۱۳۹۵: ۱۷). از آنجا که حکم تکفیر هزاره‌ها و مشروعیت خریدوفروش زنان، دختران و پسران آنان برخلاف اصول و مبانی فقه حنفی است، سه تن از روحانیون متدین و باوجدان اهل سنت در نامه‌ای به امیر رسالت تاریخی خود را انجام دادند و بر این حکم اعتراض نمودند و خواهان لغو خریدوفروش زنان، دختران و پسران هزاره شدند. در بریده‌ای از این نامه آمده است: «ملا سعیدخان قاضی و ملا محمدخان مفتی و ملا عبدالسلام محرر محکمه شرعی جاغوری، به امیر عبدالرحمن نوشتند: چون از سبب بغاوت خود مردم هزاره و عقیده مخالفه‌ای که از کتب ایشان به ملاحظه افتاد، حکم جواز خرید و فروختن و به ملک یمین درآوردن دختران و پسران و زنان ایشان صادر شده، این امر جاری و عام گردید؛ هزاران زن و پسر و دختر ایشان در داخل و خارج مملکت به فروش رفت و اکنون که مطیع و منقاد گردیده و سر بر خط

فرمان پادشاه اسلام نهاده‌اند، از جایی که در عقاید اهل سنت و جماعت این طایفه را مسلمان پنداشته‌اند و مسلمان می‌باشند، خرید و فروش ایشان در شرع جایز نیست و نیز از صدور این حکم اکثر از سپاه نظام، زن و عیال‌دار شده، از خدمت دولت بازمانده‌اند که گویا در حقیقت و نفس الامر، خرید و فروش هزاره نقصان دین و دولت است». عبدالرحمن خان در جواب این سه تن نوشت: «شما از باطن این قوم چه خبر دارید؟ گاهی عقیده باطنی ایشان درست نمی‌شود! و نیز اولاد خود را که بفروشد منع و قدغن نمی‌کنم و این را هم حکم نمی‌کنم که یکی اولاد دیگری را بفروشد. جور و زبردستی را از بین خود ایشان بازداشته، دور فرموده‌ام که زبردست ایشان زبردست خود را نیازارد» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۶۰۹).

بنابراین حکم تکفیر هزاره‌ها مبنای فقهی ندارد. این حکم صرفاً به دلیل دستیابی به اهداف سیاسی و اقتصادی صادر شده بود. چه آن‌که هزاره‌ها مراتع سرسبز و زمین‌های حاصل‌خیزی داشتند؛ امیر به طمع تصرف این زمین‌ها و مراتع و واگذاری آن به اقوام خود، چشم طمع بسته بود و پیش‌بینی می‌کرد که به دلیل در محاصره بودن هزاره‌ها در مناطق مرکزی افغانستان و نداشتن مرز با کشورهای خارجی، -چنان‌چه خود امیر در نامه‌ای خطاب به هزاره‌ها، در محاصره بودن آنان را گوشزد می‌کند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۸۱۶)-، شکست و نابودی کامل آنان عمل چندان دشواری نیست. در نامه سرزنش‌آمیز و عتاب‌آلود امیر که به اقوام درانی نوشته شده، این مطلب به خوبی استنباط می‌شود.

۳. اثبات قصد نابودی از عتاب و سرزنش طایفه درانی

امیر عبدالرحمن خان بعد از دریافت نامه گلایه‌آمیز سردار عبدالقدوس خان از مردم ترین، دهرآود و درانی و حتی متهم کردن آنان به این که مستعد شورش علیه حکومت هستند (گلزاری، بی‌تا، ۷۰)، مردم درانی را در نامه‌ای مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد و قصد خود را مبنی بر نابود کردن مردم هزاره و واگذار کردن سرزمین‌های آنان به درانی‌ها به صورت صریح ابراز داشته است. امیر درانی - ها را توبیخ می‌کند که چرا تعداد اندکی در جنگ با هزاره‌ها اشتراک کرده‌اند؛ مردم درانی صد هزار خانوارند و اگر مرد می‌بودند و غیرت قومی می‌داشتند به جای اشتراک تنها، پانصد نفر یعنی از هر دو خانه یک نفر در جنگ شرکت می‌کردند و یک لشکر پنجاه هزار نفری را تشکیل می‌دادند و در آن صورت دمار از روزگار هزاره کشیده و وجودشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود می‌کردند و اراضی و املاک آنان را تملک می‌کردند (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۳۱).

۴. اثبات قصد نابودی هزاره‌ها از نامه سران هزاره قبل از قیام عمومی ۱۸۹۳

در این نامه سران هزاره دلایل قیام خود را علیه حکومت برای عبدالرحمن خان شرح داده‌اند. در این نامه آمده است؛ باین که بیشتر مردم هزاره در اوایل مانند مردم مناطق دایزنگی، دایکندی، بهسود، مالستان، جاغوری، غزنی و دای چوپان اطاعت خود را از شما اعلام کردند، با سپاه قلیل سردار عبدالقدوس خان هم کاری کردند، علیه بقیه هزاره‌ها جنگیدند، همه آنان را مطیع و سربرخط فرمان حکومت شما کردند، بدون جنگ قلعه‌های خود را تخریب کردند، تمام سلاح خود را به دولت سپردند؛ ولی با وجود این حکام، قضات، فرماندهان سپاه نظام، و عمال حکومت در هر موقع و مقامی هستند، مال، خون،

زن و فرزند هزاره را به دلیل شیعه بودن حلال دانسته و آنان را کافر پنداشته‌اند و در سفک دما، اسیر کردن زنان، تاراج اموال و متاع آنان دریغ را جایز نمی‌شمارند. هنگامی که سپاه نظام وارد سرزمین هزاره شدند، زنان و دختران هزاره - حتی زنان شوهردار - را مورد تجاوز قرار دادند و به بردگی گرفتند. علمای اهل سنت همه هزاره‌ها را تکفیر کردند و علیه همه هزاره‌ها اعم از هزاره مطیع و همکار حکومت و هزاره شورشی اعلام جهاد نمودند. این علما حکم تکفیر و جهاد را در سراسر کشور منتشر کردند و مردم را علیه هزاره‌ها به جهاد تحریک نمودند و رهبران مذهبی، اجتماعی و بزرگان آنان را مانند ملّاه‌ها، سیدها، کربلایی‌ها، میران، میرزادگان، زوآرها و... زندانی کردند و کشتند. به همین دلیل مردم هزاره علیه شما قیام کردند و هیچ‌گاه تسلیم شما نخواهند شد». (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۱۰۸ - ۱۰۹).

۵. اثبات قصد نابودی از تعمیم سیاست حذف و اخراج نسبت به هزاره‌های مطیع

امیر عبدالرحمن خان، فرماندهان و سپاهیان او میان هزاره مطیع و همکار با هزاره‌های شورشی، تفکیک قائل نشدند؛ حتی پاک‌سازی قومی و اخراج نظام-مند و دستگیری بزرگان هزاره‌ها را شامل هزاره‌های مطیع و هم‌کار کردند. اگر امیر عبدالرحمن خان، فرماندهان و افراد تحت فرمان آنان، قصد نابودی همه هزاره‌ها را نداشتند، نباید هزاره‌های هم‌کار و مطیع را مشمول سیاست حذف، اخراج، دستگیری و نابودی می‌کردند.

۶. اثبات قصد نابودی از گستردگی پاک‌سازی قومی و بی‌رحمی‌ها

از وسعت و گستردگی پاک‌سازی قومی، ستمگری‌ها و بی‌رحمی‌های لشکریان و فرماندهان امیر عبدالرحمن خان که در انواع مصادیق و رفتارهای

مجرمانه آن‌ها توضیح داده شد، به‌خوبی استنباط می‌شود که عبدالرحمن‌خان، فرماندهان و لشکریان او قصد نابودی کلی هزاره‌ها را داشته‌اند.

۷. اثبات قصد نابودی از وجود طرح و برنامه‌ریزی قبلی برای نابودی هزاره‌ها

از قرائن و شواهد متعدد تاریخی استنباط می‌شود که امیر عبدالرحمن‌خان طرح و برنامه قبلی برای نابودی هزاره‌ها را داشته است. عبدالرحمن‌خان بعد از جنگ اول ارزگان، دست به نفرت پراکنی مذهبی وسیعی علیه هزاره‌ها زد و حکم تکفیر آنان را صادر و به مولوی‌ها و ملّاه‌ها دستور داد که در همه نماز جمعه‌ها و مساجد سراسر کشور آن را تبلیغ کنند. افزون براین، مولوی‌ها و ملّاه‌ها را در سراسر کشور وادار کرد که مردم را به جهاد علیه هزاره‌ها تحریک کنند؛ علاوه براین، برای دادن انگیزه مالی به قبایل متعدد پشتون، وعده داد که سر هزاره‌ها مال من و اموال، دارایی‌ها، زمین‌ها، مراتع و چراگاه‌های سرسبز آن مال شما (Ferdinand Klaus, 1962, P 128). در نتیجه امیر توانست عده کثیری را علیه هزاره‌ها بسیج و مسلح کند. مستندها و شواهد تاریخی این موارد قبلاً بیان شد.

حتی می‌توان گفت در جنگ اول ارزگان، هدف اصلی امیر عبدالرحمن‌خان از تهاجم به ارزگان، پاک‌سازی هزاره‌ها از این سرزمین و تقسیم زمین‌های آنان میان درانی‌ها بوده است. در نامه‌ها و مکاتبات خبرنگویسان بریتانیایی در تاریخ ۱۴ اگوست ۱۸۹۱، در خبرنامه ۳۵ آمده است: «خان‌های درانی براین عقیده‌اند که هدف اصلی امیر از تسخیر سرزمین ارزگان، تقویت و اسکان مردم خودش در آن سرزمین و فراهم آوردن پناهگاهی برای دارایی‌های ارزشمندش در زمان نیاز است» (گلزاری، بی‌تا: ۴۹).

با توجه به دلایل فوق، پدر تاریخ‌نویسی افغانستان فیض‌محمد کاتب در «نژادنامهٔ افغان» به‌صراحت می‌نویسد که حکومت عبدالرحمن خان قصد نسل‌زدایی و نابودی هزاره‌ها را داشت: «حکومت که به نیست و نابود کردن هزاره میل خاطر دارد، (از کوچی‌های طایفه ترکی) بازپرس نکرده، مالیات و غیره تکالیف خود را از هزاره‌ها اگر دارا و گر نادار باشد، به‌طوع و اجبار اخذ می‌نمایند. هزاره‌ها تاب‌وتوان اقامت نیاورده، جانب خراسان و خاک مقبوضهٔ انگلیس و روس روی هجرت نهاده و می‌نهند» (کاتب، ۱۳۷۹: ۶۶).

گفتار پنجم: قصد نابودسازی بخشی از یک گروه

در صدر ماده ۶ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی و ماده ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی آمده است: «نسل‌زدایی ارتکاب هر یک از اعمال ذیل به قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی است». مفهوم نابودسازی کلی و تمام یکی از گروه‌های چهارگانه ابهام ندارد. چون مقصود آن است که متهم قصد داشته باشد همه اعضا گروه را نابود کند. اما مقصود از «قصد نابود کردن بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی» چندان روشن نیست. براساس دیدگاه حقوق‌دانان، منظور از قصد نابودسازی بخشی از گروه قومی، نژادی، مذهبی یا ملی آن است که مرتکب قصد نابودسازی بخشی از گروه‌های چهارگانه را در موارد زیر داشته باشد:

۱. قصد نابودی تعداد قابل توجه یک گروه

مرتکب باید قصد نابودی تعداد قابل توجهی که اکثریت یک گروه را شامل می‌شود، داشته باشد. این دیدگاه در رویه دادگاه‌های بین‌المللی دادگستری دیده می‌شود. در این مورد بر کمیّت افراد تأکید شده است. دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا با استناد به نظریه کمیسیون حقوق بین‌الملل و گزارشی که از سوی گزارشگر کمیسیون فرعی نسل‌زدایی ارائه شد، این دیدگاه را پذیرفته

است: «دادگاه بر این اعتقاد است که نابودی جزئی گروه مستلزم داشتن نیت نابودی بخش قابل توجهی (Considerabl Number) از افراد متعلق به یک گروه هست. این اشخاص می‌بایست با توجه به عضویت‌شان در آن گروه مورد حمله قرار گیرند» (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

عبدالرحمن‌خان ۶۲ درصد هزاره‌ها را قتل‌عام کردند. با توجه به دلایلی که در اولین مصداق نسل‌زدایی یعنی قتل بیان شد، بیش از ۹۰ درصد هزاره‌های ارزگان را سپاه امیر قتل‌عام کردند. لشکریان او براساس دستور شخص عبدالرحمن‌خان تمام مردان را به قتل می‌رساندند و زنان و اطفال آنان را به‌عنوان کنیز و برده اسیر می‌کردند. بسیاری از ۴۵ طایفه هزاره محو و نابود شدند و تمام دره‌ها غیرمسکون شده و از ساکنان انسانی خالی شد. به گفته تقی‌خان (تاک‌خان) گزارشگر خبری بریتانیایی در اکتبر ۱۹۸۲ م، با تسخیر هر منطقه «تنها ساکنان ارزگان، نیروهای اردو بودند که آنجا را اشغال کرده بودند» (Ibrahimi, 2017: 79)، به نقل از: جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۹، ج ۱: ۴۵۷). در ارزگان هم در حدود ۹۰ درصد افراد قبایل ارزگان، چوره، زاوولی، پهلوان، بوباش، بوبک، سلطان‌احمد، شوی، شیره، میانه‌شین، دای‌چوپان، دایه، پولاد، دای‌چوپان و اجرستان را نابود کردند (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۸۴).

۲. قصد نابودی رهبری‌کنندگان و بزرگان گروه

مرتکب قصد نابودسازی تعدادی از اعضای یکی از گروه‌های چهارگانه مورد حمایت را داشته باشد که نقش راهبری و کنترل اعضای گروه را به عهده دارند؛ مانند قصد کشتن نمایندگان یک گروه، رهبران سیاسی، مذهبی، اجرایی، اقتصادی، روشنفکران و نخبگان گروه. در این صورت در عوض تمرکز بر کمیّت عددی، بر کیفیت افراد مورد تهاجم و مهم بودن نقش و

تأثیرگذار بودن آن‌ها تأکید شده است. این نظریه از سوی دادگاه کیفری یوگسلاوی سابق در قضیه «یلیسیچ» پذیرفته شده است (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۴۸).

امیر عبدالرحمن خان قصد نابودی تمام بزرگان و شخصیت‌های پرنفوذ مردمی و مذهبی هزاره را داشت و این قصد خویش را با دستگیر کردن و قتل عام کردن آن‌ها، به صورت کامل عملی کرد. امیر در دستگیری سران هزاره بسیار جدی و قاطع بود. او به افسران و سپاهیان خود در سراسر هزاره‌جات بارهای بار فرمان صادر کرد که تمام بزرگان همانند میران، میرزادگان، سادات، خوانین، کربلائیان و زوآران مردم هزاره را با تمام اعضا خانواده آنان دستگیر کنند و با همه اموال آنان به کابل بفرستند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۰۶).

او در ۱۲ رجب ۱۳۱۰ ق / جنوری ۱۸۹۳ م ۱۹ فرمان ذیل را صادر کرد: «بار بار و به تکرار هر یک را نگار داده امر شده است که اشخاص فتنه‌جوی مفسده‌خوی را که مردم را اغوا کرده به ستیزه برانگیخته‌اند با سادات و ملّیان و کربلائیان و زوآران و میران و میرزادگان و غیره بزرگان هزاره، اگر فتنه کرده باشند یا نکرده باشند در مُلک نگذاشته همه را گسیل درگاه عالم پناه کنند. چنان‌چه تاکنون برخی که گرفتار شده در کابل آمده زندانی گشته و اکثر در مُلک مانده‌اند. بنابراین مجدداً امر و حکم است که یکی را در مقام و مسکن و موطنش نگذاشته، تمام با اهل و عیالش در کابل بفرستند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۴۱-۴۲). افزون بر این، فرمان‌ها در ماه صفر ۱۳۱۱ ق / اگوست ۱۸۹۳ م، پادشاه گل‌خان نایب فراش خانه دولت را مأمور دستگیر کردن و به کابل فرستادن میران، میرزادگان، سیدان، کربلائیان و زوآران هزاره کرد (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۰۷). در روز نوزدهم جمادی‌الثانی عبدالرحمن خان به حاکمان مُلکی و افسران نظامی مقیم هزاره‌جات دستور داد که پادشاه گل‌خان برای انجام مأموریت وارد هزاره‌جات می‌شود، باید همگان در انجام مأموریت

دستگیری بزرگان هزاره با وی همکاری نمایند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۵۶). پادشاه گل‌خان با مشارکت سلطان‌علی‌خان فرزند سردار شیرعلی‌خان جاغوری که مسئول جستجو و دستگیری بزرگان هزاره بودند تا مارس ۱۸۹۴/ حمل ۱۲۷۴ هجری شمسی، تعداد ۸۰۲ نفر از افراد مهم هزاره را ردیابی، دستگیر و به کابل اعزام کردند (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۷۸ و خانوف، ۱۳۷۲: ۲۴۶). در مورد دیگر سلطان‌علی‌خان پسر سردار شیرعلی‌خان جاغوری سی‌وهفت تن از بزرگان هزاره را که از بین مردم افغان توخی و هزاره قلندر به زبان ملایمت و استمالت کرده نزد خود آورده بود، در ارزگان به نایب پادشاه گل‌خان سپرد و او تفویض جنرال شیرمحمدخان و سمندرخان حاکم آن جا کرده، ایشان همه را گسیل کابل نمودند (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۳۲۴). دستگیرشدگان به خیانت به مردم افغان و هزاره و حکومت افغان متهم شده و بیشترشان اعدام شدند. گروه اندکی از آنان را به حومه‌های کابل، جلال‌آباد و بگرام تبعید کردند که به دلیل نامساعد بودن آب و هوای مناطق یادشده، هلاک شدند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۰۶).

افزون براین، زنان، دختران و پسران خردسال بزرگان هزاره‌ها را به کنیزی و بردگی گرفتند. ثروت و املاک آنان را ضبط کردند، خانه‌ها و قلعه‌های آن‌ها را نیز با خاک یکسان نمودند و هم‌چنان بزرگان دوصد فامیل هزاره از «کلان خونی» که در نزدیکی هرات زندگی داشتند و در شورش اشتراک نکرده بودند را نیز دستگیر و افراد طایفه مذکور به پرداخت جریمه محکوم شدند (خانوف، ۱۳۹۳: ۲۴۶). کاتب بیشتر آنان را با اسم و مشخصات در جلد سوم نام برده است. در مدت دو ماه نیروهای عبدالرحمن‌خان تمام سران هزاره را دستگیر و به سمت کابل فرستادند (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۸۹). تیمور خانوف در این رابطه می‌نویسد: «در خزان و زمستان سال ۱۸۹۲ ... در طی چند ماه تقریباً دو هزار نفر

به کابل اعزام گردیدند. بعد از آن عملیات اعدام دسته‌جمعی شورشیان و اسیران آغاز یافت که چندین هفته به طول انجامید و هر روز صد نفر به دار می‌آویختند. زنان، اطفال و دختران بزرگان هزاره در بازار به قیمت ۲۰ الی ۴۰ روپیه فی نفر فروخته می‌شدند» (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۱۹). قبل از جنگ دوم ارزگان، کرنیل فرهادخان صد نفر از بزرگان و خوانین ارزگان را به کابل فرستاد و در آنجا همه آنان را به قتل رساندند. اهل و عیال آنان را نیز به کابل اعزام نمود که آنان را در کابل در قلعه‌ای حبس کردند و به جز تعداد بسیار قلیلی، همه آنان در محبس تلف شدند (ارزگانی، بی‌تا: ۱۳۳). بعد از جنگ دوم نیز مجموعاً هزار نفر از بزرگان و خوانین هزاره را با اهل و عیالشان به کابل فرستادند و به قتل رساندند (ارزگانی، بی‌تا: ۱۵۲).

۳. قصد نابودی اعضای که موجودیت گروه وابسته به آنهاست

مرتکب نسل‌زدایی باید قصد نابودی بخشی از یک گروه را داشته باشد که در نابودی تمام گروه تأثیر دارد. در این صورت متهمین باید قصد کشتن کسانی را داشته باشند که در صورت نابودی آنان، اعضای باقی‌مانده قادر به ادامه حیات گروه نباشند؛ مانند قصد قتل عام مردانی از یک قوم در شرایط جنگی که در سن نظامی‌گری هستند. این اقدام به منزله نسل‌زدایی بخشی از یک قوم شمرده می‌شود؛ به این دلیل که افراد باقی‌مانده در شرایط جنگی برای بقا و مراقبت از خود نیروی نظامی نخواهند داشت. چنان‌چه مرتکبین قصد نابود کردن تمام زنان جوان زایا را داشته باشند که در سن حاملگی قرار دارند، این نیز مصداق نسل‌کشی است. هرچند که این گروه از زنان، تنها پنج درصد از کل جمعیت گروه مورد حمایت را تشکیل می‌دهند. در این نظریه به جایگاه رهبران یا تعداد اکثریت افراد توجه نمی‌شود. این دیدگاه در رأی دادگاه کیفری

بین‌المللی یوگسلاوی دیده می‌شود (خالقی، ۱۳۹۴: ۴۷ و کیتی چایساری، ۱۳۸۷: ۸۹).

عبدالرحمن خان قصد نابودی مدافعان قوم هزاره را داشت. همان‌گونه که قبلاً توضیح داده شد او بارهای بار دستور داد که باید تمام مردان جنگی هزاره نابود شوند و این قصد خود را هم با لشکرکشی گسترده در هزاره‌جات و کشتن تمام مدافعان مردم هزاره عملی کرد. در تفاوت میان جنایت علیه بشریت و نسل‌زدایی بیان شد که دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق یکی از اتهامات ژنرال «کرسیتیج» را کشتن نظامیان مسلمان بوسنی با نیت نابودی این گروه ذکر کرده بود و از این عمل به‌عنوان نسل‌زدایی به شمار آورده است. دادگاه در پایان کشتن سیستماتیک ۷ تا ۸ هزار نفر نظامی بوسنیایی را در سربرنیکا آن‌هم در مدت ۷ روز، به‌عنوان جنایت نسل‌زدایی یاد کرد. بنابراین هرچند کشتن نظامیان در مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و داخلی امری مشروع است، اما این عمل تا جایی جایز است که به‌قصد نابودی گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی طرف درگیری انجام نشود؛ و گرنه موجب ارتکاب جنایت نسل‌زدایی می‌شود (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۳۶-۱۳۷).

۴. قصد نابودی تمام اعضای سه‌گانه پیشین

مقصود از قصد نابودی جزئی، قصد نابودی بخش اعظم جمعیت گروه یا قصد نابودی افرادی که نقش راهبری و کنترل اعضای گروه را به عهده دارند، و بالاخره یا قصد نابودی بخشی از یک گروه را داشته باشند که در نابودی تمام گروه تأثیر دارد، می‌باشد. به بیان دیگر براساس این نظریه تمام سه نظریه قبلی صحیح است؛ اگر کسی قصد نابودی یکی از گروه‌های سه‌گانه را داشته باشد، قصد نابودی یک گروه را به‌صورت جزئی دارد. شعبه تجدیدنظر دادگاه

کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق، این دیدگاه جامع را پذیرفته است: «این مسأله که چه تعداد از افراد یک گروه، مصداق بخش مهمی از آن گروه هست را با توجه به چند عامل و معیار می‌توان تعیین نمود. در آغاز ملاحظه عامل کمی و تعداد افرادی که در آن بخش از گروه مورد حمله قرار گرفته‌اند، ضروری و مهم است؛ اما عامل کمی در تمام موارد، تنها معیار نخواهد بود. تعداد افرادی که مورد حمله قرار گرفته‌اند را نباید به‌صورت مطلق در نظر گرفت، بلکه نسبت کلی این افراد با تمام گروه نیز می‌بایست مدنظر باشد. علاوه بر این، جایگاه و موقعیت ممتاز این افراد در میان گروه نیز معیاری مفید و تعیین‌کننده است. اگر بخشی خاصی از اعضاء یک گروه، نماد و مظهر آن گروه بوده و یا تداوم زیست آن‌ها در بقاء خود گروه مؤثر باشد، می‌تواند نشانگر آن باشد که افراد مورد نظر بخش مهم آن گروه را در مفهوم ماده ۴ اساسنامه این دادگاه (یوگسلاوی سابق) تشکیل می‌دهند (عزیزی، ۱۳۸۵: ۱۴۹). همان‌گونه که در شواهد تاریخی سه نظریه قبلی بیان شد، براساس این نظریه نیز امیر عبدالرحمن خان قصد نابودی جزئی گروه قومی هزاره‌ها را افزون بر قصد نابودی کلی آنان داشته است.

گفتار ششم:

تفاوت میان سوءنیت خاص با انگیزه

نکته بسیار مهم آن است که در عنصر معنوی جنایت نسل‌زدایی همانند دیگر جرایم، باید میان انگیزه و قصد تفاوت قائل شد تا جلوی توجیهات غلط و فاقد منطق حقوقی در ارتکاب جنایت نسل‌زدایی گرفته شود. براساس اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، تنها، قصد و علم عنصر معنوی این جرم را تشکیل می‌دهد و انگیزه ارتکاب جنایت نسل‌زدایی از اجزای عنصر معنوی جرم به شمار نمی‌رود؛ چه آن‌که احراز و عدم احراز انگیزه، تأثیری در مسئولیت جزایی مرتکبان جرم ندارد. ماده ۳۰ اساسنامه نیز، تنها، علم و قصد را از اجزای عنصر معنوی جرم برشمرده است و از انگیزه به‌عنوان یکی از اجزای عنصر معنوی نام نبرده است: «جز در مواردی که به نحو دیگری مقرر شده باشد، هیچ‌کس دارای مسئولیت کیفری نیست و نمی‌تواند به دلیل ارتکاب یکی از جرایمی که رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت دیوان است، مجازات شود؛ مگر این‌که عنصر مادی جرم همراه با قصد و علم نیز باشد».

میان قصد نابودی یکی از گروه‌های چهارگانه موضوع جنایت نسل‌زدایی و انگیزه ارتکاب جنایت نسل‌زدایی، تفاوت‌های زیر را می‌توان بیان داشت:

۱. قصد نسل‌زدایی جزئی از عنصر معنوی جرم است و اگر وجود نداشته باشد، تحقق این جنایت عمدی منتفی است؛ اما انگیزه، عنصری از عناصر این جنایت شمرده نمی‌شود.

۲. انگیزه در مقام تصور و تحقق ذهنی قبل از قصد تحقق می‌یابد؛ مانند آن‌که مجرم با انگیزه‌های امنیتی، اقتصادی، و برتری‌های نژادی مرتکب یکی از اعمال مجرمانه نسل‌زدایی شود. اول انگیزه‌های امنیتی، اقتصادی، برتری‌های نژادی و سرکوب کردن دشمن در ذهن مرتکبان این جنایت شکل می‌گیرد، بعد قصد نابودی یک گروه خاص در ذهن آنان پدید می‌آید. سپس این قصد را در قالب یکی از اعمال مجرمانه نسل‌زدایی عملی می‌کنند.

۳. متعلق قصد رفتارهای مجرمانه و نتایج حاصله از جرم نسل‌زدایی است. اما متعلق انگیزه نسل‌زدایی چیزی خارج از این دو است؛ مانند مثال فوق، قصد به یکی از اعمال مجرمانه مصادیق نسل‌زدایی که بررسی شد تعلق می‌گیرد؛ اما انگیزه به تأمین امنیت کشور، دستیابی به منافع اقتصادی، برتری نژادی، شکست و سرکوب دشمن و... مربوط می‌شود.

۴. انگیزه از نظر تحقق در خارج، بعد از تحقق قصد و عنصر مادی نسل‌زدایی به وجود می‌آید. جانباں بعد از قصد نابودی گروه‌های مورد حمایت و انجام یکی از رفتارهای مجرمانه نسل‌زدایی، به انگیزه خود دست می‌یابند؛ مانند مثال فوق که تأمین امنیت کشور، دستیابی به منافع اقتصادی و سرکوب دشمن، برتری نژادی، سیادت و حاکمیت آن بعد از ارتکاب جرایم نسل‌زدایی تحقق می‌یابد و گاهی انگیزه و نتیجه مجرمانه هم‌زمان تحقق می‌یابد؛ مانند قتل عام گروه قومی، نژادی، ملی یا مذهبی با انگیزه انتقام‌گیری.

۵. قصد ارتکاب نسل‌زدایی در همه مرتکبان این جنایت یکی است که به رفتارهای مجرمانه نسل‌زدایی تعلق می‌گیرد؛ ولی انگیزه نسل‌زدایی در مرتکبان

این جنایت متفاوت است؛ مانند انگیزه‌های انتقام‌گیری، برتری‌های نژادی، ایدئولوژیکی، منافع اقتصادی، تأمین امنیت دولت و... (قیاسی و دیگران، ۱۳۸۸: ج ۲، ۲۵۱).

بنابراین ممکن است دولتی با انگیزه‌های امنیتی، اقتصادی، سرکوب و شکست دشمن دست به قتل عام بزند؛ ولی وجود این انگیزه‌ها در ارتکاب جنایت نسل‌زدایی به معنای فقدان «قصد نابودی کلی یا جزئی یکی از گروه‌های چهارگانه مورد حمایت» نیست و اعمال مذکور را می‌توان تحت عنوان نسل‌زدایی مورد تعقیب قرار داد.

شعبه تجدیدنظر دادگاه یوگسلاوی سابق در قضیه «یلیسیچ» به بررسی این موضوع چنین پرداخته است: «ضرورت دارد میان سوءنیت خاص با انگیزه تفاوت قائل شد. انگیزه شخصی مرتکب برای ارتکاب جنایت نسل‌زدایی فی‌المثل ممکن است دستیابی به منافع شخصی یا امتیازات سیاسی و دیگر اشکال قدرت باشد. وجود انگیزه شخصی مانع از آن نیست که مرتکب دارای قصد نابودی برای ارتکاب جنایت نسل‌زدایی باشد. شعبه تجدیدنظر در قضیه «تادیچ» نیز بر بی‌ارتباط و بی‌تأثیر بودن انگیزه به عنصر معنوی در حقوق کیفری تأکید نموده است (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۵۶).

بنابراین این توجیهات برای فرار از مسئولیت جزایی ارتکاب جنایت نسل‌زدایی و نداشتن «قصد خاص نابودی یک گروه قومی، نژادی، ملی یا مذهبی»، از سوی دولت‌ها فاقد منطق حقوقی است. برای مثال ترک‌ها، حکومت سابق عراق (صدام)، یا صرب‌ها ممکن است اظهار بدارند که بنا به دلایل امنیتی، اقتصادی و غیره به قتل عام ارامنه، کردها، و مسلمانان بوسنی و هرزگوین دست‌زده‌اند و قصد آن‌ها از بین بردن ارامنه و کردها و مسلمانان به عنوان یک گروه قومی یا گروه مذهبی نبوده است. سوءاستفاده از خلط میان

انگیزه و قصد جنایت نسل‌زدایی، عملاً از سوی دولت‌ها صورت گرفته است؛ به‌عنوان مثال نماینده دائمی برزیل در سازمان ملل متحد در عکس‌العمل به قتل عام هندی‌ها در ناحیه رودخانه آمازون اظهار داشت که این عمل را نمی‌توان نسل‌زدایی دانست؛ چراکه مجرمان دخیل در این ماجرا هیچ‌گاه هندی‌ها را به‌عنوان یک گروه قومی یا فرهنگی نابود نکرده‌اند؛ بلکه این جرم صرفاً، بنا به دلایل اقتصادی ارتکاب یافته و مرتکبان قصد تصاحب اراضی قربانیان را داشته‌اند. دادستان و نماینده آمریکا در دادگاه نورنبرگ، ژنرال تلفورد تیلور هم بر همین اساس با نظر برخی از نویسندگان که بمباران شهرهای بی‌دفاع را از سوی قوای متفقین در اثنای جنگ جهانی دوم نسل‌زدایی دانسته بود مخالف و ورزیده و اظهار داشته است که بمباران هیروشیما و ناکازاکی از سوی آمریکا و بمباران شهرهایی مثل هامبورگ و درزِدِن از سوی نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم، به این دلیل صورت گرفته است که این شهرها مراکز دشمن بوده‌اند؛ نه به این دلیل که سکنه آن‌ها را ژاپنی‌ها یا آلمانی‌ها تشکیل می‌داده‌اند. بنابراین این اعمال نمی‌توانند مشمول مقررات «نسل‌زدایی» قرار گیرند (میرمحمد صادقی، ۱۳۷۷: ۱۳۳ و ۱۳۴).

اگر کشتار هزاره‌ها از سوی امیر عبدالرحمن خان هم با تمسک به انگیزه توجیه شود، درست نیست. مثلاً در توجیه اقدامات او علیه هزاره‌ها بگویند که امیر، فرماندهان و لشکریان او، قصد نابودی کلی یا جزئی گروه قومی هزاره‌ها را نداشته‌اند؛ بلکه به دلیل بسط حاکمیت دولت مرکزی و نجات مردم از حاکمیت و ظلم میران هزاره‌ها و یا سرکوب شورش هزاره‌ها علیه دولت مرکزی، به این مناطق لشکرکشی کرده‌اند؛ بنابراین امیر عبدالرحمن خان، فرماندهان و لشکریان او مرتکب جنایت نسل‌زدایی علیه این گروه قومی نشده‌اند.

مبحث چهارم:
مرتکب اصلی و معاون جنایت نسل‌زدایی

ماهیت جرایم بین‌المللی از جمله نسل‌زدایی به گونه‌ای است که تقریباً ارتکاب انفرادی آن غیرممکن است و بدون مداخله و هم‌کاری دیگران، قابل ارتکاب نیست. به همین دلیل ضروری است که برای همه افراد دخیل در وقوع این جرایم، عنوان مجرمانه مستقل در نظر گرفته شود و به تناسب میزان دخالت آنان، مجازات عادلانه‌ای پیش‌بینی شود. به همین جهت ضروری است که مرتکب اصلی و معاون این جرایم تعریف شوند.

اسناد بین‌المللی افراد متعددی را به عنوان مرتکب این جرایم معرفی کرده است. از جمله به موجب ماده ۴ کنوانسیون منع و مجازات جنایت نسل‌زدایی، اشخاصی که مرتکب نسل‌زدایی و اعمال مشروحه در ماده دوم می‌شوند، می‌توانند اعضای حکومت یا مستخدمین دولت و یا اشخاص عادی باشند. مجمع عمومی سازمان ملل در قطعنامه شماره ۹۶ مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ نیز اشعار می‌دارد: «نسل‌زدایی به موجب مقررات حقوق بین‌الملل جنایت است و جهان متمدن آن را محکوم می‌کند و مرتکبان این جنایت خواه مباشر یا معاون جرم بوده و خواه مرتکبان آن اشخاص خصوصی، مقامات دولتی یا سیاستمداران باشند و خواه این جنایت علیه گروه‌های مذهبی، نژادی، یا سیاسی و غیره ارتکاب یابد، قابل مجازات خواهند بود» (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۲۸). اطلاق ماده ۶ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی و نیز اطلاق ماده ۲ کنوانسیون منع و

مجازات نسل‌زدایی اقتضا می‌کند که مرتکب این جنایت اعم از مقامات دولتی و غیردولتی می‌توانند باشد؛ مشروط به این که به قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه قومی، نژادی، مذهبی یا ملی، یکی از اعمال مذکوره در ماده ۶ اساسنامه را علیه یکی از این گروه‌های چهارگانه مورد حمایت حقوق جزایی بین‌الملل مرتکب شوند؛ مانند نسل‌زدایی یهودیان، ارامنه، قوم توتسی، هزاره‌ها، و مسلمانان میانمار به ترتیب از سوی هیتلر، دولت عثمانی ترکیه، حکومت رواندا، حکومت امیر عبدالرحمن خان، و حکومت میانمار.

در صحنه عمل بیشتر جنایات نسل‌زدایی در طول تاریخ از سوی دولت‌ها و یا گروه حاکم علیه گروه اقلیت روی داده است؛ چون ماهیت و شدید بودن این جنایت به گونه‌ای است که بدون مشارکت مستقیم و غیرمستقیم قدرت دولتی یا تسامح دولت به ندرت محقق می‌شود (عزیزی، ۱۳۸۶: ۱۳۰، ۱۵۳). البته ارتکاب این جنایت بدون دخالت دولت نیز امکان‌پذیر است؛ مانند نسل‌زدایی گروه اقلیت از سوی اعضای گروه اکثریت و یا نسل‌زدایی شیعیان افغانستان از سوی گروه تروریستی داعش در زمان فعلی. البته در صورتی که حکومت افغانستان در انجام مسئولیت خود در این قضیه عمدا کوتاهی کند، دیگر این جنایت بدون دخالت دولت نیست.

اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی مرتکبان جنایت‌های چهارگانه بین‌المللی (نسل‌زدایی، جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی و جنایت تجاوز) را به نحو دقیق‌تری دسته‌بندی کرده و افراد ذیل را شامل مرتکبان این جرایم از جمله نسل‌زدایی معرفی کرده است:

– مقامات مافوق نظامی و غیرنظامی؛ اعم از این که مقامات مافوق نظامی و غیرنظامی به صورت مستقیم مرتکب این جرایم شوند یا به گونه غیرمستقیم از طریق زیردستان و افراد تحت فرمان در وقوع این جرایم دخالت داشته باشند.

- مأموران و افراد زیردست و تحت فرمان؛

- تحریک‌کنندگان؛

- کمک‌کنندگان مادی و معنوی؛

همه این چهار دسته یا از مرتکبان اصلی جرایم بین‌المللی و از جمله نسل‌زدایی هستند و یا از جمله معاونان این جنایات به شمار می‌روند. در ادامه مرتکب اصلی و معاون جرایم بین‌المللی و نسل‌زدایی تعریف و تفاوت این دو تبیین می‌شود. سپس به این موضوع پرداخته می‌شود که کدام‌یک از این چهار دسته از مرتکبان اصلی یا از معاونان جرم نسل‌زدایی به شمار می‌روند.

گفتار اول: تعریف مرتکب اصلی نسل‌زدایی

مرتکب اصلی جرم که به آن «فاعل جرم» نیز گفته می‌شود کسی است که عناصر اصلی تشکیل‌دهنده جرم را ایجاد می‌کند. فاعل عملی را انجام می‌دهد که با آن جرم و در نتیجه عمل مجرمانه به وجود می‌آید؛ یعنی تمام اجزاء تشکیل‌دهنده جرم به عمل او برمی‌گردد. همه آن اجزاء نتیجه عمل اوست نه نتیجه عمل شخص دیگر؛ مثلاً در جرم قتل، شخصی توسط شلیک گلوله شخص دیگری به قتل برسد یا بر اثر سمی که او در غذای مجنی‌علیه ریخته است، کشته شود.

افزون براین، فاعل جرم نیز به کسی گفته می‌شود که از نظر عرف ایجاد عناصر جرم به عمل او منسوب است نه به فاعل واقعی؛ مانند آن که کسی از افراد فاقد مسئولیت جزایی به عنوان وسیله در ارتکاب جرم سوءاستفاده کند. به این نوع فاعل در اصطلاح حقوقدانان «فاعل معنوی» گفته می‌شود. فاعل معنوی به شخصی گفته می‌شود که جرم را توسط حیوان، شخص جاهل و افراد فاقد مسئولیت که به عنوان ابزار در دست او هستند، انجام دهد (حسنی، ۱۹۸۴: ۵۷۴ و شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۶: ۱۳۹).

شرکای ارتکاب جرم نیز در زمره مرتکبان اصلی جرم به شمار می‌روند. شرکای جرم کسانی هستند که به صورت مستقیم در وقوع جرم سهم دارند و وقوع جرم منسوب به عمل همه آنان است (حسنی، ۱۹۸۴م: ۵۷۲ - ۵۷۳). از باب نمونه اگر چند نفر با اشتراک هم مصادیق نسل‌زدایی یا مصادیق جنایت علیه بشریت را انجام دهند، مرتکبان جرم محسوب می‌شوند. با این توضیح، مرتکبان اصلی جنایت نسل‌زدایی عبارت‌اند از:

۱. افراد نظامی و غیرنظامی در گیر در صحنه جنگ که مصادیق جنایت نسل‌زدایی را علیه گروه قومی مرتکب شوند؛ همانند سپاهیان لشکر عبدالرحمن خان که در صحنه جنگ هزاره‌جات و ارزگان، نسل‌کشی وسیع و گسترده‌ای را انجام دادند.

۲. فرماندهان نظامی و ملکی در صحنه جنایت نیز در صورتی که مستقیماً مصادیق جنایت نسل‌زدایی را انجام دهند، مرتکب اصلی به شمار می‌آیند. بنابراین فرماندهان امیر عبدالرحمن خان و افراد زیر فرمان آنان در صورت کشتن هزاره‌ها، اخراج و غارت اموال آنان مرتکب اصلی جنایت نسل‌زدایی به شمار می‌روند. از باب نمونه در نامه‌ها و مکاتبات خبرنگویسان بریتانیایی آمده است: در گرماگرم قتل هزاره‌های میانشین و فروش زنان، دختران و پسران آنان به عنوان برده، «زنی نزد عبدالرشیدخان فرمانده هنگ آمد و از قتل پسرش شکایت کرد و خواهان دادخواهی او شد. در این هنگام عبدالرشیدخان از جایش برخاست و با شمشیرش دو سه ضربه کاری بر بدن زن وارد ساخت. با وجود این اوضاع و علی‌رغم ظلم‌ها و خشونت‌های بسیار، این مردان خود را مسلمان و پیرو شریعت محمدی می‌خوانند. اگر ثمره اسلام این باشد، پس این دین رو به انحطاط نهاده است» (گلزاری، بی‌تا: ۱۵).

۳. مقامات مافوق نظامی و غیر نظامی به صورت غیر مستقیم به دلیل جرایم ارتكابی افراد تحت امر و زیردستان خود نیز مرتکب اصلی جنایت نسل‌زدایی محسوب می‌شوند. براساس معیار کنترل، مرتکب اصلی محدود به شخصی نیست که جرم را به طور فیزیکی و انجام عملیات مادی مرتکب می‌شود؛ بلکه شامل اشخاصی هم می‌شود که علی‌رغم عدم حضور در صحنه ارتكاب جرم، بر مرتکبان جرم کنترل و رهبری دارند، تصمیم به ارتكاب جرم و چگونگی ارتكاب آن را می‌گیرند، و در ارتكاب جرم و جلوگیری از آن نقش کلیدی و تعیین‌کننده دارند. بنابراین افرادی که بر ارتكاب جرم کنترل دارند (رکن مادی)، از کنترل خود آگاهند (رکن معنوی) و به عنوان مرتکب اصلی جرم شناخته می‌شوند (سبحانی و باقری، ۱۳۹۹: ۱۳۷-۱۳۸)؛ مانند رؤسای جمهور، نخست‌وزیر، وزیر دفاع، وزیر داخله، و رئیس امنیت ملی.

بند ۴ ماده ۲۵ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی از سه نوع مرتکب اصلی چنین یاد کرده است: «جرم مذکور (یکی از جرایم چهارگانه بین‌المللی از جمله نسل‌زدایی) را مرتکب شود، خواه به تنهایی یا همراه با شخص دیگر و یا توسط شخص دیگر اعم از این که شخص اخیر از نظر کیفری مسئول باشد یا نباشد». اطلاق این ماده شامل فرماندهان شرکای جرم و مقامات مافوق نظامی و غیر نظامی نیز می‌شود.

ماده ۲۸ اساسنامه دیوان، جنایت بین‌المللی و نسل‌زدایی فرماندهان نظامی و غیر نظامی را از طریق افراد زیردست پیش‌بینی کرده است. این ماده مسئولیت کیفری فرماندهان نظامی و مقامات مافوق غیر نظامی را از هم دیگر تفکیک کرده است. براساس بند ۱ این ماده، فرمانده نظامی یا شخصی که عملاً وظایف فرماندهی نظامی را انجام می‌دهد، در صورتی در برابر جرایم افراد زیردست مسئولیت کیفری دارد که شرایط ذیل وجود داشته باشد:

نخست: این افراد تحت اقتدار و کنترل واقعی او باشند.

دوم: فرمانده نظامی مذکور کنترل ضروری را در مورد این افراد اعمال نکند. به بیان دیگر فرمانده در انجام وظیفه فرماندهی و کنترل افراد تحت امر و اقتدار خود، سهل‌انگاری و مسامحه نماید.

سوم: فرمانده یا شخص مذکور با توجه به اوضاع و احوال قضیه می‌دانسته یا باید می‌دانسته است که نیروهای تحت امرش مرتکب یکی از جرایم چهارگانه بین‌المللی از جمله نسل‌زدایی می‌شوند یا قریباً مرتکب خواهند شد. به عبارت دیگر برای مسئول دانستن مقام مافوق، مطابق این ماده صرف احراز آنچه در نظر عرف مسامحه محسوب می‌شود، کفایت می‌کند.

چهارم: فرمانده همه اقدامات لازم و معقولی را که در توانش بوده برای جلوگیری از جرم یا منع از انجام آن یا برای طرح مسأله نزد مقامات صلاحیت‌دار به منظور انجام تحقیق و تعقیب افراد متهم به ارتکاب جرم، انجام نداده باشد. به بیان دیگر فرمانده شخص زیردست خود را توسط دادگاه صالح به دلیل ارتکاب آن جرم تحت تحقیق، تعقیب و رسیدگی قرار ندهد.

بند ۲ ماده ۲۸ جنایت غیرمستقیم مقامات مافوق فرمانده نظامی که خود غیرنظامی هستند مانند پادشاه، رؤسای جمهور، وزیر دفاع، نخست‌وزیر و... را پیش‌بینی کرده است. این اشخاص در صورت وجود شرایط زیر در برابر جرایم چهارگانه بین‌المللی ارتكابی افراد زیردست خود، دارای مسئولیت کیفری هستند:

نخست: افراد مرتکب جرم تحت کنترل واقعی او باشند.

دوم: مقام مافوق کنترل لازم بر افراد زیردست اعمال نکند.

سوم: مقام مافوق می‌دانسته است که افراد تحت امر او مرتکب جرم خواهند شد و یا از اطلاعاتی که به وضوح نشان می‌داده که افراد تحت امر او مرتکب

جرم می‌شوند و یا قریباً مرتکب خواهند شد، چشم‌پوشی کند. به بیان دیگر در مورد مسئولیت مقام مافوق غیرنظامی، صرف مسامحه عرفی در انجام مسئولیت کافی نیست؛ بلکه اثبات علم واقعی یا اعتباری وی نسبت به ارتکاب جرم از سوی زیردستان ضروری است (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۰: ۲۱۷).

چهارم: جرایم مذکور مربوط به فعالیت‌هایی بوده است که در حوزه مسئولیت و کنترل واقعی مقام مافوق قرار داشته است.

پنجم: مقام مافوق همه اقدامات لازم و معقولی را که در توان داشته است برای جلوگیری یا منع از ارتکاب جرم یا برای طرح مسأله نزد مقامات صلاحیت‌دار به منظور تحقیق و تعقیب به عمل نیاورد.

براساس ماده ۲۸ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی روم، امیر عبدالرحمن-خان، فرماندهان نظامی و غیرنظامی، زیردستان و سپاهیان او مرتکبان اصلی نسل‌زدایی هزاره‌ها به شمار می‌روند. امیر عبدالرحمن خان به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح با توجه به این که در عین زمان پادشاه، امیر، صدراعظم، وزیر دفاع، وزیر داخله، و رئیس تمام اداره‌ها بود، با جلوگیری نکردن زیردستانش از ارتکاب نسل‌زدایی و سوءاستفاده از قدرت و مجازات نکردن آنان به دلیل ارتکاب جنایت نسل‌زدایی و جنایت علیه بشریت، به نحو غیرمستقیم در نسل‌زدایی هزاره‌ها دخالت داشت. با وجود این که بارهای بار فرماندهان امیر از خودسری‌ها و بی‌رحمی‌های سپاهیان در ضمن نامه‌های متعدد شکایت کردند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۸۵۳ و ج ۳، بخش ۲: ۲۱۲)، ولی ایشان با وجود توانایی از اعمال قدرت در عمل هیچ اقدام مؤثری برای جلوگیری آنان از این ظلم‌ها و تجاوزهای بی‌حد و حصر انجام نداد و آنان را به دلیل ارتکاب این جرایم مجازات نکرد. شدیدترین مجازات امیر درباره این گونه مجرمین و سوءاستفاده‌کنندگان از قدرت، احضار آنان به کابل بود. ملّا فیض محمد کاتب

موارد بسیاری را در این زمینه در سراج‌التواریخ روایت کرده است. از باب نمونه امیر عبدالرحمن‌خان در پی شکایت مردم جاغوری، غلام‌حیدر عامل جاغوری را که در مدت هشت ماه، هشت دختر این مردم را برای بهره‌گیری جنسی مورد سوءاستفاده قرار داده بود و همراه یک دختر باکره از مردم جاغوی می‌خواست، همراه شکایت‌کنندگان به کابل فراخواند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۸۲۶).

تسامح و نادیده‌انگاری امیر عبدالرحمن‌خان از خودسری‌ها و سوءاستفاده‌های از قدرت از سوی عمال و حکامش در ولایات به میزانی بوده است که او به‌جای انجام مسئولیت و رسیدگی به جنایات فرماندهان و لشکریان تحت امرش، مجازات آنان را به خدا واگذار می‌کرد: «حکام و عمال و مأمورین دولت که همه بد شوند و من آگاه شوم، چکنم؟ تا کی و تا چند قتل و ضبط و تنبیه و تهدید فرمایم؟ حواله کیفر دادن کار و کردار ایشان را به خدای قهار کرده‌ام که مکافات و مجازات دهد یا هدایت و ارشاد فرماید» (کاتب ج ۴، بخش ۱: ۳۵۱). در بعضی موارد اگر مردم از مأموران دولتی شکایت می‌کردند، خود نویسندگان شکایت و یا مدعی شکنجه را به کابل فرامی‌خواند و به‌جای مدعی‌علیه، مدعی را محبوس و زندانی می‌کرد (خانوف، ۱۳۷۲: ۲۵۷).

گفتار دوم: تعریف معاون نسل زدایی

از تعریف کلی ای که حقوق‌دانان برای معاون جرم ارائه داده‌اند، تعریف معاون جرم نسل زدایی نیز به دست می‌آید. حقوق‌دانان معاون جرم را به بیان‌های مختلف تعریف کرده‌اند. از جمله؛ معاون جرم آن است که شخصی در انجام عملیات اجرایی جرم قابل استناد به مباشر یا شرکای جرم، دخالت ندارد؛ بلکه جرم را توسط انسان مسئول دیگر از طریق ایجاد انگیزه (تهدید، تحریک، تشویق و...) یا دادن وسایل ارتکاب جرم و کمک مادی و معنوی انجام می‌دهد. معاون جرم کسی است که بدون دخالت در اجرای جرم منتسب به مباشر، عامداً وقوع آن را تسهیل می‌کند یا مباشر را به ارتکاب آن برمی‌انگیزد (اردبیلی، ۱۳۹۷، ۲: ۵۳). معاون بدون آن که در عنصر مادی جرم دخالت کند، با اعمالی هم‌چون تحریک، ترغیب، تهیه وسایل، برنامه‌ریزی و به‌طور کلی با کمک مادی و معنوی به مباشر، موجب وقوع جرم می‌شود (سبحانی و باقری، ۱۳۹۹: ۱۳۵).

بنابراین در تعریف معاون به دو عنصر سلبی و ایجابی می‌توان اشاره کرد: از لحاظ عنصر سلبی، معاون کسی است که در عملیات اجرایی جرم دخالت ندارد و از نظر عنصر ایجابی معاون کسی است که از طریق اعمالی که در قانون

پیش‌بینی شده است مانند ترغیب، تشویق، تحریک و...، انگیزه ارتکاب جرم را در مباشر ایجاد می‌کند و یا با هم‌کاری مادی و معنوی و دادن وسایل، ارتکاب جرم را برای او تسهیل می‌کند (قیاسی و ساریخانی، ۱۳۹۵: ۲۶).

گفتار سوم:

تفاوت مرتکب اصلی نسل زدایی با معاون آن

از تفاوت کلی ای که حقوق دانان میان معاون و مرتکب اصلی جرم گذاشته- اند، تفاوت مرتکب اصلی جنایت نسل زدایی از معاون آن نیز به دست می آید. حقوق دانان درباره تفاوت مرتکب اصلی جرم با معاون، چهار نظریه به شرح ذیل را طرح کرده اند:

۱. معیار ذهنی

در معیار ذهنی برای تمیز مرتکب اصلی از معاون بر رکن معنوی تکیه می شود. براساس این دیدگاه مرتکب اصلی کسی است که قصد ارتکاب جرم را دارد. معاون نیز کسی است که قصد دارد از طریق مساعدت و وادار کردن، جرم را توسط شخص دیگری انجام دهد؛ نه آن که قصد داشته باشد خود او به تنهایی یا با مشارکت دیگری جرم را مرتکب شود. معاون بر این امر آگاه است که به مرتکب اصلی جرم کمک می کند و آگاهانه و عامدانه این کمک را انجام می دهد (کاسسه، ۱۳۸۷: ۲۳۱).

۲. معیار عینی

مرتکب اصلی کسی است که در انجام رکن مادی جرم دخالت دارد و فعلی از افعالی را که جرم با آن تحقق می‌یابد را انجام می‌دهد. معاون کسی است که بدون دخالت در رکن مادی جرم، با اعمالی هم‌چون تحریک، ترغیب، تهیه وسایل و کمک مادی و معنوی به مرتکب اصلی و...، موجب وقوع جرم می‌شود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۶: ۱۳۸).

۳. معیار تلفیقی

شعبه تجدیدنظر دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی در پرونده «وسیلجویچ» از هر دو معیار برای تفکیک مرتکب اصلی از معاون استفاده کرده است. براساس این نظریه تلفیقی، مرتکب اصلی کسی است که هم قصد ارتکاب جرم را دارد و هم در انجام رکن مادی جرم دخالت دارد. معاون نیز کسی است که قصد دارد بدون دخالت در رکن مادی جرم، با اعمالی هم‌چون تحریک، ترغیب، تهیه وسایل، و کمک مادی و معنوی به مرتکب اصلی و...، موجب وقوع جرم شود و جرم را توسط شخص دیگر انجام دهد (سبحانی و باقری، ۱۳۹۹: ۱۳۶).

۴. معیار کنترل

براساس نظریه شعبه دادگاه کیفری بین‌المللی در پرونده «لوبانگو» و تأیید شعبه مقدماتی دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده «کاتانگا»، مرتکب اصلی محدود به شخصی نیست که جرم را به‌طور فیزیکی و انجام عملیات مادی مرتکب می‌شود؛ بلکه شامل اشخاصی هم می‌شود که علی‌رغم عدم حضور در صحنه ارتکاب جرم بر آن کنترل و رهبری دارند؛ زیرا آن‌ها هستند که تصمیم

به ارتکاب جرم و چگونگی ارتکاب آن گرفته‌اند و در ارتکاب جرم و جلوگیری از آن نقش کلیدی و تعیین‌کننده دارند. براساس این معیار، افرادی که بر ارتکاب جرم کنترل دارند (رکن مادی) و از کنترل خود آگاه هستند (رکن معنوی)، به‌عنوان مرتکب اصلی جرم شناخته می‌شوند؛ اما افرادی که کنترلی بر جرم ارتكابی ندارند ولی در وقوع جرم از طریق تحریک، ترغیب، تشویق، همکاری مادی و معنوی، و برنامه‌ریزی تأثیر دارند، معاون جرم به‌شمار می‌روند. براساس معیار کنترل کسی که دستور شکنجه را صادر می‌کند و شخصی که آن دستور را اجرا می‌نماید فاعل جرم است و کسی که ابزار شکنجه را عمداً در اختیار مجری می‌گذارد و یا مانند پزشک حاضر در صحنه جرم حیات قربانی جرم را چک می‌کند تا بر اثر شکنجه نمیرد، معاون جرم تلقی می‌شوند (سبحانی و باقری، ۱۳۹۹: ۱۳۷-۱۳۸).

با توجه به این معیار، معاون جنایت نسل‌زدایی کسی است که بدون دخالت در عملیات اجرایی جرم یا بدون کنترل بر آن، با اعمال پیش‌بینی‌شده در قانون در مرتکب اصلی جرم ایجاد انگیزه می‌کند یا با برنامه‌ریزی، هم‌کاری مادی و معنوی و یا با در اختیار نهادن وسایل ارتکاب جرم، وقوع آن را تسهیل می‌کند. در مقابل مرتکب اصلی جنایت نسل‌زدایی به کسی گفته می‌شود که رکن مادی جنایت نسل‌زدایی را انجام می‌دهد؛ عملی را به‌تنهایی یا با اشتراک چند نفر انجام می‌دهد که با آن عمل یکی از مصادیق پنج‌گانه نسل‌زدایی تحقق می‌یابد و یا با این که در صحنه ارتکاب جرم حضور ندارد، ولی بر مرتکبان آن کنترل و رهبری دارد.

گفتار چهارم: مصادیق معاونت در نسل‌زدایی

از ماده‌های اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی و اساسنامه‌های دادگاه‌های یوگسلاوی سابق، رواندا و سیرالئون به دست می‌آید که معاونت در جنایت نسل‌زدایی با کمک مادی و معنوی، دستور دادن، تحریک کردن، ترغیب نمودن، و برنامه‌ریزی برای نسل‌زدایی انجام می‌شود. در ادامه این موارد بررسی می‌شود.

۱. کمک مادی و معنوی

براساس تعریف دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی، «کمک مادی و معنوی شامل همه نوع مساعدت لفظی یا فیزیکی است که منجر به حمایت از ارتکاب جرم می‌شود؛ مشروط به این که رکن معنوی لازم نیز وجود داشته باشد». هریک از کمک‌های مادی و معنوی به تنهایی، در صورت ارتکاب جرم اصلی یا شروع به ارتکاب جرم اصلی، موجب مسئولیت کیفری کمک‌کننده می‌شود. برای این که کمک‌کننده مسئول شناخته شود، باید رفتارش نقش مهم و مستقیمی در ارتکاب جرم توسط دیگری داشته باشد (سبحانی و باقری، ۱۳۹۹: ۱۴۳). در بند C ماده ۲۵ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی آمده است: «با هدف تسهیل ارتکاب جرم یا

شروع به ارتکاب آن، کمک، همکاری یا هر نوع مساعدت دیگری را انجام دهد؛ از جمله ابزار و وسایل ارتکاب جرم را فراهم کند».

کمک در این ماده به صورت مطلق آمده است. هم شامل کمک مادی و هم شامل کمک معنوی می‌شود؛ کمک مادی به معنای ارائه هرگونه کمک فیزیکی به مباشر جرم است؛ مانند آن که به قصد ارتکاب نسل‌زدایی وسایل و ابزار آلات ارتکاب جنایت نسل‌زدایی را در اختیار جانیان قرار دهد، یا به آن‌ها کمک‌های پولی و نقدی کند، یا به قصد ارتکاب این جنایت مواد غذایی و نوشیدنی را در اختیار مجرمان قرار دهد، و یا مواد نفتی و پترولی را برای حرکت آوردن چرخ‌های ماشین آلات جنگی آن‌ها در اختیارشان بگذارد. مثلاً در جنگ اول ارزگان، طوایف کوچی غلزی و مومند در شعبان ۱۳۰۸ ق / اپریل ۱۸۹۱ م، به قصد دستیابی به سرزمین‌های پر آب و علف هزاره‌جات و مراتع سرسبز آن، چهارصد شتر در اختیار سپاه عبدالرحمن گذاشتند تا تجهیزات جنگی را به سوی هزاره‌جات حمل کنند (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۵۳).

هم‌چنین سردار عبدالله‌خان حکمران قندهار طبق روایت کتاب «یادداشت‌های قندهار» (هزاره‌ها در نامه‌ها و مکاتبات خبرنگاران بریتانیایی)، بیشترین تدارکات اعم از مواد غذایی، ابزار آلات جنگی و نیروی جنگی انسانی را با کمک خان‌ها و سران قبایل به ارزگان فرستاد (گلزاری، بی‌تا: ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳ و...). این اعمال مصداق بارز کمک مادی است. کماین که دولت انگلیس نیز اسلحه و تجهیزات جنگی را در اختیار لشکریان امیر عبدالرحمن خان گذاشت. اشخاص حقیقی که شترها، سلاح‌ها و وسایل جنگی و کمک‌های فنی را در اختیار این نیروها گذاشته‌اند، مرتکب معاونت در نسل‌زدایی شده‌اند.

کمک معنوی به معنای تسهیل یعنی حمایت معنوی از ارتکاب جرم است؛ مانند آن که شخصی به جانیان نسل‌زدایی، مشاوره نظامی دهد که چگونه طرف مقابل را شکست دهند یا آن‌ها را راهنمایی کند که از کدام مسیر حمله کنند. مثلاً در جنگ ارزگان یک نفر خائن، راهنما و راه‌بلد دشمن شد و سپاهیان امیر عبدالرحمن خان را از راهی که به نام «سولندور» یاد می‌شد و فقط، افراد آشنا به منطقه می‌توانست از آن عبور کنند، وارد مرکز ارزگان کرد و با سقوط ارزگان کمر هزاره‌ها شکست و روحیه خود را از دست دادند (یزدانی، ۱۳۷۰: ۲۶۷).

بنا به نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل، «معاون باید آگاهانه به مرتکب جرم کمک کند. اگر شخصی بدون اطلاع از این که کمک او ارتکاب جرم را تسهیل می‌کند به دیگری کمک کند، مسئول نخواهد بود». از نظر شعبه تجدیدنظر در پرونده «تادیچ»، رکن معنوی لازم برای کمک مادی و معنوی، آگاهی کمک‌کننده از این است که اعمال ارتكابی او به ارتکاب جرم اصلی که مباشر انجام می‌دهد، کمک می‌کند؛ موضوعی که مورد تأیید دیوان یوگسلاوی در پرونده «کوردیچ» هم قرار گرفت. در مقابل از نظر اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی در بند ۶ ماده ۲۵، صرف آگاهی معاون از تأثیرگذار بودن کمکش کفایت نمی‌کند؛ بلکه معاون علاوه بر آگاهی، با هدف کمک به مباشر در ارتکاب جرم مساعدت کند. این شرط بالاتر از علم و آگاهی است (سبحانی و باقری، ۱۳۹۹: ۱۴۶). نتیجه آن که عنصر معنوی کمک، مرکب از علم و قصد است؛ یعنی کمک مادی و معنوی می‌بایست هم آگاهانه انجام شود و هم از روی قصد و اراده.

عنصر اختصاصی نسل‌زدایی در کمک‌های نیروی انسانی، مادی و معنوی رهبران قبایل افغان تحقق داشت. از نامه مملو از گلایه و سرزنش آمیز امیر عبدالرحمن خان به سران برخی از قبایل پشتون به خوبی استنباط می‌شود که

این کمک‌ها با هدف انجام برنامه و طرح از قبل تعیین شده، یعنی نابودی هزاره‌ها، تصرف زمین‌ها و تملک مراتع سرسبز آنان و اخراج و کوچاندن اجباری ایشان از مناطق آبایی و اجدادی‌شان، انجام شده است (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۳۱).

۲. دستور دادن، تحریک کردن و تشویق نمودن

در بند b ماده ۲۵ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، سه عمل «دستور دادن»، «تحریک کردن» و «تشویق نمودن» به عنوان مصادیق معاونت بیان شده است. در این بند آمده است: «ارتکاب جرم مذکور را دستور دهد، تحریک یا تشویق کند؛ مشروط به این که آن جرم در واقع ارتکاب یابد یا شروع به آن شده باشد». شرط اصلی تحقق معاونت در جرایم بین‌المللی از جمله نسل‌زدایی با این سه عمل آن است که نتیجه مجرمانه‌ای به دنبال داشته باشد؛ یعنی بر اثر دستور دادن، تحریک کردن و تشویق نمودن، آن جرم بین‌المللی به صورت کامل ارتکاب یابد یا حداقل شروع به آن شده باشد. در صورتی که دستور دادن، تحریک کردن، و یا تشویق نمودن به نسل‌زدایی، موجب ارتکاب یا شروع به نسل‌زدایی نشود، معاونت با این سه عمل محقق نمی‌شود. در ادامه هر کدام از این اقسام توضیح داده می‌شود.

۱ - ۲. دستور دادن

مفهوم «دستور دادن» آن است که شخص مافوق انجام کاری را از کس دیگری که زیردست و تحت فرمان اوست در قالب جمله امری درخواست کند. از طرفی هم باید رابطه سلسله‌مراتب اداری بین آمر و مأمور حاکم باشد. همان گونه که در بخش عنصر معنوی نسل‌زدایی گذشت، امیر عبدالرحمن خان معاونت در نسل‌زدایی هزاره‌ها را از طریق دادن دستورهای صریح به تک‌تک

فرماندهان خود که در هزاره‌جات مستقر بودند، مرتکب شده است. از جمله؛ دستور به گردن زدن هزاره‌ها (تایمز لندن، ۲ اوت، ۱۸۹۲ به نقل از: پولادی، ۱۳۸۷: ۳۶۸)؛ دستور به نابودی آنان (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۱۰۰۵ و ج ۳، بخش ۱: ۱۰۵۵)؛ دستور به نابودی در ضمن فتوای تکفیرنامه که آن را مهر و امضا کرده بود (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۳۴ تا ۹۳۶)؛ و دستورهای متعدد مبنی بر دستگیری تمام بزرگان هزاره (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۲: ۲۰۶ و ج ۳، بخش ۲: ۴۱ - ۴۲). فرماندهان و مأموران تحت امر او نیز این دستورها را عملی کردند. شواهد و مستندهای تاریخی متعدد این دستورها و فرمان‌ها در بخش عنصر معنوی نسل‌زدایی از نظرتان گذشت.

آیا اگر فرماندهان و مأموران تحت امر که براساس دستور مقامات مافوق نظامی و غیرنظامی مرتکب نسل‌زدایی شوند، مسئولیت کیفری دارند یا نه؟ بند ۴ ماده ۳۳ در پاسخ این سؤال مقرر می‌دارد که دستور به ارتکاب نسل‌زدایی و دستور به ارتکاب جنایت علیه بشریت، آشکارا غیرقانونی است. افراد نظامی و غیرنظامی تحت فرمان که مستقیماً در نسل‌زدایی هزاره‌ها در صحنه جنگ اشتراک داشتند، نمی‌توان گفت که آنان، مأمور و ناچار به اطاعت از دستورات فرماندهان نظامی و غیرنظامی بوده و از مسئولیت کیفری نسل‌زدایی هزاره‌ها معاف هستند. بنابراین همه آنان در نسل‌زدایی هزاره‌ها مسئولیت کیفری مستقیم دارند؛ لیکن اگر جرایم ارتكابی مأمور از نوع جنایت جنگی یا تجاوز باشد، براساس ماده ۳۳ مأمور در صورت وجود سه شرط از محاکمه و مجازات معاف می‌شود. اما در صورت نبود یکی از این شرایط، مسئولیت کیفری دارد و باید محاکمه و مجازات شود. این مسأله که ارتکاب یکی از جرایم مذکور در صلاحیت دیوان، در اثر اجرای دستور یک دولت یا یک مقام مافوق نظامی یا غیرنظامی انجام گرفته، شخص را از مسئولیت کیفری معاف نمی‌کند. مگر این که؛

- شخص الزام قانونی بر اطاعت از دستورات دولت یا مقام مافوق مورد بحث، داشته است؛

- شخص نمی‌دانسته که دستور صادره غیرقانونی بوده است؛

- دستور صادره آشکارا غیرقانونی نبوده است؛

۲-۲. تحریک کردن

تحریک به معنای ایجاد انگیزه و قصد برای ارتکاب جرم در شخص دیگر است (قیاسی و ساریخانی، ج ۳: ۴۵-۴۶). تحریک به معنای اعم به هرگونه رفتار یا گفتاری گفته می‌شود که قصد و انگیزه وقوع جرم را در دیگری ایجاد کند؛ خواه شخص تحریک‌شده مرتکب جرم شود یا نه. وجه اشتراک تحریک کردن و دستور دادن در این است که در هر دو شخص دیگر وادار به ارتکاب جرم می‌شود. وجه تفاوت این دو در آن است که در دستور دادن باید رابطه سلسله‌مراتب اداری میان دستوردهنده و دستورگیرنده حاکم باشد و عمل وادار کردن به ارتکاب نسل‌زدایی در قالب جمله امری برای مخاطب بیان شود؛ اما در تحریک این دو ویژگی به‌خصوص ویژگی اول وجود ندارد.

در اسناد بین‌المللی دو نوع تحریک پیش‌بینی شده است؛ یکی تحریک به‌عنوان یکی از مصادیق معاونت در همه جرایم چهارگانه بین‌المللی. بند b ماده ۲۵ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی درباره این نوع تحریک مقرر می‌دارد: «ارتکاب جرم مذکور را دستور دهد، تحریک یا تشویق کند، مشروط به این که آن جرم در واقع ارتکاب یابد یا شروع به آن شده باشد». و دیگری تحریک به‌عنوان جرم مستقل در خصوص نسل‌زدایی؛ بند e ماده ۲۵ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی در این باره حکم می‌کند: «در مورد جنایت نسل‌زدایی دیگران را به ارتکاب نسل‌زدایی مستقیماً و علناً تحریک نماید». در بند c ماده ۳

کنونسیون منع و مجازات نسل‌زدایی نیز آمده است: «اعمال ذیل قابل مجازات است ...؛ تحریک مستقیم و علنی برای ارتکاب نسل‌زدایی». دلیل جرم‌انگاری نوع دوم تحریک در خصوص نسل‌زدایی، شدید و خطرناک بودن این جنایت است که حقوق‌دانان از آن به‌عنوان «ام‌الجرائم» یاد کرده‌اند.

تفاوت این دو نوع تحریک در آن است که تحریک به‌عنوان یکی از مصادیق معاونت از نوع جرم مقید است؛ یعنی شخص تحریک‌شده به نسل‌زدایی، باید بر اثر تحریک مرتکب نسل‌زدایی شود یا شروع به آن کند تا تحریک‌کننده را به‌عنوان معاون جنایت نسل‌زدایی بتوان محکوم و مجازات کرد؛ به بیان دیگر، باید یک رابطه سببی بین تحریک و ارتکاب جنایت نسل‌زدایی از سوی مباشر وجود داشته باشد. برای محکومیت تحریک‌کننده وجود این رابطه باید اثبات شود. در بند b ماده ۲۵ اساسنامه به این شرط تصریح شده است: «مشروط به این که آن جرم در واقع ارتکاب یابد یا شروع به آن شده باشد».

از نظر دادگاه بین‌المللی رواندا، تحریک به‌عنوان معاونت، مستلزم واداشتن به ارتکاب جرم از طریق سخنرانی، تهدید یا اعمال فشار از طریق وسایل ارتباطی است (سبحانی و باقری، ۱۳۹۹: ۱۴۹). از نظر دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی، این نوع تحریک کردن مستلزم تحت تأثیر قراردادن مرتکب از طریق برانگیختن، تشجیع و یا سایر طرق ترغیب به ارتکاب جرم است. این به معنای این نیست که تحریک‌کننده باید ایده و طرح اصلی ارتکاب جرم را برنامه‌ریزی کند. اگر مرتکب جرم قبلاً در رابطه با ارتکاب جنایت فکری کرده باشد و تصمیم نهایی وی با تحریک شخص دیگر اتخاذ شود و سپس مرتکب جرم شود، می‌توان گفت که تحریک صورت گرفته است؛ لیکن اگر مرتکب قطعاً تصمیم به ارتکاب جرم گرفته است، تشویق بیشتر وی از سوی دیگری،

تنها می‌تواند دلالت بر کمک مادی یا معنوی کند (سبحانی و باقری، ۱۳۹۹: ۱۵۰).

اما تحریک به‌عنوان جرم مستقل از نوع جرم مطلق است و وقوع آن مشروط به تحقق نتیجه، یعنی ارتکاب جنایت نسل‌زدایی از سوی شخص تحریک‌شده نیست. بنابراین صرف تحریک و ایجاد انگیزه و قصد برای ارتکاب جنایت نسل‌زدایی در شخص دیگر کافی است؛ هرچند آن شخص عملاً این جنایت یا شروع به آن را انجام ندهد. در دیگر جرایم بین‌المللی مثل جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی و تجاوز، تحریک‌کننده زمانی مجرم به شمار می‌آید که شخص تحریک‌شده یکی از جرایم سه‌گانه را مرتکب شود یا شروع به آن کند؛ وگرنه قابل مجازات نیست. اما در جنایت نسل‌زدایی اگر شخص تحریک‌شده مرتکب نسل‌زدایی شود، تحریک‌کننده براساس بند b ماده ۲۵ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی به جرم معاونت در این جنایت محکوم و مجازات می‌شود. اما در صورتی که مخاطب تحریک، مرتکب جنایت نسل‌زدایی نشود، بازهم تحریک‌کننده براساس بند e ماده ۲۵ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی به جرم صرف تحریک محکوم و مجازات می‌شود؛ در حالی که در جرایم دیگر بین‌المللی تحریک‌کننده در فرض دوم مجازات نمی‌شود. دلیل این تفاوت نسل‌زدایی با سه جرم دیگر بین‌المللی در شدید بودن و خطرناک بودن جرم نسل‌زدایی است.

تفاوت دوم این دو نوع تحریک در آن است که تحریک از نوع معاونت مشروط به مستقیم و علنی بودن تحریک نیست؛ ولی شرط تحریک از نوع جرم مستقل آن است که مستقیم و علنی باشد. تحریک مستقیم آن است که تحریک‌کننده به‌صراحت و روشنی اندیشه ارتکاب نسل‌زدایی را به مباشر القا کند و از او بخواهد که جرم نسل‌زدایی را انجام دهد؛ باید تحریک چیزی فراتر

از صرف پیشنهاد مبهم و غیرمستقیم ارتکاب نسل‌زدایی باشد (توکلی، ۱۳۹۸: ۳۲۷)؛ مانند آن که خطاب به جمعیتی بگوید که فلان منطقه سرزمین‌های حاصلخیز و مراتع سرسبزی دارد؛ پیشنهاد می‌شود برای تصرف آن به‌زور متوسل شویم. این عمل تحریک مستقیم شمرده نمی‌شود.

تحریک علنی آن است که به‌صورت علنی و آشکارا عموم افراد جامعه را به ارتکاب نسل‌زدایی فراخواند تا فضای نفرت و دوقطبی شدن در جامعه حاکم شود؛ مانند آن که در مکان عمومی از طریق سخنرانی یا از طریق ابزار فناوری ارتباط جمعی از قبیل رادیو و تلویزیون مردم را به جنایت نسل‌زدایی تحریک کند (توکلی، ۱۳۹۸: ۳۲۶).

رکن معنوی تحریک، قصد و آگاهی است. تحریک‌کننده به‌قصد ارتکاب جرم از سوی شخص تحریک‌شده، عمل تحریک را انجام دهد و بداند که دیگری را به ارتکاب جرم تحریک می‌کند و پیش‌بینی نماید که شخص تحریک‌شده بر اثر تحریک او، مرتکب جرم خواهد شد.

امیر عبدالرحمن خان با سرزنش قبایل پشتون که چرا در جنگ علیه هزاره‌ها سهم فعال نمی‌گیرند و غیرت قومی ندارند، آنان را تحریک به نسل‌زدایی هزاره کرد و جرم معاونت در نسل‌زدایی هزاره‌ها را از طریق تحریک انجام داد. از جمله در پاسخ به عریضه بزرگان قوم درانی نوشت که: «شکایت سردار عبدالقدوس خان از جایی است که مردم درانی صد هزار خانوارند و پنج‌صد الی شش صد تن از راه ایلت و قومی در هزاره‌جات رفته، باقی همه در خانه خود نشسته‌اند و اگر چنانچه مرد می‌بودند و غیرت قومی می‌داشتند از دو خانه یک نفر کمر نبرد به معاونت دولت می‌بستند، همانا پنجاه هزار مرد جرّار می‌شدند که دمار از روزگار اشرار هزاره کشیده و وجود ایشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود می‌کردند و از امر مکنون خاطر والا که پیشنهاد ضمیر منیر دارد و

می‌خواهد که اراضی و املاک هزاره را به مردم درانی بدهد، آگاه می‌شدند؛ زیرا دولت انگلیس قدم تصرف پیش نهاده و جبل کوژک را شکافته، موضع چمن را که خانه طایفه اچکزایی از مردم درانی است، عمارت کرده، محل اقامت قرار داده است که این تصرف و تصاحب دولت مذکوره مر زمین مردم اچکزایی را باعث پایمالی مردم درانی است. پس وقتی از پایمالی مأمون و محفوظ خواهند گشت که املاک هزاره‌ها را صاحب و قابض شوند و اکنون مردم درانی بر بستر غفلت خوابیده، خیر و شر و نفع و ضرر خود را نیک نمی‌دانند». (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۳۲)

۳-۲. تشویق کردن

تشویق به معنای ایجاد شوق و میل و رغبت در شخص دیگر است. تشویق اخص از تحریک است. تحریک ممکن است با برانگیختن نیروی غضب یا ایجاد میل و شوق و رغبت باشد (قیاسی و ساریخانی، ۱۳۹۵: ۴۷). امیر عبدالرحمن خان با امضای حکم تکفیر هزاره‌ها و نیز مولوی‌ها و ملاها با تکفیر هزاره‌ها و اعلام وجوب جهاد علیه آنان و واجب‌القتل دانستن هزاره‌ها، تبلیغ حکم تکفیر در مساجد، نماز جمعه‌ها، و محافل عمومی مردم را از نظر مذهبی و انجام تکلیف دینی تشویق و ترغیب به نسل‌زدایی هزاره‌ها کردند و نیز امیر از این نظر که در حکم تکفیر پاداش اشتراک در جنگ را تملک زمین‌ها و دارایی‌های هزاره‌ها و نیز تصاحب دختران و پسران آنان به‌عنوان برده و کنیز اعلام کرد (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۹۳۴ تا ۹۳۶ و جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۹، ج ۱: ۴۵۴ و خانوف، ۱۳۷۲: ۲۰۷)، و نیز در نامه دیگر وعده داد که زمین‌ها و اموال هزاره‌های ارزگان را در بین شرکت‌کنندگان در جنگ تقسیم

خواهد کرد (گلزاری، بی تا، ۷۳). همه این موارد مصداق تشویق به نسل‌زدایی هزاره‌ها و جنایت معاونت در نسل‌زدایی است.

۳. برنامه‌ریزی

در اساسنامه‌های دادگاه‌های کیفری بین‌المللی موردی، مثل دادگاه یوگسلاوی و دادگاه رواندا، برنامه‌ریزی به عنوان یکی از مصادیق معاونت شمرده شده است؛ ولی در اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی روم، برنامه‌ریزی به عنوان یکی از مصادیق معاونت جرم‌انگاری نشده است. به موجب ماده (۱) ۷ اساسنامه دادگاه یوگسلاوی: «هر فردی که به برنامه‌ریزی، ... یا کمک مادی و معنوی به برنامه‌ریزی، ارتکاب یا اجرای یکی از جرایم مذکور در مواد ۲ تا ۵ اساسنامه پرداخته باشد، در برابر آن جرم مسئولیت کیفری دارد». ماده (۱) ۶ اساسنامه دادگاه رواندا نیز عیناً مشابه ماده فوق در اساسنامه دادگاه یوگسلاوی است. برنامه‌ریزی به این معناست که یک یا چند نفر نحوه ارتکاب یک جرم اعم از مراحل مقدماتی و اجرایی آن را تنظیم و طراحی کنند. برنامه‌ریزی در صورتی جرم به شمار می‌رود که جرم بین‌المللی برنامه‌ریزی شده از سوی مباشران انجام شود؛ مثلاً اگر کسی جنایت نسل‌زدایی را طراحی و برنامه‌ریزی کند، هنگامی به اتهام برنامه‌ریزی این جنایت محکوم و مجازات می‌شود که افرادی بر اساس آن برنامه این جنایت را عملاً مرتکب شوند؛ وگرنه قابل مجازات نیست (سبحانی و باقری، ۱۳۹۹: ۱۵۵).

عبدالرحمن خان با برنامه‌ریزی، جنایت نسل‌زدایی علیه هزاره‌ها را مرتکب شد. قرائن و شواهد متعددی برای اثبات این ادعا وجود دارد. از جمله؛ وی جاسوسان متعددی را برای شناسایی منطقه هزاره‌جات، تهیه نقشه‌های کوتل‌ها، مناطق سوق‌الجیشی و راه‌های عبور و مرور و محل اقامت نیروها و ... به

هزاره‌جات فرستاد. ضرورت شناسایی این مناطق از این جهت بود که لشکریان عبدالرحمن‌خان در گذشته هیچ‌وقت به هزاره‌جات نیامده بودند و هیچ اطلاعاتی درباره درّه‌ها و گذرگاه‌های کوهستانی آن نداشتند. حمله به هزاره‌جات بدون اطلاعات و شناسایی آن‌ها، برای آنان یک نوع انتحار به شمار می‌رفت. بنابراین امیر تصمیم گرفت تا جاسوسانی را به منطقه فرستاده تا از وضع جغرافیایی روستاها، گذرگاه‌ها، شهرها و جمعیت آنجا اطلاعات به دست آورد. امیر نمی‌توانست پشتون‌ها را بفرستد؛ زیرا مطمئن بود که زنده برنخواهند گشت. به همین دلیل سیدها و قزلباش‌ها را انتخاب کرد. آن‌ها با مردم هزاره هم‌زبان و نیز با مردم شیعه هزاره هم‌مذهب بودند و از همه مهم‌تر سادات به دلیل انتساب به اهل بیت پیامبر، احترام و جایگاه خاصی در میان هزاره‌ها داشتند. مردم هزاره انتظار نداشتند که با آن‌همه احترام و عزت، آنان در حق این مردم خیانت کنند.

در رمضان ۱۳۰۶ ق، حکمرانان غزنین، قندهار، پشترود، سیقان و کهمرد را دستور داد که «از هر طرف دو تن مرد هوشیار و راست کار مأمور نمایند که داخل جبال هزاره‌جات شده مقدار مسافت و سهل و صعوبت و منحنی و مستقیم طُرُق و مواضع حرکت و فرود سپاه و تنگی و فراخی راه و جمعیت مردم سکنه‌اش با معمورات و مطمورات^۱ ایشان دیده و دانسته، هم‌چنان منزل به منزل طی مراحل کرده، در مزار شریف حاضر پیشگاه سعادت پایگاه خلافت شوند تا به وجه صحیح و طبق واقع حضرت‌والا را اطلاع دست دهد که از کدام راه با چه قدر لشکر و سامان عبور نموده و رهسپار تواند شد» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۶۲۳، گلزاری، بی‌تا، ۳۵). هم‌چنین سردار نورمحمدخان حکمران قندهار براساس فرمان امیر سید شاه‌نجف ساکن

۱. خرابه‌ها. (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۶۲۳، حاشیه سراج التواریخ)

چهاردهنه و محمدجان گندگانی از قوم قزلباش را در ماه شوال سال ۱۳۰۶.ق از قندهار رهسپار ارزگان نمود و امر کرد که؛ «از ابتدای خاک سرزمین هزاره باغیه تا انتهای آن همه جا را نیک دیده و مشاهده کرده، راه و بیراه و گذرگاه لشکر و انبوهی مردم آن بوم و بر را نوشته، خود را به حضور انور رسانند و همه را به عرض رسانند که موسم خوبی آن مردم گذشت و موقع سرکوبی آن قوم شریر رسید و چون همواره از راه تجارت در هزاره‌جات رفت‌وآمد داشتند، بعضی از اشیا را که در بین مردم هزاره رواج فروش داشت چون نخ و سوزن و کبریت آتش افروز و غیره با خود برداشته و رهنورد منزل مقصود شدند» (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۶۲۶ - ۶۲۷).

و هم‌چنین مولادادخان قایم مقام حکمران فراه، برای اجرای دستور امیر عبدالرحمن‌خان، محمد عمرخان و یارمحمدخان را مأمور کرد که از مسیر غور به منظور شناسایی مناطق و تهیه نقشه مسیرهای ورود و خروج راه‌های دشوارگذر لشکر پادشاهی، وارد مناطق هزاره‌جات شوند و سپس اطلاعات و گزارشات خود را در مزارشریف به امیر تقدیم نمایند (کاتب ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۶۲۷). و نیز سردار محمدحسن‌خان حکمران غزنین، به فرمان امیر عبدالرحمن‌خان، سید باباشاه و سید عبدالوهاب و سید محمدنبی از سادات سکنه هزاره را مأمور کرد که از راه مالستان و حجرستان وارد هزاره‌جات شوند و مسیرهای ورود و راه‌های صعب‌العبور و محل اقامت سپاه پادشاهی را شناسایی و نقشه این مناطق را تهیه کنند تا سپاه حکومت در هنگام تسخیر هزاره‌جات با مشکلات و زحمات مواجه نشوند و سپس گزارش‌ها و نقشه‌های خود را به امیر در مزارشریف تسلیم کنند (کاتب ۱۳۹۳، بخش ۱، ج ۳: ۶۰۳).

کاتب می‌نویسد که امیر عبدالرحمن‌خان این سه نفر سادات را بعد از انجام مأموریت در مزارشریف به حضور فراخواند، پاداش و دستمزد آنان را به خاطر

انجام این خوش‌خدمتی پرداخت کرد و مجدداً مأمور کرد که از مسیر غزنی و جاغوری و ارزگان نزد سردار عبدالقدوس خان بروند و نقشه‌های مسیرها و مراکز را به او نیز نشان دهند و راهنمای لشکر ایشان در حمله به هزاره‌جات شوند (کاتب، ۱۳۹۳، ج ۳، بخش ۱: ۷۹۱).

هم‌چنین همان‌گونه که گذشت حکومت عبدالرحمن خان حکم تکفیر هزاره‌ها، تقسیم دارایی آنان میان قبائل مختلف پشتون، و به بردگی گرفتن پسران، دختران و زنان آن را صادر و امضا کرد و وجوب جهاد و واجب‌القتل دانستن هزاره‌ها را در نماز جمعه‌ها و مساجد سراسر کشور تبلیغ نمود. افزون براین، برای تشویق شرکت در نسل‌زدایی هزاره‌ها، انگیزه مالی به شرکت‌کنندگان داد و علاوه بر پرداخت پول به اشتراک‌کنندگان در جنگ، به آنان وعده داد که سر هزاره‌ها مال من و دارایی و زمین‌های حاصل‌خیز و مراتع سرسبز آنان مال شما. امیر با این وعده مردم را بیشتر تحریک به اشتراک در این جنگ نمود.

افزون براین، برنامه حمله دوم به ارزگان و چگونگی شکست دادن هزاره‌های مقیم آنجا را شخص امیر عبدالرحمن خان طراحی کرد. در خبرنامه شماره ۳۲ خبرنویسان بریتانیایی در تاریخ ۹ جون ۱۸۹۲ آمده است: «احکام تازه‌ای از والاحضرت امیر در خصوص شورش ارزگان رسیده است. حکمران نامه را برای اطلاع عموم خواند. محتوای نامه به شرح زیر است: «غلام‌حیدرخان سپهسالار با نیروهایش از ترکستان راه خواهند افتاد و جنرال میرعطا و شیرمحمدخان نیز از دایه و فولاد به سوی ارزگان رهسپار خواهند شد. هزار نفر از هرات، ده هزار نفر از زمینداور و فراه، و ده هزار نفر از قندهار تحت فرماندهی خود سردار عبدالله‌خان (حکمران قندهار) جمع‌آوری کردند. وقتی نیروهای قندهار به نزدیکی ارزگان رسیدند، باید توقف کرده و منتظر رسیدن

سربازان دیگر باشند. با جمع شدن تمام نیروها، گزارشی باید به من (امیر) فرستاده شود؛ [در آن هنگام] شخصاً پیشاپیش سربازانم از کابل به شما ملحق خواهم شد. در این جنگ نیروهای ما نباید کمتر از صد هزار نفر و صد عراده توپ باشد. ارزگان باید از همه طرف مورد حمله قرار گیرد و تمام هزاره‌ها نیز باید از دم تیغ گذرانده شوند» (گلزاری، بی‌تا: ۸۰). براساس همین طرح و برنامه، عبدالرحمن خان لشکر عظیم یک صد هزار نفری مُلکی و چهل فوج پیاده و سواره نظام و صد ضربه توپ را فراهم کرد و از هر سو به هزاره‌جات و از جمله ارزگان هجوم آوردند. همه این موارد در مجموع حاکی از برنامه‌ریزی قبلی امیر برای نسل‌زدایی هزاره‌ها است. بنابراین او از این نظر جرم معاونت در نسل‌زدایی هزاره‌ها را نیز مرتکب شده است.

نتیجه گیری

از مباحث گذشته می توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱. نسل زدایی در میان مجموعه جرایم بین المللی و داخلی از خطرناک ترین و دردناکترین جرایم است. نمی توان جنایتی شدیدتر، وحشتناکتر و تنفربرانگیزتر از نسل زدایی در میان مجموعه جرایم بین المللی و داخلی یافت. به همین دلیل از آن به عنوان ام الجرایم یاد شده است.

۲. قربانیان اصلی این جنایت معمولاً گروه های اقلیت های قومی، نژادی، مذهبی یا ملی است. در طول تاریخ اقلیت ها در سراسر جهان به صورت مکرر بر اثر این جنایت نیست و نابود شده اند. از زمان تصویب کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی در سال ۱۹۴۸، با جرم انگاری نسل زدایی از حق موجودیت این اقلیت های چهارگانه در نظام حقوق بین الملل حمایت جزایی شده است. تقریباً تمام انواع اعمال و رفتارهای مهمی که حق بقا و موجودیت این گروه ها را به صورت فوری، تدریجی، فیزیکی و روانی و در برخی موارد حق موجودیت فرهنگی آنها را با خطر مواجه می کند، به عنوان نسل زدایی جرم انگاری شده است.

۳. حق بقا و موجودیت این گروه ها از نوع حق مطلق است؛ هیچ عامل و مصلحتی نمی تواند این حق را محدود کند. بنابراین توجیهاتی چون ضرورت

حفظ امنیت و مصالح ملی، بسط حاکمیت دولت، سرکوب شورشیان و در هم شکستن جزیره‌های قدرت قومی، نژادی، مذهبی یا امثال آن، نمی‌تواند مجوز ارتکاب این جنایت شود.

۴. امیر عبدالرحمن خان، فرماندهان و لشکریان او، نسل‌زدایی بی‌سابقه و بسیار فجیع و گسترده‌ای علیه گروه قومی هزاره‌ها مرتکب شدند؛ به دلیل آن که براساس داده‌ها و شواهد انکارناپذیر تاریخی، چهار مصداق از مصادیق جنایت نسل‌زدایی را علیه این گروه قومی انجام دادند. در طول تاریخ جهان نمی‌توان جنایت نسل‌زدایی را یافت که هر چهار مصداق آن با این وسعت و گستردگی در مدت طولانی علیه یکی از گروه‌های مورد حمایت اسناد بین‌المللی صورت گرفته باشد. شدیدترین و وحشتناک‌ترین نسل‌زدایی علیه هزاره‌های ارزگان انجام شد. هزاره‌های دیگر مناطق به‌اندازه هزاره‌های ارزگان، خسارت‌های جانی، مالی، خانوادگی، عرضی و ... از رهگذار این جنایت متحمل نشده‌اند.

۵. عنصر اختصاصی نسل‌زدایی، قصد نابودی کلی و جزئی یک گروه قومی، نژادی، ملی یا مذهبی است. با این که قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه قومی امر ذهنی است و ما مستقیماً از درون و باطن مرتکبان اطلاع نداریم، ولی از طریق قرائن و شواهد قطعی می‌توان آن را اثبات کرد. دلایل، قرائن و شواهد متعدد تاریخی برای وجود و اثبات قطعی این عنصر در قضیه نسل‌زدایی هزاره‌ها به‌خصوص هزاره‌های ارزگان وجود دارد. مانند؛

– دستورهای متعددی امیر عبدالرحمن برای نابودی هزاره‌ها، به‌خصوص نابودی هزاره‌های ارزگان که از آن به‌عنوان «مرکز اشرار هزاره‌ها» یاد کرده است، صادر کرد. کمالین که دستور به پاک‌سازی قومی آنان از افغانستان از طریق کشتار و تقسیم سرزمین آنان میان اقوام درانی و غلجایی خطاب به فرماندهان خود صادر نمود؛

- مهر و امضای حکم تکفیر هزاره‌ها و نیست و نابود کردن آنان و به بردگی گرفتن پسران، زنان و دختران آنها. امیر در حکم تکفیر از طوایف هزاره‌های ارزگان به صراحت نام برده است؛
- دستورها و فرمان‌هایی که امیر عبدالرحمن خان برای دستگیری و سپس نابودی رهبران و بزرگان هزاره‌های ارزگان صادر کرد؛
- دستور به نابودی و کشتن همه شورشیان هزاره‌ها از سوی امیر؛
- وسعت و گسترده‌گی ارتکاب مصادیق نسل‌زدایی علیه هزاره‌ها در مدت سه سال، مخصوصاً در ارزگان؛
- و...

۶. به اعتراف مورخان امیر با حکم تکفیر هزاره‌ها و اعلام جهاد و واجب‌القتل دانستن آنان و قانونی ساختن فروش زنان و دختران هزاره در داخل و خارج و نیز بسیج اقوام دیگر علیه هزاره‌ها، نفرت قومی و مذهبی شدیدی را در میان اقوام افغانستان ایجاد کرد و به ملت‌سازی و وحدت ملی در افغانستان آسیب جدی وارد ساخت. متأسفانه تا هنوز آثار و نتایج شوم این نفرت و شکاف‌های قومی در میان اقوام ساکن در کشور مشهود است. اگر جنایت نسل‌زدایی هزاره‌ها به وسیله ارتش رسمی کشور بدون دخالت نیروی مردمی انجام می‌شد، حکم تکفیر آنان صادر نمی‌گشت، سرزمین‌های آنان میان قبایل اقوام دیگر تقسیم نمی‌شد، به زنان و دختران آنان تجاوز نمی‌گردید و به عنوان کنیز و برده خرید و فروش نمی‌شدند، به ملت‌سازی و همبستگی ملی مردم افغانستان آسیب چندانی وارد نمی‌شد.

۷. دامن زدن به نفرت قومی، قوم‌گرایی و قبیله‌محوری با توجه به آثار و نتایج تلخ و فاجعه‌بار آن در دوره عبدالرحمن، سیاست بسیار خطرناک و شومی

است. این رویه مردم افغانستان را به پرتگاه سقوط و نابودی می‌کشاند. متأسفانه بعضی از کنشگران سیاسی کشور تا هنوز ملی فکر نمی‌کنند و برای به دست آوردن نفوذ مردمی در میان قوم خود، در آتش‌تور قوم‌گرایی و نفرت قومی می‌دمند. ملت و فعالان سیاسی‌ای که از تاریخ سیاه کشور خود درس عبرت نگیرند، آن تاریخ شوم مجدداً علیه آنان تکرار خواهد شد.

۸. امیر عبدالرحمن خان و بیشتر فرماندهان او، هم به‌عنوان مرتکبان اصلی در ارتکاب نسل‌زدایی هزاره‌ها دخیل بودند و هم از طریق معاونت در این جنایت نقش داشتند. ولی افراد مُلکی و نظامی، تنها به‌عنوان مرتکبین اصلی در این جنایت دخالت داشتند. محتمل است که شخصی با عنوان‌های مختلف در ارتکاب یک جنایت دخیل باشد. کسانی که حکم تکفیر هزاره‌ها را صادر کردند و مردم را به جهاد علیه آنان تحریک نمودند و یا کمک‌های مادی و معنوی را در اختیار این لشکر قراردادند، معاونت در نسل‌کشی هزاره‌ها را انجام داده‌اند.

۹. امیر عبدالرحمن خان، فرماندهان و لشکریان او هم مرتکب جنایت نسل‌زدایی علیه هزاره‌ها شده‌اند و هم مرتکب جنایت علیه بشریت. بیشتر اعمال و رفتارهای آنان علیه این گروه قومی به دلیل وجود و احراز عناصر اصلی نسل‌زدایی، از نوع نسل‌زدایی است. اعمال و رفتارهایی مانند کشتن هزاره‌ها در صحنه جنگ و در غیر صحنه جنگ، وارد کردن صدمات روحی و روانی شدید به آنان در قالب اعمال متعدد، تجاوز به زنان و دختران آنان، کشتن بزرگان و رهبران هزاره‌ها، و تحمیل شرایط و وضعیت‌های نامناسب زندگی بر آنان در قالب اعمال متعدد از مصادیق بارز جنایت نسل‌زدایی است که علیه هزاره‌ها و هزاره‌های ارزگان انجام شده است. به بردگی گرفتن هزاره‌ها و انتقال اطفال و

زنان آنان از طریق خرید و فروش در بازارهای داخلی و خارجی، از نوع جنایت علیه بشریت به شمار می‌رود.

۱۰. امیر عبدالرحمن خان به پاک‌سازی قومی گسترده علیه هزاره‌ها به خصوص علیه هزاره‌های ارزگان دست زدند؛ چون این پاک‌سازی قومی به قصد نابودی هزاره‌ها انجام شد، بر اساس قطعنامهٔ دسامبر ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل و نیز قطعنامه اجلاس جهانی ۱۹۹۳ حقوق بشر در مورد بوسنی و هرزگوین، جنایت نسل‌زدایی به شمار می‌آید نه جنایت علیه بشریت.

۱۱. رویه قضایی دادگاه‌های کیفری بین‌المللی، کشتن بزرگان و نخبگان یک گروه قومی را در صورتی که همراه با قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه باشد، مصداق نسل‌زدایی به شمار آورده‌اند. تأکید بر حفظ جان بزرگان و نخبگان یک گروه قومی، حاکی از این واقعیت است که میان بقاء بزرگان و نخبگان با تداوم حیات آن گروه ارتباط عمیقی وجود دارد. امیر عبدالرحمن با دستور مکرر به دستگیری و انتقال میران، میرزادگان، سیدها، کربلایی‌ها، روحانیون، زوآرها و سایر بزرگان هزاره به کابل و کشتن آنان نیز مرتکب نسل‌زدایی هزاره‌ها شده است.

۱۲. حتی کشتن جنگجویان و مدافعان یک گروه قومی، نژادی، ملی یا مذهبی نیز در صورتی که از قصد نابودی آن گروه ناشی شود، از مصادیق نسل‌زدایی به شمار می‌رود. امیر بارها به صراحت دستور داد که تمام شورشیان به خصوص شورشیان ارزگان را نیست و نابود کنید و احدی را زنده نگذارید.

۱۳. انجام تحقیق در باره نسل‌زدایی هزاره‌ها در دوران عبدالرحمن خان و انتشار آن در سطح داخلی و بین‌المللی، فواید زیر را به دنبال دارد:

نخست: شناسایی گروه قومی هزاره به عنوان گروه قومی در معرض خطر که بارها قربانی نسل‌زدایی واقع شده است؛

دوم: اقدامات ملی و بین‌المللی برای پیشگیری از بازتولید این گونه جنایت‌ها؛
سوم: عذرخواهی از وارثان قربانیان این جنایات به منظور رفع کینه‌ها و کدورت‌های
چرکین و تقویت وحدت ملی و هم‌دلی میان اقوام ساکن در کشور؛
چهارم: ضرورت انجام مسئولیت دینی و اخلاقی در به رسمیت شناختن
حقوق وارثان قربانیان این جنایات و جبران خسارت آنان از سوی دولت
افغانستان و کشورهایی که امیر عبدالرحمن خان را در نسل‌زدایی هزاره‌ها کمک
تسلیماتی، مادی و معنوی کردند؛
پنجم: عبرت‌آموزی ملی و قومی از این گونه رویدادهای به‌نهایت تلخ و
دردناک.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. اردبیلی، محمدعلی، (۱۳۸۶)، حقوق بین‌الملل کیفری، تهران، نشر میزان، چاپ سوم.
۲. اردبیلی، محمدعلی، (۱۳۹۷)، حقوق جزای عمومی، ج ۲، تهران، نشر میزان، چاپ چهل و نهم، ویراست پنجم.
۳. ارزگانی، محمدافضل، (بی‌تا)، مختصرالمنقول در تاریخ هزاره مغول، بی‌جا، چاپخانه فروردین، چاپ اول.
۴. پوربافرانی، حسن، (۱۳۹۸)، حقوق جزای بین‌الملل، تهران، انتشارات جنگل، جاودانه، چاپ دوازدهم.
۵. پولادی، حسن، (۱۳۸۷)، هزاره‌ها، ترجمه علی‌کرمانی، تهران، انتشارات عرفان، چاپ دوم.
۶. پیام، محمدعلی، (۱۳۶۴)، نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان، بی‌جا، ارگان نشراتی سید جمال‌الدین افغانی.
۷. جمعی از نویسندگان، (۱۴۲۷ق)، الموسعه الفقهیه الكويتیه، مصر، الطبعة الأولى، مطابع دار الصفوة، ج ۳۱.
۸. جمعی از نویسندگان، (۱۴۲۷ق)، الموسعه الفقهیه الكويتیه، الكويت، الطبعة الثانية، دارالسلاسل، ج ۳.
۹. جمعی از نویسندگان، (۱۳۹۹)، دانشنامه هزاره، کابل، بنیاد دانشنامه هزاره، چاپ دوم.

۱۰. حاجی ده‌آبادی، احمد، (۱۳۹۶)، جرایم علیه شخص؛ قتل، تهران، نشر میزان، چاپ اول.
۱۱. حسنی، محمود نجیب، (۱۹۸۴م / ۱۴۰۴ ق)، شرح قانون العقوبات اللبنانی القسم العام، بیروت، دارالنهضة العربیة.
۱۲. خالقی، ابوالفتح، (۱۳۹۴)، حقوق بین‌الملل کیفری اختصاصی، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول.
۱۳. خانوف، تیمور، (۱۳۷۲)، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۱۴. ریاضی هروی، یوسف، (۱۳۶۶)، بحرالفوائد (عین الوقایع) نسخه خطی، بی‌جا، چاپ سوم.
۱۵. سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمان خان پادشاه افغانستان، (۱۳۶۹)، ترجمه غلام مرتضی خان قندهاری، به کوشش ایرج افشار سیستانی، تهران، مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، چاپ اول.
۱۶. غبار، میر غلام محمد، (۱۳۸۴)، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، انتشارات جمهوری (اسدی)، چاپ اول.
۱۷. فرخ، سید مهدی، (۱۳۷۱)، تاریخ سیاسی افغانستان، قم، نشر احسانی، چاپخانه اسماعیلیان.
۱۸. فرهنگ، میر محمد صدیق، (۱۳۸۰)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، چاپ اول، دارالتفسیر، چاپ اسماعیلیان.
۱۹. قیاسی، جلال‌الدین و دیگران، (۱۳۸۸)، مطالعه تطبیقی حقوق جزای عمومی اسلام و حقوق موضوعه، ج ۲، قم، انتشارات سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول.
۲۰. کاتب، فیض محمد، (۱۳۷۹)، نژادنامه افغان، پشاور - پاکستان، نشر و طبع کتب خانه الازهر.
۲۱. کاتب، فیض محمد، (۱۳۹۳)، سراج التواریخ، ج ۳، بخش ۱، تهران، چاپ اول، مؤسسه انتشارات عرفان.

۲۲. کاتب، فیض محمد، (۱۳۹۳)، سراج التواریخ، ج ۳، بخش ۲، تهران، چاپ اول، مؤسسه انتشارات عرفان.
۲۳. کاتب، فیض محمد، (۱۳۹۰)، سراج التواریخ، تتمه جلد ۳، مقدمه سرور مولایی، کابل، چاپ اول، انتشارات امیری.
۲۴. کاتب، فیض محمد، (۱۳۹۰)، سراج التواریخ، ج ۴، بخش ۱، کابل، چاپ اول، ناشر انتشارات امیری.
۲۵. کاتب، فیض محمد، (۱۳۹۰)، سراج التواریخ، ج ۴، بخش ۲، کابل، چاپ اول، ناشر انتشارات امیری.
۲۶. کاسسه، آتونبو، (۱۳۸۸)، حقوق کیفری بین المللی، ترجمه حسین پیران و دیگران، تهران، انتشارات جنگل، جاودانه.
۲۷. کیتی چایساری، کریانگ ساک، (۱۳۸۷)، حقوق کیفری بین المللی، ترجمه حسین آقایی جنت مکان، چاپ دوم، تهران، انتشارات جنگل، جاودانه.
۲۸. گلزاری، م، (بی تا)، یادداشت های قندهار؛ هزاره ها در نامه ها و مکاتبات خبرنگاران بریتانیایی، ترجمه ع محمدی، کابل مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی صبح امید، چاپ اول.
۲۹. میر محمد صادقی، حسین، (۱۳۷۷)، حقوق جزای بین الملل (مجموعه مقالات)، تهران، نشر میزان، چاپ اول.
۳۰. میر محمد صادقی، حسین، (۱۳۹۰)، حقوق جزای بین الملل، تهران نشر میزان، چاپ سوم.
۳۱. موسوی، عسکر، (۱۳۷۹)، هزاره های افغانستان (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست)، مترجم اسدالله شفایی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرخ، چاپ اول.
۳۲. نیکوکار، حمیدرضا، (۱۳۹۶)، جرم شناسی فراملی، به سوی جرم شناسی جنایات بین المللی، تهران، نشر میزان.
۳۳. یزدانی، حسین علی، (۱۳۷۰)، صحنه های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان، مشهد، چاپ بهرام، ناشر مؤلف.

(ب) مقالات

۳۴. اردبیلی، محمدعلی و دیگران، (۱۳۸۵)، «نسل‌کشی و ضرورت جرم‌انگاری آن در حقوق ایران»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۰، شماره ۳.
۳۵. احمدی محمد امین، (۱۳۹۵)، «هزاره یاغستان به روایت سراج‌التواریخ»، کابل، بنیاد اندیشه.
۳۶. بی‌پروا، امیر، (۱۳۶۹)، «نسل‌کشی جنایتی علیه حقوق بشر»، فصلنامه قضاوت، شماره ۹.
۳۷. بیگ‌زاد، ابراهیم، (۱۳۷۶-۱۳۷۷)، «بررسی جنایت نسل‌کشی و جنایات بر ضد بشریت در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۲-۲۱.
۳۸. توکلی، جلیل، (۱۳۹۸)، «بررسی و تحلیل ژنوساید در حقوق بین‌الملل»، فصلنامه علمی-حقوقی قانون‌یار، دوره سوم، شماره یازدهم.
۳۹. جوانمردی صاحب، مرتضی، (۱۳۸۴)، «نسل‌زدایی: ساختار عناصر جرم»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۸.
۴۰. حاجی تبار فیروزجائی، حسن، (۱۳۹۰)، «دلایل توجیهی حمایت افتراقی از بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر در پرتو آموزه‌های علوم جنایی»، دانشنامه حقوق و سیاست، شماره ۱۶.
۴۱. روستایی، علی‌رضا؛ حق‌سرشت، میثم، (۱۳۹۲)، «بررسی پاک‌سازی قومی و ژنوساید فرهنگی به‌عنوان بعدی از نسل‌کشی با تأکید بر انتقال اجباری کودکان»، مجله کانون وکلای دادگستری، شماره‌های ۲۹ و ۳۰.
۴۲. زمانی، قاسم؛ شیران خراسانی، رضا، (۱۳۹۶)، «تمایز بین نابودسازی به‌عنوان مصداقی از جنایت علیه بشریت با نسل‌کشی در پرتو اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی»، فصل‌نامه تحقیقات حقوقی، شماره ۸۰.
۴۳. روستایی، علیرضا؛ آرش‌پور، علیرضا، (۱۳۹۵)، «پاک‌سازی قومی مسلمانان میانمار، جنایت علیه بشریت یا نسل‌زدایی»، پژوهش حقوق کیفری، سال چهارم، شماره پانزدهم.

۴۴. سبحانی، مهین؛ باقری، نادیا، (۱۳۹۹)، «ماهیت و انواع مسئولیت معاونت در دیوان‌های بین‌المللی کیفری»، مطالعات حقوقی، دور دوازدهم، شماره دوم.
۴۵. شیخ‌الاسلامی، عباس، (۱۳۹۶)، «مبانی تحولات قانونی در قلمرو مداخله‌کنندگان در ارتکاب جرم»، پژوهشنامه حقوق کیفری، سال هشتم، شماره اول.
۴۶. عبدی، فاطمه، (۱۳۹۶)، «بررسی نسل‌کشی در عرصه بین‌الملل»، فصلنامه علمی - حقوقی قانون‌یار، دوره اول.
۴۷. عزیزی، ستار، (۱۳۸۶)، «حمایت از حق موجودیت اقلیت‌ها در پرتو مجازات مرتکبان و ژنوساید در رویه قضایی بین‌المللی»، فصلنامه حقوق، دوره ۳۷ شماره ۴.
۴۸. فارل، گراهام؛ فیلیس، کورتا؛ کن، پیس، (۱۳۸۵)، «چرا بزه‌دیدگی اتفاق می‌افتد؟»، فقه و حقوق (نشریه حقوق اسلامی)، شماره ۹.
۴۹. قدیر، محسن؛ کیخسروی، مهدی، (۱۳۹۸)، «جنايات جنگی و برهم‌کنش آن با جنايات عليه بشریت و نسل‌کشی»، آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم رضوی، شماره ۱۷، دوره شانزدهم.

ج) منابع لاتین

50. Rome Statute of the International Criminal Court, (1998), is at Available: <https://www.icc-cpi.int/resource-library/Pages/core-legal-texts.aspx>.
51. Elements of Crimes, (2010) at Available is: <https://www.icc-cpi.int/resource-library/Pages/core-legal-texts.aspx>.
3. Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide, 9 December (1948), at Available is: <https://www.refworld.org/pdfid/3ae6b3ac0.pdf>
52. Statute Of the International Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia of 25 May (1993), at Available is:

<https://www.ohchr.org/en/professionalinterest/pages/internationaltribunalfortheformeryugoslavia.aspx>.

53. Rwanda for Tribunal Criminal International the of Statute (2002), at Available is : <https://www.ohchr.org/en/professionalinterest/pages/statuteinternationalcriminaltribunalforrwanda.aspx>.
54. ferdinand ,Klaus., (1962), Commerce and Expansion Nomad Trend Modern ofsome Sketch A :Afghanistan Central in.